

۱۷ دلو ۱۳۵۳
۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۵
۶ فروری ۱۹۵۷

پنجشنبه:

Ketabton.com

وقایع مهم هفته

در کشور
پنجشنبه ۱۰ دلو

خبرخانه مینه و میرویس میدان موقعیت داشته
دارای سرویس های مختلف و مجهز با وسایل
عصری طبی می باشد .

پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر وزیر
صحه تصدیق نامه های اولین دسته فارغان
کورس احصائیه و ثبت ریکارد های صحرا
دیروز در موسسه صحت طفل توزیع کرد.
شنبه ۱۲ دلو :

فرانسه موافقت کرد تا وسایل نظامی
بشمول طیارات ، شبکه های رادار و راکت های
دفاع هوایی به مصر بدهد .

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال
خبر نگار باختر آژانس راجع به گفتار اخیر
ذوالفقار علی بوتو صدرا عظم پاکستان که
حکومت افغانستان را متهم به خرابکاری و
تربیه و اعزام گریلا ها به پاکستان کرده بود
گفت این اتهامات بی اساس و نا درست راکه
در گذشته چندین بار از طرف حکومت افغانستان
رد گردیده است یکبار دیگر جدارد می کند.
اسناد مربوطه به افراد همکاری و خدمات

یک راپور بارلمان انگلستان دیروز خواهان
کوشش های نجات دهنده بین المللی و کمک
به کشور های روبه انکشاف شد که قرار دیروز
در اثر بحران نفت هرچه بیشتر فقیر میشوند
شدید ترین تصادم قطار در اوایل صبح
امروز در شهر کلکتا واقع شد که تا حال بیست
و هفت نفر در اثر آن جان داده اند .

خبری بین آژانس باختر و آژانس خبر رسانی
انسای ایتالیا راروز شنبه پوهاند دوکتور
نوبین وزیر اطلاعات و کلتور و شاعلی ایتالیا
بایینی سفیر کبیر ایتالیا مقیم کابل مبادله
کردند .

قوای نظامی ایالات متحده امریکای مرمی
جدید راکه توسط اشعه لیزر به سوی هدف
خود رهبری میشود موفقانه آزمایش نموده
است .

از هنگام شروع سه نوبت کار در فابریکه
نساجی بگرامی ششصد نفر کار گر جدید در
آن فابریکه بکار گماشته شده اند .

شیمون پریز وزیر دفاع اسرائیل دیشب
گفت :

هشتاد و شش هزار کیلو گرام غوزه ابریشم
رایله و ران ولایات بلخ ، جوزجان و سمنگان
امسال بدست آورده اند .

کشور وی حاضر است سی تا پنجاه کیلو
متر از خط متارکه بین قوای مصر و اسرائیل
درجهبه سینا در شرق کانال سویز عقب رود.
شنبه ۱۲ دلو :

یکشنبه ۱۳ دلو :

فابریکه پشمینه بافی پلچرخ کابل که
سه سال قبل متوقف شده بود مجدداً بکار
انداخته می شود .

پار تیزان های استقلال طلب در ایالت
شمال حبشه ارتیر یا تهاجم وسیعی بر تاسیسات
شهر اسمارا بعمل آوردند .

در پروژه انکشافی وادی ننگر هاردر ساحه
۱۱۳۴۲۸ هکتار زمین باغهای زیتون احداث
گردیده که از آن جمله ۸۰ ر ۸۰۶ هکتار آن در
فارم غازی آباد است .

یکشنبه ۱۳ دلو :

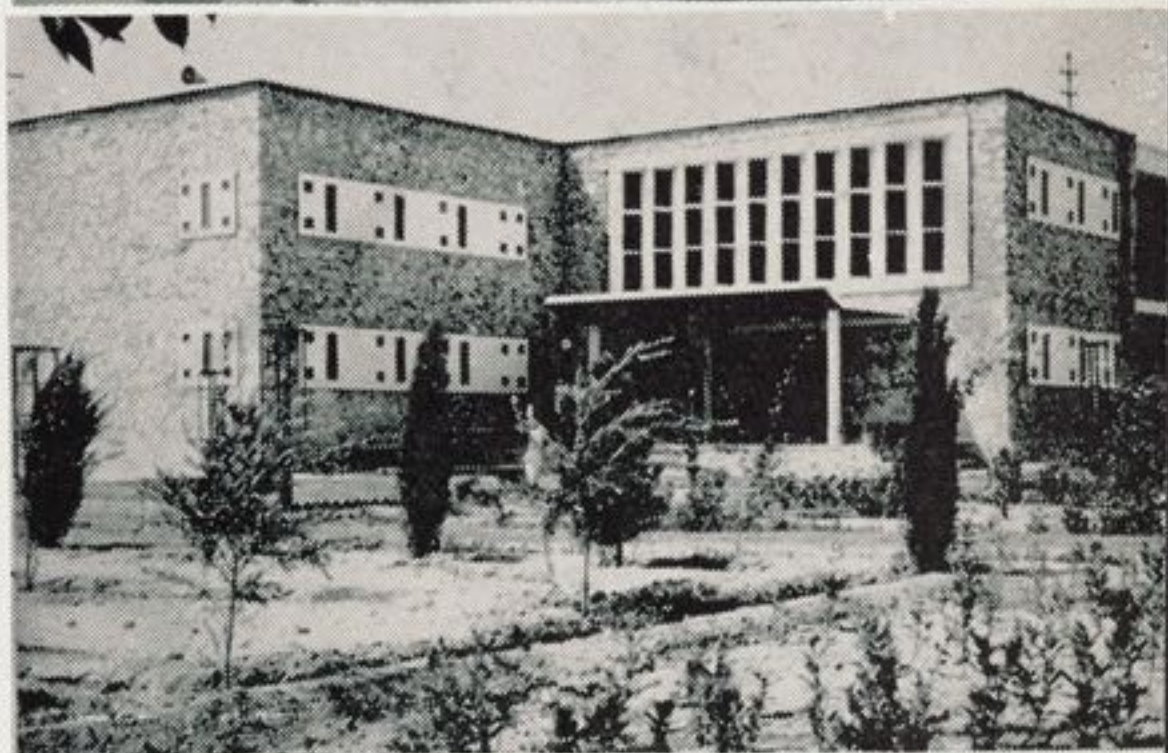
نماینده گویت در موسسه ملل متحد پیش
بینی کرد که بهای نفت و تشنج در شرق میانه
همچنان افزایش خواهد یافت .

محصول باغهای زیتون پروژه انکشافی وادی
ننگر هار امسال به ۳۱۴ تن بالغ گردیده که به
مقایسه تولیدات پار سال به قدر ۳۷ مرتبه
افزایش رونما گردیده است .
دوشنبه ۱۴ دلو :

انور السادات رئیس جمهور مصر در آستانه
مسافرت اندری گرومیکو وزیر خارجه اتحاد
شوروی اظهار داشت که وی حاضر است
عقب نشینی قسمی ونسبی اسرائیل را از
مناطق نفت خیز و مناطق مرتفع سینا بعنوان
نخستین قدم بپذیرد .

پول کلینیک های حمایه طفل و مادر دیروز
توسط رئیس امور صحتی وزارت صحه افتتاح
گردید این پولی کلینیک هادر تیمنی وات،

کویت خواهان تشکیل فوری اجتماع کشور
های تولید کننده نفت یعنی اوپک شده است



پوهاند دوکتور نوبین وزیر اطلاعات و کلتور و شاعلی سفیر کبیر ایتالیا هنگام
استاد مربوط به قرار داد همکاری و خدمات خبری.

سط : کلوب فارم عده ولایت ننگرهار.

بان: گوشه ای از مراسم افتتاح پولی کلینیک های حمایه طفل و مادر

صفحه ۳۳ سالک زیمایی جهان در سال ۱۹۷۱

تصحیح لطفاً: ۶ فروری ۱۹۵۷ روی جلد به ۶ فروری

۱۹۷۵ تصحیح شود.



از ستارگان زیبای فرانسه ببرکن

محمود طرزی پدر مطبوعات افغانستان

آتشفشا نها و عواقب مدهش آن

دكتور اكرم عثمان قصه نويس معاصر



يك اختراع شگرف و بی سابقه برای رفع نیاز های انسانی های بیدست.

من ترجیح میدهم مردم را بخندانم تا بگریانم و متاثر سازم

سیالی او سیال داری



فرار از کنج مطبخ تلاشی بسوی زندگی دینا میک

در میان بقایای تمدن های قبل-التاریخ افغانستان

برداشته شود و تحولات بنیادی در این مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مترقی و هماهنگ و بر اساس پلان و بر پایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود.

طوریکه ملاحظه میکنیم برای ایجاد چنین تحولاتی هر روز بیشتر از روز دیگر گامهای برداشته می شود و راه را از جب بوجب دوراز ستا بزودی و تدابیر عجلانته جهت خدمات وسیع تر و اقدامات بزرگتر هموار و هموارتر می سازد.

اکنون با توجهات گرانقدری هزاران خانواده دهقان پیشه ولی بی زمین و دست نکر صاحب زمین و هستی میگردد و همانطور هزاران هموطن حادر نشین و خانه بیفوس و از افت آوارگی نجات می یابد و برایشان موقعیسر میگردد تا در خدمات اجتماعی سهم بگیرند و در برابر وطن مسوولیت خود را ایفا نمایند از حالت توقف و بی ترمی رهایی یابند و تحیات دنیامیک که دینامیزم تاریخ آنرا سنگین تر عرضه میکند بگرایند به همین ترتیب با توسل به مساعدت و ترغیب ها و رجوع به دارائی انسانی که تروت واقعی و حقیقی افغانستان را تشکیل میدهند، با تدارک سلیم منابع داخلی و جلو گیری از یغما گیری ها و فساد که دارائی های عامه را حفاظت می نماید زمینه ایجاد صنایع سنگین، استخراج معادن و سایر صنایعی که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد ملی است مساعدت و ترغیب بار میگردد. موازی با ایجاد صنایع، مراکز باین ساخت

که افغانستان یک کشور زراعتی و فلاحتی است و این حرفه از مشاغل باستانی مردم آنست در ساخت زراعت ریفورمها و بهبود نتیجه گیری مثبت از زراعت و تحولات بنیادی مطمح آن را از طرف گرفته ساحة تاسیس شبکه های آبیاری، مکانیزه ساختن زراعت، اکتشاف و اصلاح تولیدات زراعتی و تحول جهت تغییر روابط معمول و عتیقوی، در سکتور زراعت گسترش می یابد.

این مساعی و امثال آن دهها مبارزه مترقی ویر تلاشی دیگر بغاظر یک هدف است هدف بسیر ساختن حیات اکثریت مردم افغانستان و رعایتی مردم از فتور سر طمان بعضی که جمهوریت جوان ما برای ریشه کن ساختن انواع و اشکال آن تصمیم خود را بصورت عمل گذاشته است. با اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردمان افغانستان یکی بهاسا سبایی که بر شمردیم موجود شود. در این باین مرام و وظیفه ما یعنی هر که و در

هر کجای این کشور که هستیم سنگین تر است این سنگینی را کسانی احساس میکنند که از خود بگذرانند و در فکر دیگران باشند، در فکر هموطن در فکر آنانی که با ایشان در راحت و رحمت شریکند و باهم سر رویت آغاز و انجام مشترک دارند. خداوند درین راه و در این تمنا یا و رهمه وطنپرستان باد!



سپیک ژوندون

ایفای وظایف عظیم ملی ايجاب میکند که درین مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و مترقی و تمام ملیتات وطن پرست کشور در یک جبهه وسیع تحت سرکای رژیم جمهوریت دین کشور متحد گردند.
از بیانات رئیس دولت

پنجشنبه ۱۷ دلو ۱۳۵۳ - ۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۵ - ۶ فروردی ۱۹۷۵

فقط اعتلای افغانستان و مردم آن !!

افغانستان کشور است که در آن اقوام برادر مختلف زندگی دارند رسته های مختلفی این ساکنین افغانستان را بهم پیوند میدهد. تاریخ طولانی کشور سر نوشت مشترک دانسته و در راه استقلال و آزادی کشور متحدانه هم همکاری نموده اند.

وجود این همبزه تاریخی در زندگی مردم ما و حیانت و تقویت این اصل در حیات ملی ما، در بر تو شرایطی که بعد از تاریخ درخشان ۳۶ سلطان ۱۳۵۳ یعنی آن روز فرخنده ای که جمهوریت جوان مادر قلب آسا درفش افتخار امپراتور ساخته و ملتونها انسان منتظر را در ساحة دلنبردین برادر وار در یک صف آورد و بسارت ده آمد و آرزو های نویسی بر روی هر فرد از افراد این سر زمین را اولی تر فرد و افرادی را که تقدیر از افغانستان و مردم آن در خون و عروق آنان در باطن و ضمیر سان عجب باطنه که مسوولیت های سنگین تر و بیهوشان و ایامه ال رالی بر متوجه میگردد و به نفسین گریس اخلاق کز بهانه انسانی و فضایل بشری آسا می سازد که در خود کلری خود فراموشی و خدمت دیگران، دیگرانیکه با ماسر نوشت مشترک وجوه و موجودیت مشترک دارند خلاصه می شرد.

درک سلیم این امر موقع میدهد همانطور که از فراز یعنی از آن نقطه ای که فروغ مجاهده و مبارزه برای استواری اصل متذکره به پیش می یابد و برای اعتلای جمهوریت جوان ما اندیشه های بزرگ و تمدنیات والا تلاش و انجام می یابد همانطور از جبهه نیرومند مردم پیشتر حشمت و جلال هر چه پیشتر دستگامش این هدف که نظیر ایجاد یک اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردمان افغانستان بر اساس برابری، برادری و دوستی است بعقیده ایمان، باعقیده و ایمانیکه شیطان تزلزل و کندد و تقیه را در حوریم پاک و مطهر آن راهی نباشد، سعی و تلاش و روزند.

این هموطنان با ایست که امروز وطن ما و مردم ما از عطاق آبرو بختی ها و بلا تکلفی ها از این اطمینانی ها در می شود و احوالی خود را بسوی تعالی و ترقی تشخیص و از رادوسول به آنها میتواند به درستی در روشتای عینا در روی ندای ایمانه و مقتضیات عصر انحراف روزند.

زندگی در پناه هدف

نوشته ک. رها

ماشین دور می زد، پرزه ها منظم می چرخید ... کارگر جوان که بعد از سالها کار اینک بازهزمه ماشین الفت گرفته است نگاهش لحظه ای از نظارت کوتاهی نمیکرد ... تخته های سفید کاغذبانفس های ماشین کشیده می شدو بعد از دوری از آنسو بسا نقش ها و خطوط رنگین عکسهای سیاه و سفید برون می شد و یکی از فورمه مجله ژوندون را تکمیل میکرد صفحاتی رامی ساخت که در تهیه و تدوین آن دهها دستگاه دیگر و دهها انسان دیگر نویسنده، مترجم، عکاس، خطاط، مصحح مرتب و ... سهم گرفته اند، با امید آنکه این ورقباره هاشیرازه یابدودر پایان خدمتی عملی شود که غایب و هدف انتشارات و مطبوعات در کشور است.

آسمان تاریک و تاریکتر می شد یاغنده های برف سراسیمه به زمین می نشست، ماشین های دیگر یکی یکی دیگر متوقف می شد مانند انسانیکه قلبش توقف کندو مکانیزم وجودش اختل گردد، کارگران یکایک ازکنج و کنار دستگا های خود متواری می شدند عجله داشتند زودتر بخانه های شان بروند، بموقع بایستگاه برسند و از نخستین بس شهری باز نمانند.

بهر ماشین که خموش می شد سکوت در محیط کار سنگین تر سایه می افکند، مگر ماشین (اکبر) که رفقا و کارگران دیگر بخاطر چشم هایش او را اکبر سوز (سبز) میگویند نمی خواست توقف کند مانند انسانیکه نمی خواهد بسوزد، بسخا طری ... بخاطر آنکه انگشت «اکبر» نمیخواست دکمه توقف نزدیک شود، طنین یک نواخت ماشین سالهاست در گوش اکبر ترانه زندگی را یعنی ترانه حرکت کارو تولید را سر کرده است، او از آن صفحات سیاه و سفید که ماشینش

برون میدهد معنی حیات را فهمیده است سطر ها و صفحات رامرور کرده واقعی مرور کرده است یعنی مطالبی را که برایش قابل فهم و استفاده بوده بدرستی ارزیابی کرده و در مرور سالها روز یکی، دو مطلب نوی را بحافظه سپرده و باین ترتیب نخواست است شغل و وظیفه اش را بحیثیکه تکلیف و ممر معاش و عاید قبول کندو تنها ازین پهلوی با آن علاقمند باشد. آنچه وظیفه و کار را برای اکبر گرامی ساخته است شوق و شور است که او میخواهد نتیجه کارش برای خودش **برای جامعه و هموطن** و برای مردم و هموطنش متمر و مفید باشد ازین لحاظ است که وی ساعت های متوالی کار میکند و خسته نمی شود ازکنار ماشین دور نمی شود و وظیفه را ناتمام و بسا درنیمه راه نمی گذارد.

نیم ساعت از موعد معینه حاضری بعداز وقت گذشته بود که رفیق همراهش یعنی آن کسی که شامها با او همراهی دارد از گوشه دورتر بر او فریاد کرد ... (اکبر) نمی بینی برف به شدت می بارد، از وقت حاضری هم زیاد گذشته، برف بامهای خانه راجه وقت پاک میکنی و تیل و نمک را ...)

اکبر حرفش را برید و با آواز بلند که با غرش ماشین رساتر بگوشش رفیقش میرسید جواب داد ... (نمی بینی رفیق (فورمه) ناتمام است، یک رویه چاپ شده درست نیست که بفردا بماند ...)

باز شنید ... (تو خود ضامنش نیستی وقت پوره شده، فردا هم از همین روز است!)

جواب داد ... نه رفیق فردا از این روز نیست، فردا با کارهای دیگر و با خواسته های دیگر میاید ... نخواندی و نه شنیدی که همه چیز امروز از خود

ماست جمهوری و نظام تو از ما کار میخواهد، کار درنگ ناپذیر! - ای نمک حلال چندشکاری میگری کدام روز بوده که فراموش کرده باشی حاضریت را دستخط نکنی خانهات را قید نکرده باشی! جواب میدهد ... هدف از کار گرفتن معاش نیست همانطور نباید برای حاضری فکر و کار کرد، برای مقصد باید کار کرد، مقصد یکه اجازه ندهد کار را درنیمه راه گذاشت تواز اینقدر مجلات، روزنامه ها، کتسب و رسایل که چاپ میکنی چرا چیزی رابه کله و دماغت نگاه نکرده ای!

رفیقش چیزی نگفت برای آنکه جوابی نداشت لذا بی صدا محل کار را ترک گشت مگر اکبر کارش را تمام کرد

ماشین را تیسیل و روغن داد و پاک نمود تا از دروازه فابریکه بیرون می شد به عقب نگاه میکرد و کارهایی را که روز انجام داده بود، وزن میکرد ... او را در آخرین لحظات دیدم که با لبخند سرشار از انجام وظیفه محل کار را ترک گفت و با تلاش خود رابسوی زن و فرزندش می کشید ... این ماجرا برای من درس عبرتی شد که نخواستم از شما نیز پنهان بماند اکنون پندار من چنین است که محصول کارهای نیمه تمام گذشته و شرایط و ایجابات آرزومندی ها و تمنیات و نظیرستانه اجازه نمی دهد کار و خدمت خود را بامزد و معاشی که تعیین است مقایسه کنیم بلکه قدمی فراتر باید، فراتر در جهت ایثار و از خود گذری و فراموشی از پیچیدن بسیار به تعادلی که کوتاه نظران میان خدمت و معاش در فکر آند باید ایثار گردتا جامعه آباد و ما هم به بهره برسیم و - فرزندان ما هنوز در آسایش بسربرند.

دیپلوماسی میراث سادات

از ناحیه سلاح عصری در اردوی مصر وجود دارد رفع کند .

موقف مثبت فرانسه در برابر فضایی شرق میانه خصوصا در ۱۹۷۳ و همکاری تحریم نفتی ۱۹۷۳ و آرزوی فرانسه برای داشتن روابط اقتصادی و سیاسی بهتر با کشورهای عربی که طرح آنرا دوگول فقید ریخته بود زمینه را برای سفر سادات مساعد کرد و این سفر که چارشنبه گذشته صورت گرفت دیپلوماسی سادات رارنگ و رونق تازه بخشید .

۱۲۰ میراث .
سادات در این سفر توانست موافقت فرانسه را برای خرید ۱۲۰ میراث از جدید ترین نوع و اسلحه رادار و انواع دیگر اسلحه حاصل کند و در پهلوی آن صفحه نوی در تاریخ روابط مصر و فرانسه باز نماید .

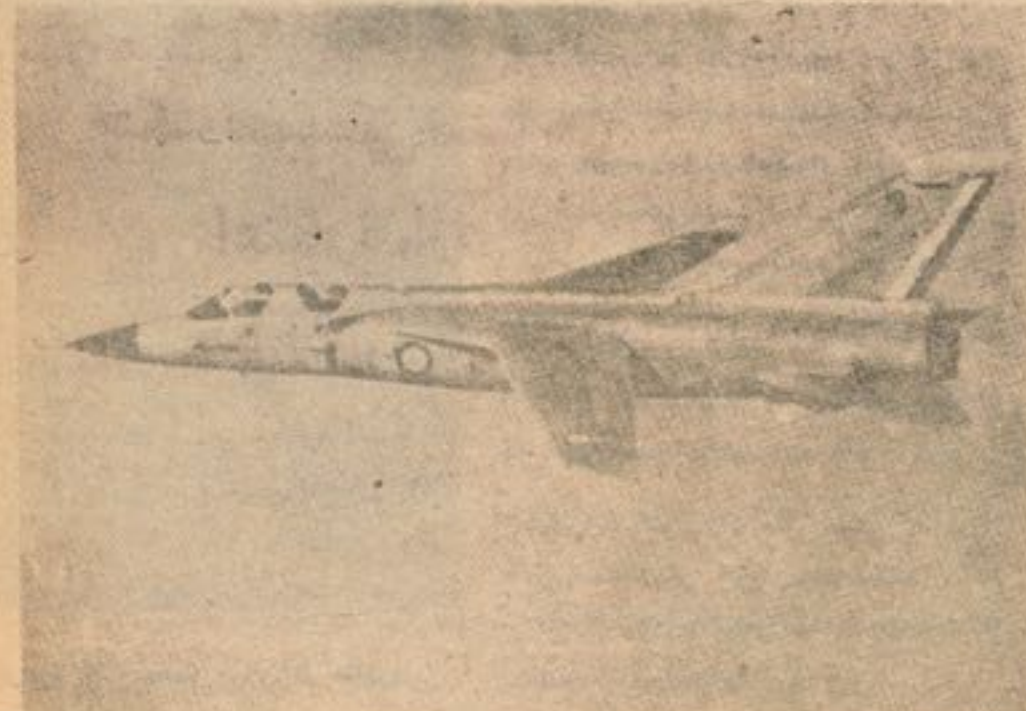
طی ملاقات و مذاکرتی که درین سفر صورت گرفت ژنرال دستن رئیس جمهور فرانسه گفت :

«مصر همواره فرانسه را با همه امکاناتی که دارد در کنار خود خواهد یافت ما میدانیم که مصر نوین تاکنون پیشرفت های مهمی بدست آورده و اکنون باید وظیفه دشوار خود را در تلاش صلح و توسعه اقتصادی و اجتماعی ادامه بدهد .»

اعلامه مشترکی که در پایان سفر سادات در فرانسه صادر شد دارای سه مطلب مهم بود که هر کدام آن از نظر حل آینده مسایل شرق میانه دارای ارزش خاص است این مطالب چنین است :

- ۱- بیرون شدن عساکر اسرائیلی از اراضی که در دوران جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده است
- ۲- رعایت حق مردم فلسطین برای داشتن یک وطن
- ۳- اعتراف بحق تمام دولت های شامل در منطقه برای زندگی بدخل سرحدات مأمون شناخته شده و تضمین شده .

بقیه در صفحه ۵۸



یکی از انواع طیاره های میراث فرانسوی

اسرائیل کمک کرد .

تجدید روابط با غرب

بعد از اکتوبر ۱۹۷۳ بهترین فرصتی بود که سادات روابط از بین رفته را با کشورهای بزرگ غربی ترمیم میکرد زیرا آتولت مصر و جهان عرب موفق بهتری داشتند اما با وجود یکه روابط مصر و آمریکا قسایم شد کیسنجر و نکسن در مصر استقبال کردند، مساعی کیسنجر تا حدی خوشبینی را خلق کرد اما سادات نتوانست از آمریکا کمک موثری بدست آورد. ۱ آمریکا پیوسته اسرائیل را تقویه میکرد و آوازه تجدید قدرت نظامی و بلکه تقویه بیشتر قدرت نظامی اسرائیل بر تلاش سادات برای بدست آوردن اسلحه بیشتر می افزود اما این تلاش ها بجایی نرسید .

لغو سفر بریژ نیف

توجه مصر بسوی دوست قدیمی اتحاد شوروی و کشورش برای از بین بردن فضای سردی که بعد از غزیمت مشاورین شوروی از مصر در تابستان ۱۹۷۲ ایجاد شده بود با زهم سادات را امیدوار ساخت که بتواند اسلحه لازمه را از اتحاد شوروی بدست آورد .

وعده باز دید دوستانه لیونید بریژنیف از مصر بر این امید های افزود اما بعد از ملاقات نوامبر بریژنیف وفورد در ولادی و استوک فزاکمی عوض گردید بالاخره با شیخ این سفر در اخیر دسمبر سفر وزیر دفاع و وزیر خارجه مصر به مسکو صورت گرفت ، این امید هم بیاس تبدیل شد

سفر پاریس

برای سادات فقط یک راه باقی مانده بود و آن استفاده از سلحه کشورهای اروپایی غربی فرانسه و انگلستان کشورهای که مصر میتوانست با کمک این کشور ها خلایی را که

از سپتامبر ۱۹۷۰ که سادات زمام امور مصر را بدست گرفت اینک تقریبا چارونیم سال میگذرد ، طی این چارونیم سال انور السادات جانشین مرد شماره یک دهه ۶۰ و ۵۰ عرب مسوولیت بزرگی را بعهده گرفت و با جرئت و متانت با حوصله کامل دیپلوماسی مصر را پیش برد .

سادات موقعی در مصر بصرحه آمده که ملت عرب عموما و ملت مصر خصوصا از ناحیه شکست مدتها ۱۹۶۷ در برابر قوه متجاوز اسرائیل شدیداً رنج می برد . اما ملت عرب که دیگر بایک وا قعیت تلخ مقابل شده بود واقعتی که نمایانگر ضعف جهان عرب بود که در آن اختلاف ذات البینی کشور های عربی شدیداً دخیل بنظر میرسید .

ارزیابی مجدد

گرچه در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۰ مصر و کشور های عربی متوجه ضرورت اتحاد رفع اختلافات ذات البینی و استفاده از همکاری و کمک های کشورهای عربی در ساحات مختلف گردیدند معذالک موقعی که سادات بر سر کار آمد نیاز شدیدی بیک ارزیابی مجدد در سیاست مصر احساس کرد که نتیجه آن جلب همکاری کشور های عربی دارای سیاست نسبتا معتدل و تجدید نظر در روش یک طرفه مصر بود .

بهبود روابط قدرت های بزرگ شرق و غرب کار مصر و جهان عرب را دشوار میساخت زیرا زمینه استفاده از رقابت این دو قدرت بزرگ جهانی را برای مصر محدود میکرد . اقدام مصر برای اخراج مشاورین شوروی در ۱۹۷۲ با زهم نتوانست توجه قابل ملاحظه غرب را جلب کند ولی دوستان عرب منجمله عربستان سعودی را بمصر نزدیک ساخت .

جنگ ۱۹۷۳

از ۱۹۷۰ تا اکتوبر ۱۹۷۳ مساعی سادات برای حل مسئله شرق میانه بجایی نرسید سال ۱۹۷۱ که سادات آنرا سال تصمیم نام گذاشته بود بدون تصمیم بی پایان رسید زیرا سادات میدانست که هنوز موازنه بین قدرت نظامی عرب و اسرائیل موجود نیست و دست زدن به اقدامی عواقب ناگوار دارد .

بالاخره وقت تصمیم رسید مساعی سادات با اقدامات اصلاحی در داخل و تجهیز نظامی و فراهم کردن فضای مساعد سیاسی در جهان عرب و ممالک جهان سبب شد که مصر و سوریه و کشورهای عربی در اکتوبر ۱۹۷۳ ضربه محکمی به اسرائیل حواله کنند و اسرائیل را بشکست نظامی سیاسی و اقتصادی رو برو سازند .

سیاست نفتی جهان عرب بر پشتیبانی موقف عرب در جهان افزود و با نزوای سیاسی

وقایع

مهم

سیاسی

مفید



علامه سید جمال الدین افغانی محرک نهضت
های آزادی طلبی در شرق

دشمن برای تعقیب سید گرد آمده اند .
سید ضمن نطق خود به مسلمانان هند
میگوید : عزیزانم، مسلمانان هند ! یاس
و نومیدی را در دل راه ندهید، گریه نکنید و
بیبوده اشک نریزید ! دشمن ما دشمن مشترک
تمام مسلمانان شرق ، آنطوریکه شما تصور
کرده اید نیرومند نیست . آنها خیلی ناتوان
و خیلی هم ترسویند . مثلاً آنها حتی از آستین
چین من هم میترسند .

آنها میخواهند فردا یاپس فردا مرا از هند
بیرون بکشند . عزیزانم ، گریه نکنید، دلیر
و با شهامت باشید ، مردانه بیا خیزید .
بعد از ایراد این بیانیه ، حکومت هند
بر تانوی از سید (خواستش) میکند تا خالک هند را
ترک بگوید . بدین ترتیب سید از آنجا بسوی
شام (سوریه) عزیمت میکند و بعد از آن از شهر
به شهری و از کشوری به کشوری می گذرد
و طی اقامت خویش در عرجا ، مسلمانان را به
اتحاد و همبستگی فرا میخواند ، نیرنگی
دسایس استعمارگران را افشا مینماید و آنها
را بمبارزه شدید علیه استعمار دعوت
میکند .

محمود طرزی ، چهره درخشان دیگری از
متفکران ژرف اندیش افغانستان است که در
اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ حیات بسر
میبرد .

محمود طرزی (۱۸۶۸-۱۹۳۵) نو یسنده
بزرگ دانش پرور ، شاعر پیش آهنگ ، شخصیت
برجسته سیاسی و اندیشمند نو گرای معروف
افغانستان است .

باید گفت که افکار و آثار سید جمال الدین
افغان ، محمود طرزی و باجاخان آنچنانکه
شاید و باید تاکنون مورد تحقیقات و بررسی
قرار نگرفته است طبعاً این کاری نیست که
بتواند بخودی خود صورت پذیرد ، نخست مرد
آوری آثار مکمل آنها فعلاً دشوار یبایی در
بردارد ، ثانیاً جهان بینی آنها خیلی متضارب
و مشحون از تناقضات درونی است و مهمتر
از همه اینکه آنها فعالیت های اجتماعی
سیاسی و ادبی علمی خویش را متناسب به
شرایط اجتماعی- اقتصادی کشور خویش

هر کدام به (شیوه خاصی) به پیش برده اند .
اکنون بر ماست تا با دقت نظر داشت ایجابات
عصریکه در آن حیات بسر میبریم ، آثار و افکار
اندیشمندان افغانی را نیز که از لحاظ ایدئولوژی
با سایر متفکرین شرق خیلی نزدیکند (با درک
شرایطی که جهان بینی آنها را صیقل خاص
بخشیده است) با روشی عمیق ، همه جانبه
و منکی بر اساسات علمی ، جسورانه مورد
تحقیق قرار دهیم همین اکنون آن عده از
دوستان افغانی ما که بر اساس پرنسیپهای
علمی بزرگ و عهش و تحقیق اند ، چنین انتظاری را از
شر قشاسان دارند .

شهرت و نفوذ ایده های سید جمال الدین
افغان ، محمود طرزی و عبدالغفارخان از سرز
افغانستان فراتر می رود و در اکثر کشور های
شرقی راه خود را باز میکند . مثلاً در کشورهای
چون هند ، ایران ، ترکیه ، بنگلده دیش
پشتوستان ، پاکستان
و ممالک عربی ، کسانی که بانام سید جمال الدین
انتقادی نداشته باشند ، شاید کمتر پیدا
شوند . وی بخاطر بیکار پر ماجرای خویش
علیه استعمار نتوانست مدت زیادی در زادگاه
خویش (افغانستان) اقامت کند و ناگزیر
شد بیوسته در سیر و سفر باشد و آواره و سر
گردان در شرایط تعقیب و پیگیری در ممالک شرقی
حیات بسر ببرد .

تاکنون هم در افغانستان قصه مشهوری در
باره سید جمال الدین وجود دارد :

در سالهای اخیر قرن گذشته سید بخاطر
مبارزات پیگیر و فعالانه خویش علیه استعمار
گران انگلیس از میهن خود بیرون شده
و به هند وستان می رود . در یکی از مساجد
بزرگ دهلی در محضر گروه بزرگی از مسلمانان
بیانیه مفصلی ایراد میکند و طی آن سیاستی
را که استعمارگران در کشور های شرقی
تعقیب مینمایند بشدت محکوم میکند . مسلمانان
نطق او را باشور و هیجان و حتی برخی با ریختن
اشک میشنوند . در اطراف مسجد جوایس

بقلم : دکتر عارف عثمان

ترجمه تلخیص از : شرعی

سید جمال الدین افغانی پیشاهنگ نهضت ها

محمود طرزی

پدر مطبوعات افغانستان

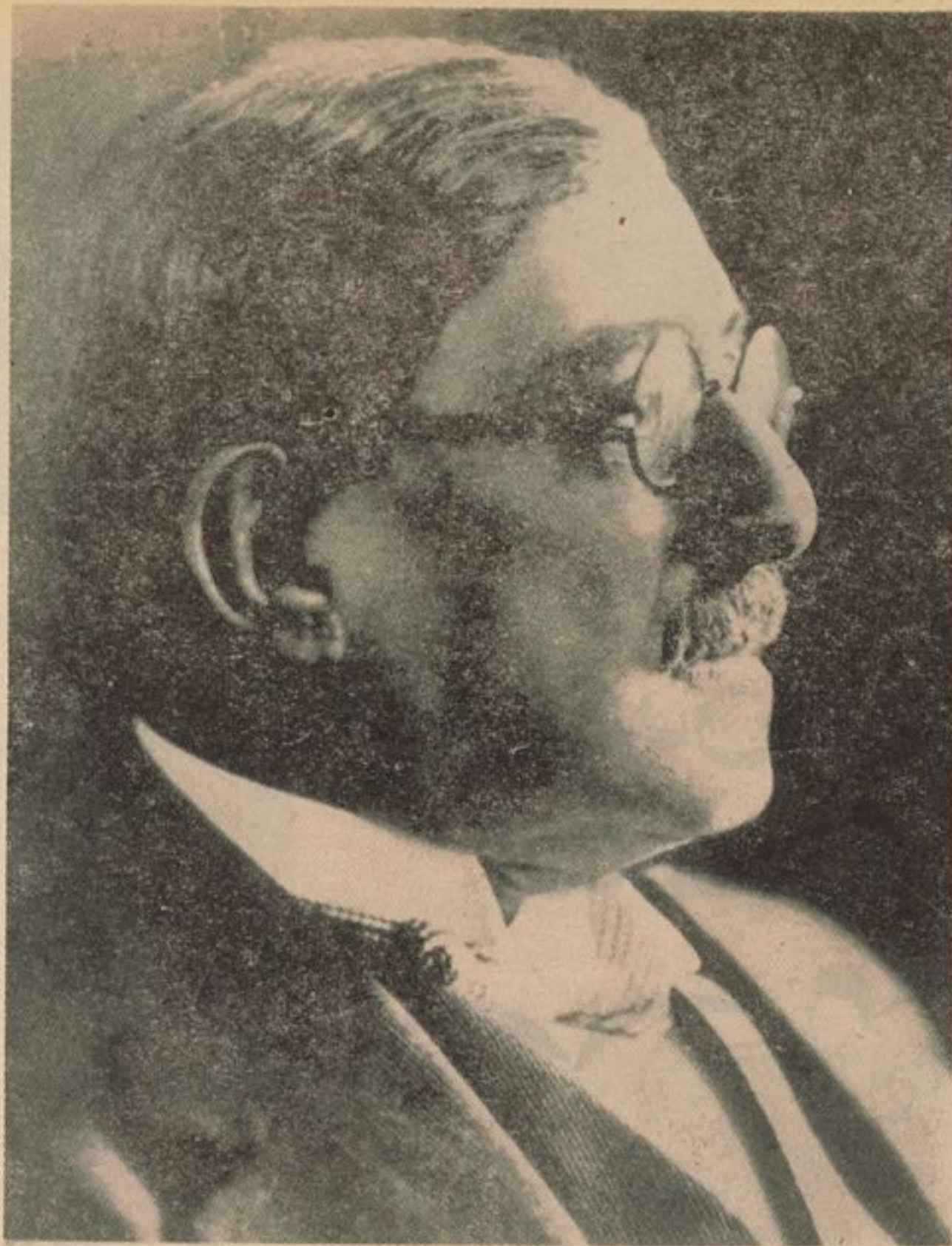
در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در کشور
های شرقی یک عده ادباء ، رجال سیاسی و
اندیشمندان بزرگی نظیر رابندرانات تاگور ،
محمد اقبال ، مهاتما گاندی ، سید جمال الدین
افغان ، محمود طرزی و عبدالغفار خان (باجاخان)
عرض وجود نمودند . تمام اینها متناسب با
شرایط سیاسی اجتماعی ، محیط زندگی خویش
به فعالیت های گوناگون سیاسی ، ادبی و
اجتماعی پرداخته ، برخی بمثابه ادیب
بزرگ ، برخی بصفت مرد سیاست ، برخی
بعیث پیشوای مذهبی و برخی هم چون
اندیشمندی بزرگ به کار و بیکار ادامه دادند
و هر یک نقشی موثری در تاریخ کشور خود بجا
گذاشتند .

تمام رجال بزرگی را که نام بردیم ، یک
خصوصیت مهم و برجسته بهم پیوند میدهد
و آن اینکه تمام آنها علیه استعمار و
امپریالیسم مبارزات فعالانه ای انجام داده اند .
این خصوصیت ، عنصر اساسی فعالیت های
اجتماعی سیاسی و ادبی علمی آنها ترا تشکیل
میدهد عامل اساسی شهرت و محبوبیت آنان
در کشور های شرقی و علت جاودانگی نام ایشان
نیز همین خصوصیت میباشد .

در شرایط کنونی آن ملل شرقی که در راه
تأمین استقلال ملی خویش مجادله میکنند ، نام
این بزرگ مردان را گرامی میدارند و از اندیشه ها
و تجارب آنان الهام میگیرند .



مرحوم غلام محمد طرزی از مفاخر ادبی ،
سیاسی و هنری کشور ما
صفحه ۶



محمود طرزی موجد ادبیات نوین، پدر مطبوعات افغانستان و محرک آزادی طلبی و قیام علیه استعمار

محمود طرزی بسال ۱۸۶۸ در شهر غزنی در عایله غلام محمد طرزی که شاعر، خطاط رسام و میناتوربست زمان خود بحساب میرفت چشم بزندگی گشود.

غلام محمد طرزی به نسبت فعالیت های سیاسی خویش یکجا با عایله خود از افغانستان تبعید میگردد. محمود کوچک یکجا با پدر خود در ترکیه، سوریه و برخی دیگر از ممالک عربی اقامت میکند. مدت اقامت عایله غلام محمدخان مخصوصا در ترکیه (شهر استنبول) خیلی طول میکشد. در طی این مدت محمود طرزی که در مرحله رشد قرار دارد، با ادبیات اروپایی غربی که در ترکیه بشدت راه یافته است، از نزدیک آشنایی پیدا میکند و آثار ارزنده اکثر نویسندگان اروپایی را در زبان ترکی و فرانسوی میخواند و شدیداً تحت تاثیر سازهن سیاسی (اتحاد و ترقی) که در ترکیه مصروف فعالیت های سیاسی بود قرار میگیرد. محمود طرزی دوست در همین آوان با هموطن خویش سیدجمال الدین افغان که در ترکیه بسر میبرد، آشنا میشود و از وی بسا چیزها میآموزد.

غلام محمد طرزی در سال ۱۹۰۳ با فامیل خود به افغانستان برگشت. محمود طرزی پس از عودت بوطن در حیات اجتماعی - سیاسی و ادبی علمی مملکت فعالانه اشتراک ورزید و در سال ۱۹۰۵ به نشر جریده (سراج الاخبار) آغاز نمود. او یکی از اساسگذاران جمعیت (جوانان افغان) بود.

افغانستان بسال ۱۹۱۹ در دوران امیرامان الله خان که تحت تاثیر جمعیت (جوانان افغان) قرار داشت، استقلال سیاسی خود را بدست آورد.

محمود طرزی از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸ بحیث وزیر امور خارجه افغانستان به انجام وظایف سیاسی اشتغال داشت.

در سال ۱۹۲۸ تشنجاتی در افغانستان بوجود آمد و با اغتشاش (بچه سقاو) دوره امان الله خان به پایان رسید و محمود طرزی باز هم ناگزیر بملوطن خود در ترک بگردد و رهسپار ترکیه گردد.

زندگی را بد رود گفت و در همانجا بخلاسپرده شد.

محمود طرزی یکی از با فرهنگ ترین رجال دوره خود بود علاوه بر زبان های دری پشتو بزبانهای عربی ترکی انگلیسی و فرانسوی تسلط واحاطه کامل داشت از منابع موجود درین زبانهای بسبوت استفاده

مینمود محمود طرزی بدون آنکه ایجاد و ابتکار خود را در یک ساحه معینی محدود سازد، فعالیت های اجتماعی - سیاسی خویش را با فعالیت های ادبی علمی خود مو ففانه با کمال هم آهنگی به پیش برد. او چه هنگام اقامت در وطن وجه در آوان مهاجرت در کشورهای خارج، کار ایجاد و آفرینش خود را بلا انقطاع و به نحو خستگی ناپذیر ادامه داد.

اولحظه ای هم از یاد وطن محبوب خود و مردم قهرمان آن فارغ نبود، پیوسته در

اندیشه آینده مین، سعادت و شاد کامی هموطنان خویش میزیست و درین باره مقالاتی مشحون از روح واحساس وطنپرستانه مینوشت و اشعاری حاکی از رزم و بیگانه علیه حیات کهن و گرایش بسوی زندگی نوین میسرود. او برای اینکه ادبیات افغانستان را با موضوعات حیاتی نوین غنا ببخشد، چیزهای

زیادی از ادبیات آنوقت اروپا ترجمه کرد و بانشر (سراج الاخبار) زور نالیزم افغانستان را پایه گذاری نمود.

ادبیات پشتو و دری افغانستان را که اکنون روبه تکامل میرود، هم از حیث شکل و هم از حیث مضمون به جهت نوینی سوق داد و با موضوعات تازه ای آشنا ساخت. ده هاتین از نویسندگان، شاعران و ادبای معرف و چون

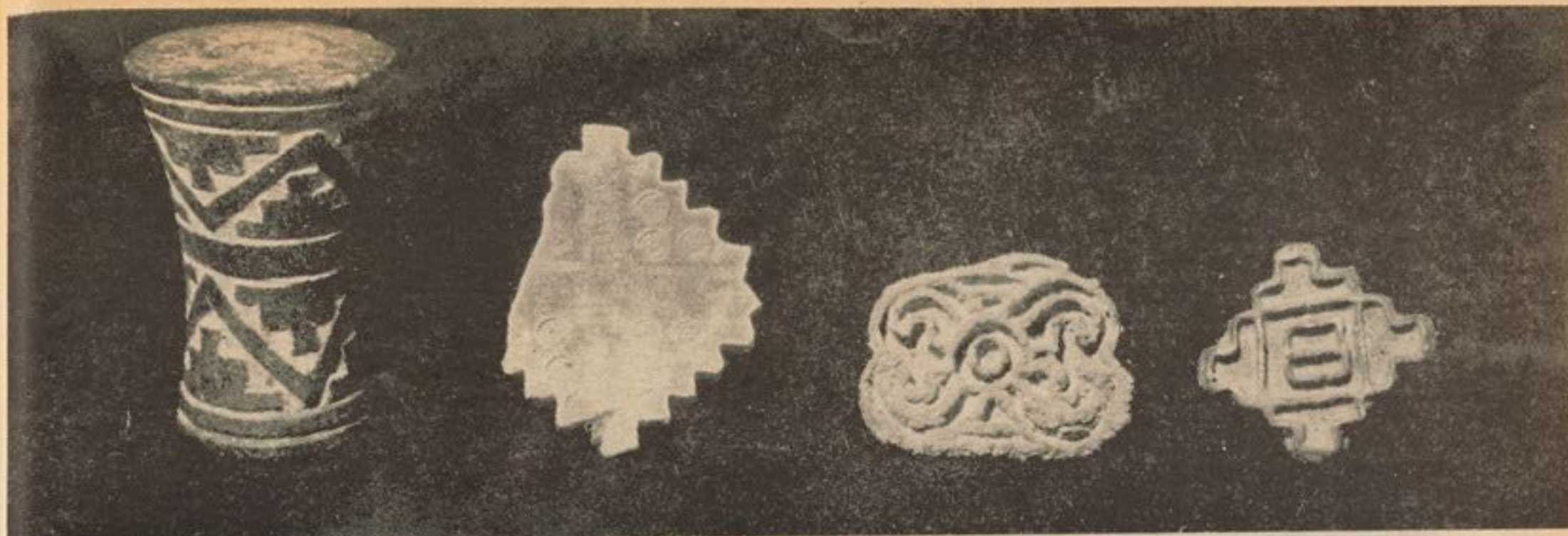
داوی، عبدالرحمن، صالح محمد و مستغنی که بسوی اندیشه های مترقی و وطنپرستانه گرایش داشتند، در دبستان ادبی و سیاسی او پرورش یافتند. ادبیات شناسان افغانستان به نحو واقع بینانه ای محمود طرزی را اساس گذار ادبیات معاصر افغانستان و منادی ایده های نوین درین کشور میدانند.

محمود طرزی در آثار نظم و نثر و همچنان در اثرهای (اجتماعی - سیاسی) خویش ایده

های حیاتی مهمی چون آشنا ساختن مردم به دانش و معرفت، انتقاد و انشای بقایای نظام ملوک الطوائفی در افغانستان، مبارزه قاطع علیه استعمار و امپریالیسم را که در آن دوره مفکوره های بس مترقی و پیشرو محسوب میگردد، بجلو راند.

محمود طرزی در بسیاری از اثرهای خویش درباره موضوعات مهمی چون دولت و مردم طبیعت و انسان، شعر و ادبیات، کلتورالیسم و امپریالیسم و در پیرامون هر موضوع دیگری که دیده و یاد کرد نموده، اندیشه های استثنای خویش را انعکاس داده و حتی در موضوعاتیک (اخلاق) رساله جداگانه برشته تحریر کشیده است.

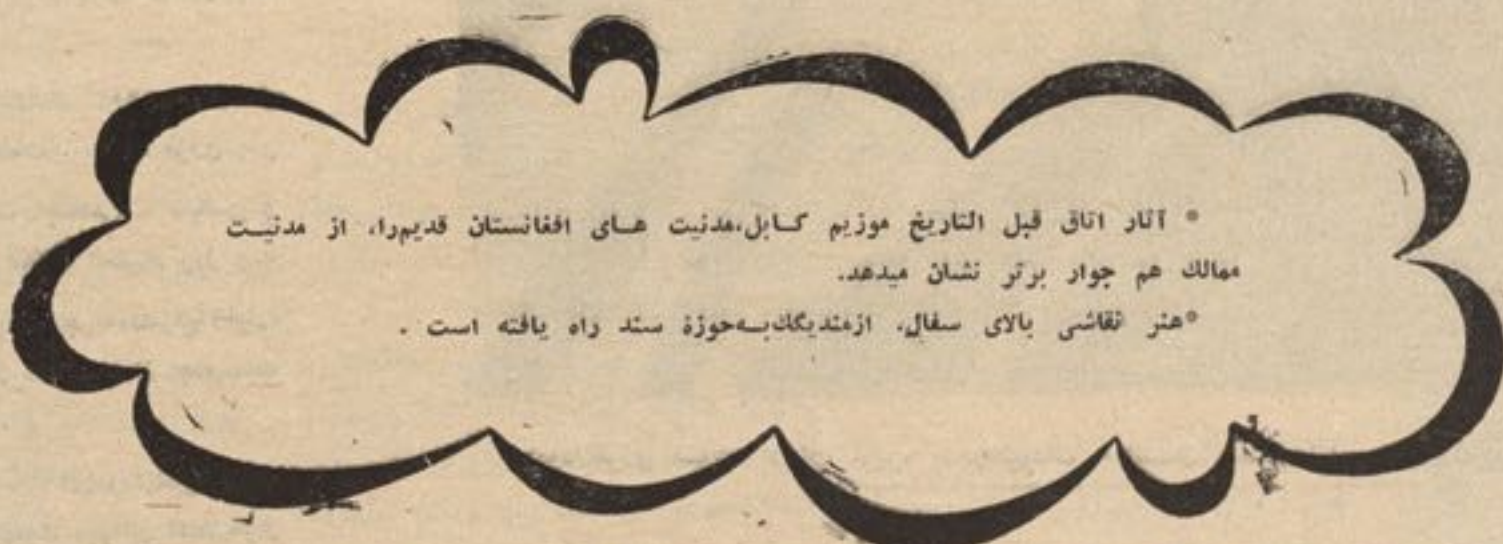
(نا تمام)



موره های گلی از زمان های دوره تاریخ

از گل احمدزهاب نوری

در میان بقایای تمدن های قبل التاریخ افغانستان



• آثار اتاق قبل التاریخ موزیم کابل، مدنیت های افغانستان قدیم را، از مدنیت ممالک هم جوار برتر نشان میدهد.
• هنر نقاشی بالای سفالی، از مندیک به حوزه سند راه یافته است.

که از (موراسی) کشف شده نیز متعلق به همین عصر باستان اند. قسمتی از آثار عتیقه که در اتاق قبل التاریخ موزیم کابل به نمایش گذارده شده است، متعلق به دوره های مختلف آن زمان است که از مندیک در خلال حفريات باستانشناسان کشف شده است. قبل از اینکه درباره اینگونه آثار موزیم چیزی بنویسم، گفتگوی کوتاهی با شایستگی احمد علی معتمدی مدیر عمومی موزیم هاداریم، وی در مورد آثار قبل التاریخ مندیک، در موزیم کابل، میگوید:
- بایک نگاه عمومی بر آثار مندیک پس می بریم که در قدیمترین دوره ها، باز هم افغانستان موقف براننده می بین حوزه سند، بلوچستان و فارس و بین النهرین آن زمان داشته است.
سبک و تخنیک های هنری که در سه تا دو

و در دوره های دیگر تغییر میکند و گاهی هم به کلی دیگر گونه میگردد. در بین (۳۰۰۰-۲۰۰۰) سال قبل از دوره تاریخ تشه و بیل و تیر، افزار کار مردم بوده است و نمونه های آن از «مندیک» کشف شده، که در پشت شیشه های الماری چهارم این اتاق موزیم دیده میشود. الهه مادر که به سبک وادی- زاب ساخته شده، میر استخوانی بر از تزئینات هندسی، گردن بندی از مهره های مختلف سنگی و احجار نیمه کریمه چون عقیق و لاجورد مهرجالی که شکل حیوانی را در برابر انسانی ترسیم می کند، مهر دیگری که بر یکسوی آن شتر بالدار و بر طرف دیگرش پرنده می عجیب حکاکی شده و مهرهای رنگارنگ و گونه گونی از همین قماش، بقایای سه تا دو هزار سال قبل التاریخ است، که در موزیم کابل گرد آورده اند. آینه مسی جالبی بایگان شکسته می که از نواد علی بدست آمده و لوله های گلی و فلزی

بسرروی تکه مخمل سرخ، انگشتر های مسی افتاده است، انگشتر های که از امروز نیست، دیروز و روزی چند از عمر آن ها نمی گذرد، بلکه سالها و هزاران سال از آن زمان گذشته، از آن زمانیکه هر یک بر کلسک دخترای زیبا، جلو خاص داشته است. ظروفی گلی، منجاقی از مس که سر آن به شکل پرنده است، سنجاق دیگری از دوره مفرغ، میله می از استخوان و دانه های لاجورد، کریستل و مرجان از بقایای قبل التاریخ است، که درین اتاق به نمایش گزارده اند.
آینه مفرغی بزرگ تیره و گذرش حیوانات گلی، کارد، پیکان و سر نیزه که هر یک، از زیر صدها تن خاک، کشف گردیده، برای تماشاگر زیبا و سمبول های بارزی از طرز زندگی، آلات و افزار کار آدم های قدیم افغانستان است. در هر دوره از زندگی بشر، وسایل کارش، اشکال خاصی دارد، از مواد خاصی ساخته میشود

باز هم سری به موزیم کابل می زنیم، پله های چند بالا میرویم، از دهلیز هایی پنج در پنج میگذریم، بعد در برابر ما اتاقی نمایان میگردد، کوچک، زیبا و پر از آثار ارزشمند تاریخی. بیننده کنجکاو وقتی در آن قدم میگذارد، به گذشته ها بر میگردد، به ادوار دور تاریخ، به ادوار قبل التاریخ... آن زمان هاییکه بشر خیلی ساده تر از امروز می زیست، وسایل کارش ابتدایی بود، با سنگ آتش می افروخت، با تیر شکار میکرد و با نیزه از خودش دفاع مینمود. «چنگ ماهی» در زیر شیشه های الماری، حکایت از گذشت سده های عمرش میکند و حکایت از زمان هایی که بشر، به این وسیله غذایش را تهیه می نمود.
«تیشه» ی قدیمی نمایانگر کزوتلاش با شندگان قدیم این مرز و بوم است و ظروف سفالی-سین یادگار انگشت های نقاش و هنرمندان افغانستان باستان.....



شده نیز در این اتاق به نمایش گزاردیم که روی چیزهای جالب و دیدنی دیگر این اتاق سبک کار آن ابتدایی است ولی از آثار نادر دوره یادداشت هایی بر میدارم :

بین قبل تاریخ و تاریخ میباشد این نخستین آثاریکه از آق کپرک بدست آمده و شامل مجسمه بی است که به شکل انسان در قدیمترین سنگ های چقماق، سامان سنگی سوزن های دوره ها، بالای یکپارچه سنگ تراشیده شده استخوانی بدست آمده، متعلق به دوره های نیولوتیک (۹۰۰۰-۱۱۰۰۰) قبل از امروز و آثار مکشوفه پایه درویش تخار، از بقایای دوره سنگ جدید، تیولوتیک است که قدمت آن قبل مجسمه بی متعلق به همین دوره بدست آمده بود، که مقایسه این دوسر کلتور این دو حوزه را خوبی روشن می کند - تشابه برجستگی در ساختمان گوش ها، رووسری و فته عقبی هر دو سر یکسان است .

مدیر عمومی موزیم هابه آثار دیگری این اتاق اشاره کرده میگوید :

در این اتاق تعدادی ظروف سفالین به اشکال متعدد و نقاشی های مختلف از مندیگک میباشد، که بسیار ظریف ساخته شده است .

در نقاشی روی این ظروف سفالین ، علاوه بر تزئینات هندسی و نقش حیوانات شاخدار ، کلان نقاشی کردن برگ های عشقه بیجان را که حتی در فارس قدیم هم، هنوز معمول نبود، می دانستند و بکار می بردند . به گمان غالب مردمان حوزه سند، این نقاشی را، از باشندگان مندیگک تقلید کرده اند .

رنگ متن این ظروف سفالی سرخ است و در نقاشی های آن رنگ سیاه بکار رفته است .

از مدیر عمومی موزیم هاتشکر میکنم و بعد از

هزار سال قبل از میلاد بین شرق و غرب معمول بود، حلقه اتصال آن در همین سرزمین ما بوده است .

مدیر عمومی موزیم هاعلاوه میکند :

- آثاریکه از مندیگک بدست آمده نه تنها موزیم کابل را منی ساخته بلکه حیثیت و مقام افغانستان قدیم را، در قطار مدنیت های ممالک همجوار بلند برده است . این آثار با ارزش نشان میدهد که کلتور افغانی در دوره های قبل تاریخ ، همپایه مدنیت ممالک همجوار بوده است .

از جمله سیزده طبقه آبادی هایی که در آن محل کشف شده، طبقات چهارم و پنجم اهمیت شایانی دارند، چه در طبقه چهارم مهر های سنگی با نقوش هندسی و مجسمه های کوچک از گل پخته بدست آمده و در طبقه پنجم ظهور فلز و انکشاف اشیای سفالین منقوش دیده شده است .

شاغلی معتمدی در مورد بعضی از آثار این دوره میگوید :

مجسمه کوچک مادری که در ادبیات قدیم ما آنرا (اناهتا) می نامیدند، به اندازه شش سانتی متر است و چون الهه حاصلخیزی بوده، پستان های آن را برجسته ساخته اند و شباهت زیادی به مجسمه های دارد که از (هر پسه) و (کولی) در بلوچستان و از دره «زوب» در پنجاب بدست آمده است . سربیک مردراکه از مندیگک کشف شده و در سنگ آهک سفید شکل تراشی



نمونه بی از آثار قبل تاریخ موزیم کابل



گوشه بی از سالون نمایشات موزیم که در آن آثار قبل تاریخ نیز دیده می شود.

سیالی

او

سیال

داری

زرین چه د شپږم ټولگی څخه خلاص شو نو تر دولسم ټولگی پورې ئې خپل تحصیلات ورسول او څرنګه چه د ځینو مجبوریتونو او معذرتونو له امله ده نه دنوروزده کړو موضوع څه ګرانه غوښتی بریښیده. ځان ئې په پوهنتون کښې شامل نه کړ او په یوه دولتي موسسه کښې درسمی مامور په توګه استخدام شو .

زرین دیوځان زوی و. دده پلار دیرجا پاداد شته او پانګه درلوده او د همدغې پانګې په برکت د زرین ژوند نه یوازې هوسا اوسیا تیریده بلکه یومو ترهم دده تر پښو لاندې و او خپل وخت یې په پوره خوښی تیراو .

زرین دخپل ماموریت په دوره کښې له خپل استعداد څخه کار اخیستلو ته هم اړې اړم کړې او دانګلیسی، دری او پښتو قیپ یې په خپل خصوصي تشبث سره داسې زده کړه چه چا ورسره سیالی نه شوای کولی .

زرین یو اطرافې سپړی و څو کله چه په مرکز کښې دده ماموریت شروع شو، دده په ژوند کښې په اجتماعي او مدني لحاظ زیات بدلون راغی .

زرین په خپل کور او خپلو ملګرو کښې پوره محبوبیت درلود، کوم کار به چه زرین وکړ چا ددی قدرت نه درلود چه په هغه اعتراض وکړي .

زرین نور وروڼه هم درلودل خو په ټولو کښې دده نار په هر چا چلیده .

ژوند خپل پراوڼه وهل، یوه ورځ زرین له خپل دفتر څخه راووت او دکوټي خواته روان شو، په لاره کښې یوه ښکلی او دده په ذوق برابره پیغله چه سپین مخ ئې د ښکلا او عفت نمایندګی کوله ورغله، د زرین سترګی چه په دی پیغلی ونښتلی، هر څو ور څخه هیر شول .

ښه شیبه لکه دویده په څیر یه فکر کښې ډوب شو نیژدی و چه خپل موټر په همدې چورت کښې د بل موټر سره ټسک کړې خو د ترافیکو موظفینو هغه لاندې چورت څخه راووښت، دی اوموټر ئې دحتی خطر څخه خلاص شو .

تردی وروسته زرین هم دسپار او هم دمازیګر لهخوا ددی پیغلی څارنه کوله، دا پیغله یوې غریبې کورنې ته منسوبه وه که څه هم پسلار تر وڼه وروڼه اونسور خپلوان ئې ډیر منور انسانانو او خپل عمر ئې په ښوونه اوروژنه کښې تیر کړې ؤ خو لیکه ئې یو وخت ټوکران او بدل اوخلکو به دجولابه نامه یاداوه .

ددی پیغلی نوم شپوؤ شپوؤم لکه دخپلې

کورنۍ دنورو غوږو په څیر د پوهنی څخه برخورداره وه او دیوښوونځی په یوولسم ټولگی کښې په زده کړه لګیاوه .

شپو به چه سپارښوونځی ته تلهم به زرین ورته لاره نیولې وه او که دښوونځی څخه به رخصت شوه او خپل کور ته به راروانه وه هم به زرین څوروله .

بالاخره یوه ورځ زرین جرئت وکړ او خپل مطلب ئې شپو ته ترغوږ کړ .

شپو د زرین د مطلب څخه په څیریدلو سره سمستې هغه ته سوچ او پوچ ځواب ورته کړ خو دهغه سره یې ناسته ولاړه شروع کړه ترڅو په دی وسیله شپو د زرین په خوی اوبوی اوزرین د شپو په عادت بسلمتئې اودانتيجه ترکوټو کړي چه ګواکې دوی کولی شي یو دبل سره دواوه نه وروسته ښه او هوسا ژوند وکړي .

زیات وګم یوه میاشت چه تیره شوه دواړه په دی وپوهیدل چه دوی یو دبل ډیر خاوه او صمیمی ملګری دی او کیدای شي چه په دی ډول دوی یو دبل سره دواوه نه وروسته هوسا او نیکمرغه ژوند ولري .

له دی نه وروسته زرین خو ورځی رخصت واخیست او کور ته لاړ ترڅو خپل پلار په دی راز خبر کړي او دهغه په مرسته شپو د ځسان میرمن کړي .

زرین مور ته درلوده چه دخپلې مور په خوله ئې خپل پلار ته دا خبره رسولی وه نو دخپلې ترور په وسیله ئې خپل پلار په خپلې مساجرا خبر کړ .

د زرین پلار چه د زرین په مطلب خبر شو ډیر خوښ شو او ئې ویل داڅو ډیری خوښی ځای دی چه زما زوی زرین پخپله خوښه ځانته کوژده او اوده کوی ، زه حاضریم په هره وسیله چهوی دخپل زوی زرین دغه آرزو راوسپرم .

خو ورځی وروسته زرین اود زرین پلار دڅو تنوورو سپین پیرو سره د شپو د پلار کور ته په جرګه ورغلل او هیله ئې وکړه چه د شپو پلار شپو زرین ته په نامه کړي .

د شپو پلار دخپلې لور درضاله حاصلولو وروسته شپو زرین ته په نامه کړه او د شپو دسهمال ئې د زرین پلار ته ورکړ .

د زرین پلار اونسور سپین پیرو ددی کار په کولو سره دخپلو احساساتو د څرګندولو په تکل ، څو ډزی هم وکړې او کله چه خپل کور ته راستانه شول ډیری تودی عیلي یې جوړې کړې سندر غاړې او آتن چیان یې راوغوښتل غوايان او پښوئې حلال کړل، دوریجو غټ دیګونه ئې بار کړل څلور پنځه ورځی دښادی او خوښی مراسم روان ؤ، د شپو پلار هم دغو مراسمو ته بلل شوی ؤ، کله چه د شپو پلار د زرین د پلار شان اوشوکت له نیژدی ولید او دا خبره ورته څرګنده شوه چه د زرین خپلوانو د زرین کوژده په څومره خوښی اوتودو احساساتو استقبال کړه نو دهغوی سره ئې دخپلوی اودوستی مزې لاپسی ټینګ شول .

دکوژدی دمراسمو دپای ته رسیدلو نه وروسته

زرین بیرته راغی او خپل ماموریت ته ئې دوام ورکړ .

تردی وروسته زرین د شپو اوشپو د زرین وڼه چیری به چه ښه فلم راغی نو زرین اوشپو به دواړه سره وروان و ما یګر چکر خوبه یسی ضرور لاس تر لاسه نیولی واهه .

شپو میاشتی وروسته زرین وغوښتل چه خپل واده جوړ کړي، نو ئې خپل پلار ته دلیک په وسیله خبر ورکړ چه هغوی دده دواوه بندوبست وکړي .

دلک درسیفونه دمخه د شپو د پلار یو تر یوور د شپو د پلار نه دیوی پخوانی ماجرا دانقسام اخیستلو په تکل لټه وکړه ترڅو د زرین د پلار زړه د شپو اودهغې دکوژدی نه تیز کړي نو ئې هغه ته خبر ورکړ او ورته ئې ویل :

شپو دیو جولانسی ده، په داسی حال کښې چه ستاسی کور ئې، پلرونه، نیکوڼه او ټول ځان تیر شوی دی، داڅومره دافسوس وپخیره ده چه دیوسترخان زوی دیو جولانسی سره واده کوي، جولا اوځان په سیالی کښې سره چا برابر کړي نه دی .

ددی خبرو په اوریدلو سره به له دی چه د زرین پلار د شپو د پلار په وړاندې د شپو د پلار د تر یوور موقف تر مطالعی لاندې ونیسی، دهغه زړه د شپو څخه تور شو او ئې ویل :

داسترسه اشتباه ده چه ما کړی ده، زه هیڅکله دا کار نه شم کولی چه دیو جولانسی زما د زوی یعنی زرین ښځه شی، کاشکی زه پخوانی موضوع ته متوجه شوی وای، نه، نه زه هیڅکله دخپل پلار، نیکه او ټولی کورنسی حیثیت او آبرونه شم ټیټولی، زه نه غواړم چه دیوی جولانسی سره په دوستی سره خپله ځانی څراپه کړم، زه دوست او دښمن لرم، هرڅوک خو زما سیال او شریک کیدلی نه شی .

ددی خبرو په ویلو سره د زرین پلار په خپلو کړو ډیر پښیمانه شو او د شپو څخه یې داسی زړه تور شو چه بیانی نوم هم په خوله نه اخیسته .

کله چه د زرین لیک دهغه پلار ته ورسید نو د زرین پلار خپل زوی ته ډیر تر یسځ ځواب ولیکه او ورته یې څر ګنده کړه چه :

گرانه زړینه !

زه اوس یوه شوم چه ته غواړی دخپل پلار نیکه او ټولی کورنې شمله چه ټول عمر یې په ځانی اوملګی ژوند کړی دی ټیټه کړی او خپله ځانی دیو جولانسی سره په واده کولو کره یو نه کړی ، تاته خپل هوس قدر درلود خود کور ئې حیثیت او پت ساتنه درنه هیره وه .

یو هیری ، تادیوی داسی کور ئې سره خپلوی وکړه چه هغه هیڅکله زما سره دسیالی اوسیا لدار ی به تله کښې نه شی تلله کیدلی، زه نه غواړم چه زما زوی دیوی جولا کور ئې سره خپلوی ولري، زما وروستی پریکړه داده چه ته له شپو څخه لاس واخلي او د شپو سره دواوه تمه او آرزو ونه لري، ته کولی

شی چه په یو بل خای کښی په یوې بلې پیغلې ووا په .
کونه کښېدی او هغه تاته په نکاح او واده
کړم ، خودا کار هر گز نه شمه کولی چه شبو
دی زما په کور راتوژی .

د زرین د پلار لیک چه زرین ته ورسیده په
دیره بېړه یې د لیک پاکت خلاص کړ او
غوښتل یې چه دخپل واده په باب دخپل پلار له
له تصمیم نه زرخیرشی .

کله چه یې لیک خلاص کړ او دخپل پلار
له نظریې څخه خبر شو ، په زړه کښی یې د
غمونو او اندېښنو غوبلو نه جوړ شول
هرڅه یې چه کول زړه یې نه کړایده تردی
وروسته ، خوب او آرام پری حرام شو ،
له خوراک ، خښاک څخه ولوید روحی ناروغی
ورته پیدا شو ، شیبو چه د زرین دا حال
لیده ، دیره خوریده او هڅه یې کوله چه
دیر زر د زرین په حال ځان خبر کړی ، ترڅو
ووینی څه شی دهغه دخور او کړ اوسید شوی
دی چه دایگان په صورت کی مرسته ورسره وکړی

زرین دیر کوښښ وکړ چه دغه راز له شیبو
څخه پټ وساتی خو په دی بریالی نه شو او
بالاخره یې دخپل پلار تصمیم ورته

شبو چه د زرین د پلار له تصمیم څخه خبره
شوه دیره خوا بدی شوه او د زرین سره
یوځای دفکرو نو او نه خلا صیدونکورو حی
نا آرامیو په لومه کښی ښکیل شوه . زرین
چه د شیبو خو ریدو نکسی حال ولید نو یې
ورته وویل :

— کوره شیبو ، زه چه وینم ته زما نه زیاته
ددی موضوع په باب فکر کوی ، ته باید په دی
باره کښی هڅه فکرونه کړی ځکه دا زما
تصمیم نه دی ، بلکه دا زما د پلار تصمیم دی .
زما تصمیم دادی چه ته زما ناموس یې زه پخپل
ناموس باندی سر ږدم ، زه نه شمه کولی
چه حتی یوه گړی له تاڅخه پرته ژوند
وکړم . ته باید ماته اوږی راکړی او زما سره
مرسته وکړی ، نه دا چه ته زما څخه خوچنده
زیاته بی واره شی او بالاخره دواړه دواړخطایی
په سیند کښی لاهو اودناکامی سره مخامخ
شو .

ما او تا دواړه وظیفه لرو چه د مشکلاتو
سره مبارزه وکړو ، زموږ په ولس کښی دغه
ډول ناخوالی اونا دودی دیری زیاتی دی او

دغه نادودی ددی سبب شوی دی چه زموږ
اجتماعی ژوند دافسوس وړ حالت لاسو ره
کړی . دا زما اوستا او نورو ټولو خوا ناسو
او منورو انسانانو وظیفه ده چه دغه راز نادودی
او مشکلاتو سره زیاته ، اوږده او دوامداره
مبارزه وکړو او داودی اوژوری مبارزی په
صورت کښی په خپل منځ مشکلات اساسا نه
کړو . په دغه راز مواردو کښی مایو سرتو
خای ورکول او د مبارزی او مقاومت څخه لاس
اخیستل زموږ مشکلات نور هم زیاتسوی
کوښښ په کاردی تر څو دغه ډول ستو نزی
له منځه یوسو .

سیالی او سیالداری ، هغه ناوړه اوموهومی
رواجونه دی چه موږ دیدبختی اودنمر غسی
په زور وکندو کښی غورځوی اوزموږ لا ره
اوپدودی موږ مکلف یوو چه په گڼه سره دهغو
انگیزه په زری کښی خنتی کړو او خپله ټولنه
ددغو خطرناکو روا جوڼو څخه وساتو .

ددی خبرو له اور بدلونه وروسته ، شیبو
یوسوږ اوسپلی وکښی اووی ویل ، زه ستا
اوته زمایی ، ما او تاڅوک نه شی بیلولی .
د زرین اوشبو دژوند زیاته برخه په دی

خبر وتیریدله ، بالاخره زرین تصمیم ورسوه
چه یوځل پخپله سر گور پوری لای شی او
د پلار سره له زړدی څخه په دی باره کښی
خبری وکړی .

زرین د شیبو نه اجازه واخسته ، په دفتر
کښی یې یوه رقعه کښودله او کور ته لاړ .

زرین چه کورته ورسیدد پلار له خوا دیره سره
وضعه ورسره وشوه ، او کله چه ده خپل
پلار ته دخپل واده خبره تر غوږ کړی ،
پلار یې پری دیر په قهر شو او ورته یې
وویل :

— دا خبره تابه تاریخ کښی اوریدلده چه
دیوځان زوی دی دیو جو لانسسی وکړی .
تاسی نوی ځوانان اوس په هرڅه پوری
منښتی وهی ، موږ داسی ځوانان چه هغوی د
سیالیو او سیالداریو اونورو پخوا نیودودونو
غند نه کوی ، اویاهم دخپلو پلرونو اومشرانو
خبری نه اوری ، غندو ، زه په اصل خان یم
اوباید دیوی سیالی کور لسی ، سره خپلو ی
وکړم ...

«پای»

د خلکو د ژوندانه له البوم څخه یو په زړه پوری عکس



دیر بلند په زیارت کی هم دسیالی بازارتود دی ، لکه چی دندل منلو اونیزکولو په وخت کی هم سیالی له یاده نه باسی .



گفت و شنود جالب و اختصاصی ژوندون : از گل احمد زهاب نوری

وحدت در فلم نا خدای با خدا بازاله کریمی

هنرمند معروف ایران:

من تر جیح میدهم مر دم را

* وحدت از هنرمندان افغانی دعوت کرد تا در فلم های ایرانی حصه بگیرند .
* فلم روز های دشوار همپایه فلم های بارزش جهانی است .
* وحدت میگوید :

من در ۱۶ سالگی به تیاتر راه یافتم و هنوز هم سالی یکبار در نمایشات تیاتر حصه میگیرم .
* آن هنرمند خوب است ، که غیر از شعور هنری ، از نظر اخلاقی نیز سرمشق دیگران باشد .

* وحدت به شوخی میگوید :

- تعداد زن هایم در فلم هابه پنجاه تن میرسد .

* از نظر وحدت هنرمند معروف ایران فلمی که در آن عریان های هم باشد ، سگسی نیست !

احساس بیش از حدی دارم و شاید همین احساس افغان دوستی من است ، که باعث شده با وجود تمام مشغولیت هایی که در تهران دارم ، به افغانستان بیایم .

من و دوستانم هیچوقت احساسات هنر دوستانه مردم افغانستان را فراموش نمیکنیم و با خاطرات خوشی از استقبال و مهمان نوازی هموطنان شما ، کابل را ترک می کنیم ...

نصرت الله وحدت که در رأس هیات مدیره اتحادیه صنعتی فلم ایران قرار دارد ، برای عقد قرار داد هایی ، جهت تولید فلم های

من وحدت را قبل از اینکه با او آشنا شوم ، همینطور می شناختم ، وقتی شنیدم او به کابل آمده ، به چند جاتیلفون کردم ، بالاخره گفتند به مزار شریف رفته ، روز دیگر و روز دیگر ، تا سرانجام او را در افغان فلم یافتم ، وقتی دستش را می فشردم فکر کردم با همان وحدتی که همه را می خندانند رویرو هستم ، ایا لحظه یی بعد او را مردی جدی ، حاضر جواب و کمی هم تشریفاتی یافتم

وحدت میگوید :

- این بار سو می است که به افغانستان سفر میکنیم ، من به افغانستان و افغانان

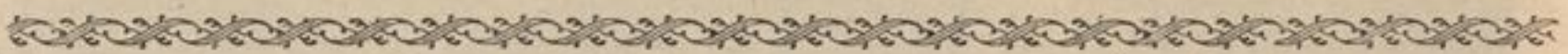
وحدت را می شناسید ، نصرت الله وحدت ، هنرمند معروف سینمای ایران ، او سناریسو می نویسد ، خودش آنرا دایرکت میکند ، خودش فیلمبرمان فلم میشود ، خودش فلم را تهیه میکند و بالاخره فلم هایش هم مورد توجه مردم قرار میگیرد ...

همین روزها فلم تازه یی از او ، در روی پرده سینماهای ما است ، فلم «ناخدای» باخداه وحدت همیشه نقش های کمیدی را بازی میکند و درین نقش ها موفق هم هست ، او در فلم هایش مردی است ، شوخ ، بذلهگو ، باحرکاتش ، با حرفهایش ، با همه چیزش تماشاچی را میخنداند ..



وحدت دريك صفحه ازفلم ناخدای باخدا

بخندانم تا بگریانم و متاثر سازم!



ایرانی به افغانستان وارد کابل شده است . از او در باره تورید فلم به افغانستان می پرسیم. در حالیکه پیاپی به سگرش پیک های عمیقی می زند، میگوید :

— از یکی دو سال به اینطرف اتحادیه صنعتی فلم ایران، فلم هایی به اینجا نمی فرستاد، علتش هم این بود که قبلاعه می به آوردن فلم های میتدل و بازاری ایران به افغانستان، بازار فلم های ایرانی رادرین جا خراب کرده بودند. از همین سبب اتحادیه جلو صدور فلم را به افغانستان گرفت، تا به بازارفلم های فارسی در مملکت دوست و همجوار ایران، صدمه می

وارد نشود، اخیرا بنابعدعوت موسسه افغانفلم از طرف اتحادیه صنعتی فلم ایران، برای عقد قرار داد توریدفلم، به افغانستان آمدیم و خوشبختانه مذاکرات ما با افغان فلم ، نتایج خوبی، برای هر دو جانب داشت .

وحدت درباره عقد قرار داد های تورید فلم به افغانستان میگوید :

— به اساس موافقت های که بین ما و افغان فلم به امضاء رسید، در هر سال دوازده فلم ایرانی به افغانستان ارسال میگردد . همچنان برای بسط و گسترش هنر سینمای افغانستان که درین راه قدم های موثر تازه می برداشته

است، مذاکراتی نیز درباره تولید فلم های مشترک افغانی و ایرانی انجام دادیم و از چند تن هنرمندان افغانی، مانند عبدالله شادان، سیما شادان، نذیر و هنرمندان دیگری دعوت کردیم تا در بعضی فلم های ایرانی حصه بگیرند .

ازین هنرمند مشهور ایرانی می پرسیم : در جریان اقامت در کابل ، آیا از فلم های افغانی هم دیدن کرده ای ؟

— بلی فلم های رابعه بلخی و روز های دشوار را دیدم .

میگویم : نظرت درباره این فلم ها چیست ؟

(بقیه درص ۴۸)
صفحه ۱۳



جمهوریت مردم پوئند که بزبانهای لاتین ، ایتالیوی، اسپانوی پولویادری زبانان آنرا لهستان یاد میکنند یک کشور هموار بوده از طرف شرق بانحاد جماهیر سوسیالیسی شوروی و از طرف غرب به جمهوریت دیموکراتیک آلمان ، شمالا به بحیره بالتیک و جمهوریت لیتوانی اتحاد شوروی و از طرف جنوب به جمهوریت است چکوسلواکی پیوست است .

این کشور دارای ساحت ۳۱۲۶۷۷ کیلو متر مربع بوده مقام هفتم را از رهگذر رقیه در اروپا جایز است . نفوس آن ۳۴ میلیون و دریا یک کیلومتر ۱۰۶ نفر سکونت دارد که ۴۸ فیصد آنرا مرد و ۵۲ فیصد رزن تشکیل میدهد .

کوه های کارپات بطور عمومی سرزمین قسمت جنوب آنرا فرا گرفته منا طبق خیلسی قشنگ توریستی را تشکیل داده است . دریای ولیسوه یا ولسچولا که ۱۰۴۷ کیلو متر طول دارد ازوارسا مرکز پوئند گذشته بطرف شمال جریان دارد که از مهمترین و کلانترین دریا های پوئند بشمار رفته قابل کشتی رانی میباشد . آب وهوا در پوئند تقریباً بری بوده زمستان بسیار سرد که بعضی اوقات تا به ۲۰ درجه تحت صفر میرسد و درجه حرارت در تابستان تا به ۳۵ درجه فوق صفر نیز میرسد . باران در نواحی جلگه ها کمتر و در مناطق کوهستانی بیشتر دارد . یکی از خصایص مهم کشور پوئند اینست که سواحل طلایی در شمال (بحیره بالتیک) ، تقریباً یکپارچه جبل در شمال و شمال شرق دارد در مرکز مناطق هموار و زراعتی و در جنوب کشور های سرسبز و پوشیده از جنگلات سرسبز و صاحب است .

خاک آن حاصل خیز و زراعت در پهلوی صنایع مرحله دوم اقتصادی کشور بوده

بقیه در صفحه ۱۷



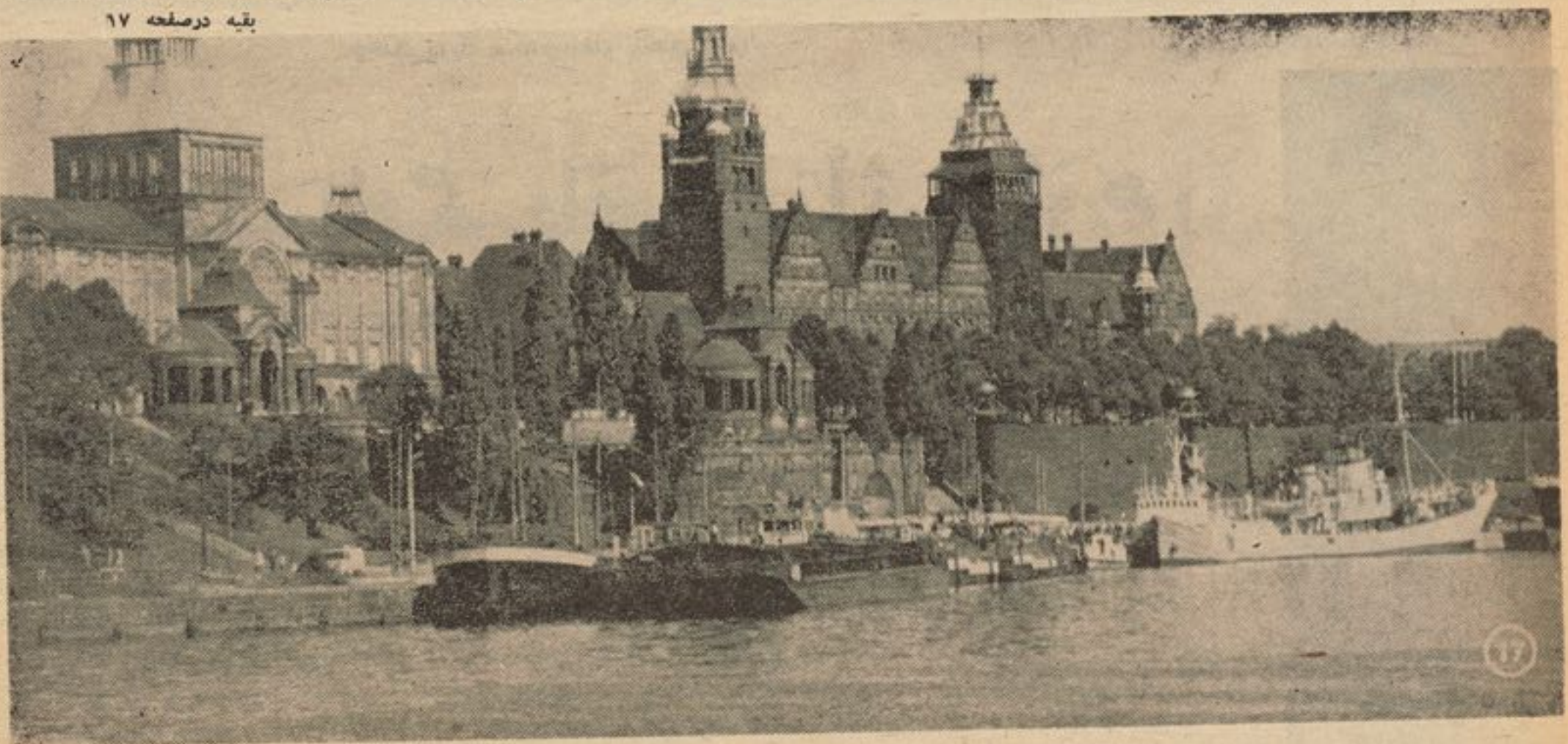
شهر کراکوف و منظره عمومی قصر شاهان پوئند بنام قصر (واول) .

باستقبال روز ملی پوئند

پوئند در کرانه های بالتیک زیبا و آرام



لباس فروشی شهر کراکوف که تاریخ ارزنده دوره رنسانس دارد.



شچ پچین : یکی از قصور مجلل این شهر بابتدر ماه آن

قصه‌ای از غصه‌ها



بدون مبالغه باید بگویم که من در شمار آدم‌های قرار دارم که زنده و متحرک ولی اراده و اختیارم بدست دیگر است .

از زمانیکه خود را شناختم و با محیط گنگ و مبهمی که در آن زیست داشتم و دست و پا می‌زدم آشنا شدم به این مطلب برخورد کردم که من زنده ای بدون اراده ام و چنانکه دیگران و همسالانم بودند، نبودم .

وقتی کوچک بودم و چندسالی پیش نداشتم مادرم مرد و پدرم زنی دیگر گرفت از آنرو به بعد بدبختی من آغاز گردید همه کارهای منزل بالای من بود سودا خریدن، آب آوردن، جاروب کردن و... اگر احيانا یکی از این وظایف را انجام نمی‌دادم (وای به حال من!)

چشم‌ان مادر اندرم از حدقه می‌برآمد از شدت عصبانیت رگ‌های گلویش کبود میشد فریاد و غلغله اش منزل را پر می‌کردد عیب آن‌لگدو سیلی بود که بر من حواله می‌شد.

مادر اندرم، پدرم، موجوداتی که می‌خواستند آرزوهای شانرا درو جود من جستجو کنند، من که اولین و آخرین فرزند شان بودم و جز من فرمانبرداری دیگری در منزل نبود زیرا مادر اندرم فرزند بی بدنیا نیارود اگر می‌گفتند این لباس را بپوش و آن دیگر را نبپوش امیگفتم درست است اگر می‌گفتند منزل فلانی بروو زود برگرد! جز اطاعت چاره نبود اگر می‌گفتند سینما نرو، بادو سانت نگرد، خنده‌های بلند نکو! بدون چون و چرا قبولش می‌کردم، به نظرم می‌رسید همه دخترهایی که به سن و سال من هستند میان ایشان ووالدین شان ماجراهای از همین قرار است.

آری ... بعد از چند صنف مکتب را پشت سر گذاشتم به خلای عظیمی که بین من و همسالانم موجود بود پی بردم. آنطوریکه دیگران بودند من نبودم گوشه گیر و خجول از خوا طلب و فراری از هم، طرز لباس پوشیدن را قسمی که براننده‌ای تنم می‌بود، نمی‌فهمیدم، از معاشرت با دیگران گریزان بودم بعضی اوقات آرزو می‌کردم که مثل دیگران رفتار کنم، با دوستان و همصنفانم معاشرت داشته باشم مگر وقتی خود را نارسامی یافتم هزاران سوال زجر دهنده در خیال و خاطر من جوانه می‌زدود برابر برششی که (چرا؟) چنین هستم و چنان نیستم جواب قانع کننده ای نداشتم. بالاخره بعد از آنکه بزرگ و بزرگتر شدم و آهسته آهسته از آن عالمی که (چرا؟) ها و «کاش» ها اطرافش را پر کرده بود پا بیرون نهادم (چرا؟) دیگری در من زنده شد .

هفده ساله بودم که همه‌های ازدور و نزدیک بگویم رسید، همه‌هایی که هر لحظه با گفتار این و آن رنگ و مایه می‌گرفت و به حقیقت قرین میشد تا این که چشم بر هم زدن این حقیقت جامه عمل پوشید و شکل گرفت، با مردی که از مدت ها بدین طرف به منزل ما رفت آمد داشت مرا نامزد کردند، و یگانه آرزویم که پایان دادن به تحصیلاتم بود. بر باد رفت، با آنهم با وجود همه (چرا؟) هایی که بدون جواب در ذهنم هر لحظه درد ناک و درد ناکتر جان می‌گرفت به امید اینکه شاید بتوانم در منزل مردی که همسر من شده بود برای همه این چرا ها و استغهامیه ها راه حل و پاسخی دریابم سکوت کردم و باز هم تسلیم شدم. امیدوار بقیه در صفحه ۴۸

زبان شعر

شعر

شعر خوب و حقیقی از آن ملت‌های نوژاد است. ملل وقتی دل زنده و شاد دارند، شعر خوب می‌گویند و وقتی پیر شوند دانشمند و متفکر شده اندیشه‌های زندگی فرصت سرودن شعرهای حساس به آنها نمی‌دهد. بهترین شاعران آنان ناطقین زبر دست و بلیغی بیش نیستند.

سادگی (اودیسسه)، تخیلات و توهمات زیبا و این نادانی کودکانی که در ایلیناد هم، و با افسانه‌ها و حماسه‌ها که در دوره طفولیت ملل دیده می‌شود، از صحایف ادبی ملت بیخه و دارای رشد، غروب می‌کند.

درست است که اشعار و قصه‌های دوره جاهلیت ملل خیلی باهوشان و منطقی‌سازگار نیست. ولی به همین دلیل زیبا و جذاب است. یک شعر، یا یک مجسمه یا یک تابلوی منطقی و کاملاً مطابق موازین عقلی و علمی، آدم را، حتی مردمان خیلی و منطقی را از خستگی به‌خفتن می‌اندازد.

آنا تول فرانسی

بند پدر

کان مهربان به طرح بهمن برپا کشید
این عمر عالی تجربت ماکفای نیست
تا دانسته به تجربت دیگران آمد
هان ای پسر به بند پدر دل‌سیار از آنک
این جنتی رایگان را با نقد جان خرید
ده گوش با نصیحت استاد، ورنه جویخ
گوست به تیغ فکر بخواهد همی برید
خوش آنکه در صداوت فکر پدر شناخت
شاد آنکه در جوانی بند پدر شنید

بند پدر شمیم و کفتم ملامت است.
ز نیروی از آزمایش آن طبع سر کشید.
انگاه روز کلام مرا در نشاندیشی
یکدم ز درسی ویند و نصیحت نیارمید
جندی کتاب خواندم و جندی معاینه
دیدم خرام گیتی از وعدو از نوید
بخشی ز بند های پدر اسد درست لیک
بسیار از آن بعاند که پیری فرا رسید
دیدم که بند های پدر نقد عمر بود

د گل ژدا

سحر که وه د نورکس لیمه لاند
خاخی خاخی بی له سترگو خشمه
ماویل خمدی، کیشلی کلهولی ژاوی؟
ده ویل ژوندی دی بوه خوله خندیده
ناز وانا

پشتینی تنگ

به سین میدان به در سوره یسم
زه پشتی که توری نه تریم پسته
به ویلو رنگ توره دی راوچه
داسه به سرو شونبو به بی زه دریا که کفه

دلنه

راخه آشنا دمی ولولو سره راخه
تورتم نه می دمنش بلوشو سرم راخه
سوز برمه ورتیرم سنا دجبر سرولمبوکی
دوصل سمندو نه دهوچو سره راخه
دتیروخت بیمنونه پامچی درنه هر تندی
راخه د هغو و دغو و دغو سره راخه
راخه زمانه سوی زده خیری لری واوره
کیشی زمانه اودی حوصلو سره راخه
خان ویش کچه سترگی و غرور باخیره له خویه
راخه دلته روشانه نظرو سره راخه
با پر برده سر تیو بدمنش تو بی نوم چی وانگی
با خیری کچه کربوان له لوتو سره راخه
با کیشیه چیر ته غلی د معطله کیشی لری
باو خینه لرشراب اودنشو سره راخه
تکیه زبانه و سوزان در خنده غوام دلیره
کبری عصر نقاشا سانه جامو سره راخه
تیمبر اوله بی خایه نصه لاسره سریم
وحدت از دیوانی ترانو سره راخه
که تانه به نظری، دغه اوژو لری به زبده کی
به خوله دافغانیت خولا و نغمه سره راخه
کبری نظری

اشک عاشق

وقت سحرش چو عزم رفتن بگرفت
اشکم بدوید تا بگرید و اشش
دل رانم جان رفته دامن بگرفت
دروزی نه اندیشید دامن من بگرفت
کمال اسماعیل

اشک

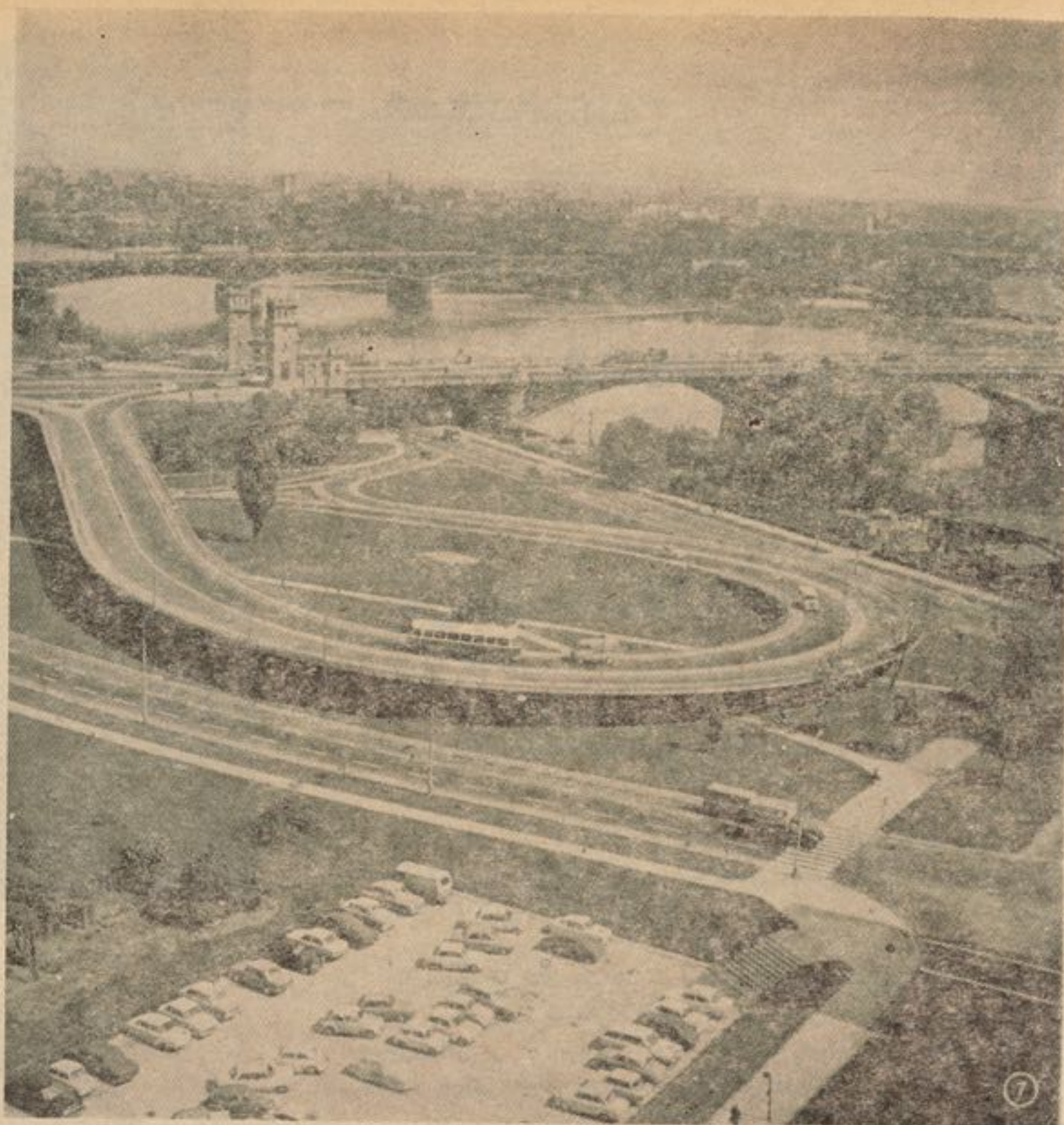
دشمن عوس دل غمزم بگرفت
کشم بدوم در پی دل تا آنجا
اندیشه یار ناژنیم بگرفت
اشکم بدوید و آستینم بگرفت
کمال اسماعیل

خواست شاعر

دلگرم از بزم طرب و غمخانه بی باید مرا
از دولت عشق و جنون، آزادم از قید خرد
خواهم که امروز شمع طرب در کنج غم
سایه که بنم حالتی در خواب سیرین اجل
بی صحبت سیرین لبی تلخست بر من زندگی
عجیب فغانی آمد از کعبه در دیر فغان
من عاشق و دیوانه ام ویرانه بی باید مرا
اکنون برای عهدی دیوانه بی باید مرا
لیکن ز دیوان فضا پروانه بی باید مرا
ز آن نورکس عاشق گشتن افسانه بی باید مرا
از خود به تنگ آمد دلم جانانه بی باید مرا
بیمان شکستم ساقا، دهانه بی باید مرا
لفغانی شاعر قرن دهم

شهر وارسا طعمه حریق آتش بمباردمان گردیده و ۸۵ فیصد آبادی شهر ویران گردید و در میلیون پولندی به قتل رسیدند. امروز وارسا جدیداً تعمیر گردیده عمارات عالی سرکهای اساسی و فراخ، پارکها، سینما و تئاتر مجللی دارد که از هر حیث قابل دیدن و در جمله پایتخت های مقبول اروپایی درآمده است در حال حاضر ۱۴۰ هزار نفر در وارسا مشغول وظیفه میباشند. از جمله شهر های مهم و قابل دیدنی پولند علاوه بر وارسا، شهر زیبای وروسلاف برسلاو شهر تاریخی کراکوف، پوزنان، لوبلین و غیره میباشد. وروسلاف علاوه بر صنعتی یک شهر تاریخی و توریستی میباشد. کراکوف پایتخت قدیمی شاهان پولند از قدیمترین شهر های این کشور محسوب شده قصور، عمارات، مجسمه ها، کلیسا، موزیم و کتابخانه های

بقیه در صفحه ۶۰



وارسا پایتخت زیبای پولند کنار دریای و سچولا .

بقیه صفحه ۱۴ در کرانه های

که مبلغ عایدات ۱۴ نفوس را تشکیل میدهد. مردم آن اکثراً زارع و مهمترین محصولات زراعتی شان عبارت از گندم، جو، جودره، لوبلیو، کچالو، کتان، تنباکو انواع سیبزیجات و سبزه جات میباشد. تربیه مواشی نیز پیشرفت زیاد کرده است در مقام اول و تربیه گاو و خوک در مقام دوم قرار دارد. تا حال پولند پنج پلان اقتصادی و زراعتی پلان پنجساله را موفقتاناً تعقیب کرده است.

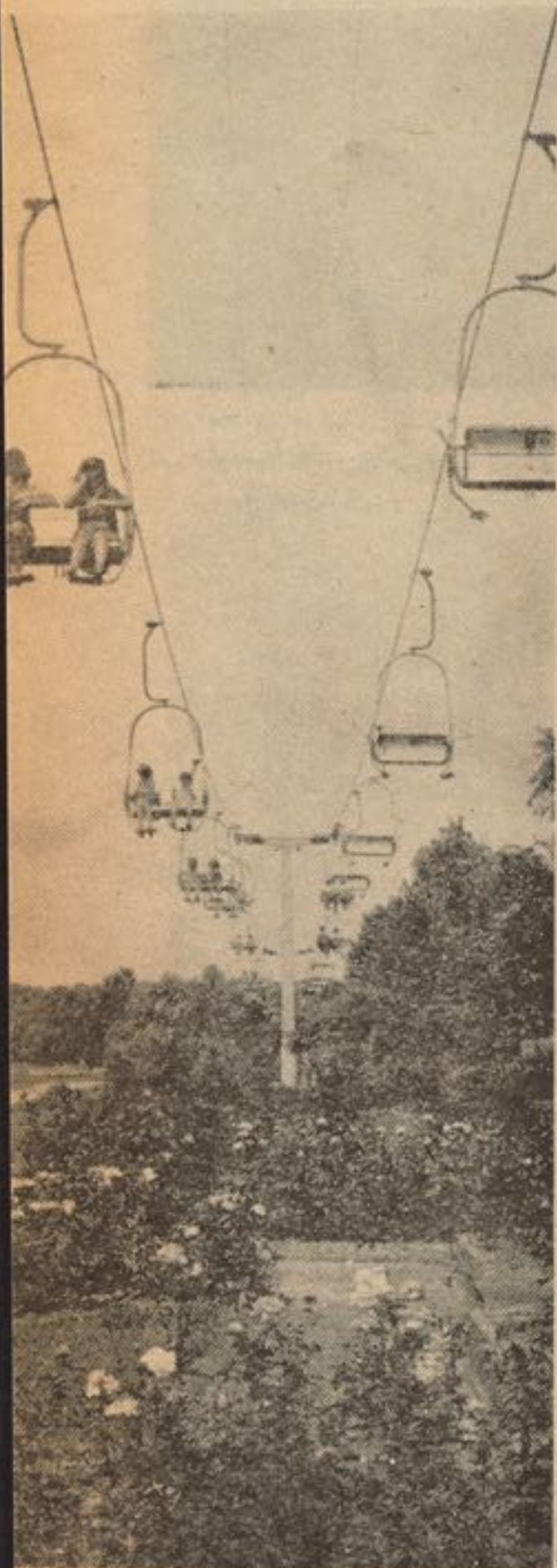
صنعت در پولند توسعه زیادی یافته است که مراکز مهم صنعتی در وارسا، پوزنان، روج و در قسمت های جنوب کشور واقع شده اند. مهمترین صنایع پولند را صنایع استخراجی، نفت، صنایع کیمیاوی، نساجی، فلزکاری، زوب آهن و فولاد سازی، مواد غذایی، هیدروالکترونیک و صنایع چوب و کاغذ تشکیل میدهد. صنایع ثقیله از قبیل تراکتور سازی، کشتی سازی، موتور و اسلحه سازی، ماشینهای بافت و چاپ و غیره تشکیل داده امروز پیشرفت قابل

ملاحظه نموده است که تقریباً احتیاجات کشور را بکنای تکافو میکند. زغال سنگ در مقام اول و بیشتر در علاقه شلیزیا قرار گرفته و از بهترین زغال اروپاست که تولیدات سالانه آن در حدود ۲۰۰ میلیون تن بالغ میگردد. پولند تقریباً ۳۰ هزار کیلومتر راه آهن دارد و وارسا مرکز خطوط آهن اروپا بوده که راه بین ماسکو و پاریس را بهم وصل کرده است. امروز تقریباً در بسیاری از شهرهای بزرگ آن همه برقی و ۲۴ ساعت در حال حرکت میباشد. همچنین سرکهای اساسی آن بالغ بر ۱۲۰ هزار کیلو متر میرسد. امسال وارسا دوسرک اساسی و مدرن را افتتاح می کند که یکی آن شمالاً و جنوباً با امتداد ساحل دریای ویسوا و دومی شرقاً و غرباً احداث گردیده که ترافیک را از داخل شهر تقلیل بخشید و در اکثر جاها توسط تونل از مرکز شهر احداث کرده اند.

حجم ساختمان اساسی در ده سال اخیر فوق العاده بلند رفته، سال بسال در تمام کشور و پارتمانهای راحت و بیشتر دارای طبقات بلند برای فامیلها ساخته شده که با اساس پلان تا سال ۱۹۸۰ تماماً مردم شهر های بزرگ

بخانه های جدید نقل مکان کنند. میدان و ترمینل هوایی بین المللی وارسا در سال ۱۹۶۹ طوری آباد گردیده که علاوه بر پرواز های داخلی و خارجی وسایل آسانتر مسافرین را بخوبی فراهم ساخته و هر کساری در میدان هوایی برای مسافرین براحتی انجام میشود علاوه بر مسافرین عده زیادی اهالی نیز در این میدان آمده ساعاتی را براحت در ترمینل آن می گذرانند.

کشور پولند به ۱۷ ولایت قسمت گردیده گدانسک (دانزیک)، گدینیا و شچچین از بناده مهم و مشهور پولند بشمار میروند که مراکز صنعتی کارخانه های بزرگ کشتی سازی، ترمیم کشتی و سایر فابریکات صنعتی میباشد. وارسا مرکز حکومت پولند بالای یک بلندی برکنار دریای ویسوا آباد گردیده که یکی از شهرهای تاریخی، صنعتی و مرکز علوم و تخنیک پولند محسوب میشود. وارسا دارای یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفوس بوده از سال ۱۹۶۶ باین طرف پایتخت پولند شناخته شده است که مانند شهر کابل توسط دیوارها احاطه شده بود در دوران جنگ جهانی دوم



از : رووف را صع

دکتور اکرم عثمان قصه نو یس معاصر

من کرکترهای قصه‌هایم را با توجه به شاخص اصلی دیتر مینزم تاریخ چنان میسر و روانم که از ابعاد زمان و مکان قدمی فرا تر نشیند .

من با همه اعتقاد یکه به آیندۀ روشن دارم جرات نمیکنم قصه‌یی را که انسان فردا با یستی بنویسد . بنویسم .

اغلب گوش به گپ‌های هر صنف و طبقه داده ام تا بدانم یک کاسب شهری ، یک روستائی ، یک محصل ، یک مامور اداره ، چه کلماتی را هنگام گپ‌زدن استخدام میکنند .

من سفاکه تا حال به حد کافی جنبه‌های مختلف فر هنگ مردم ما مطالعه نشده و رو شنفکران شهری که قصه نویسان ما نیز از میان همین قماش بر خاسته اند ، چندانکه لازم است در منا سبات ملموس با گروه‌های مختلف مردم خود زندگی نمیکنند .



دکتور اکرم عثمان

های ادبی واجتماعی در ادبیات ماراه یافت و اکنون با آنچه داریم شما چه قضاوت وتلقی‌یی در زمینه قصه نویسی معاصر افغانستان دارید؟

عینک سفید ذره بینی اش را از چشم بر میدارد و روی میز میگذارد، حالا خواندن تاثرات درونی در حالات خاص نگاه تابتس استراست، با انگشتان روی میز مقابل به آرامی ضرب میگیرد و ریتم خاصی را دنبال میکند، عمیق تریه فکر فرو میرود وتلاشش برای یادآوری

وقتی با اولین پرسش مواجه میگردد :
- شما به عنوان یک قصه نویس چه نظر رامیتوانید بیرامون بحث تازه ژوندون ارائه دهید و این اقدام را چگونه تعبیر می کنید؟
مثل همیشه قبل از آنکه پا سخی گوید، لحظاتی کوتاه فکر میکند وبعد باتانی شمردو فشرده میکوشد حرفهایش را بگوید، وقتی صحبت میکند صمیمیت و بی شایبگی اش بهتر نمودار است و حجب و فروتنی مفهوم او که گاه بی تفاوت و سرد مزاج معرفی اش میکند از میان میرود وتاثرات عاطفی اش و صفا و خون گرمی اش خوبتر نمایان میگردد .

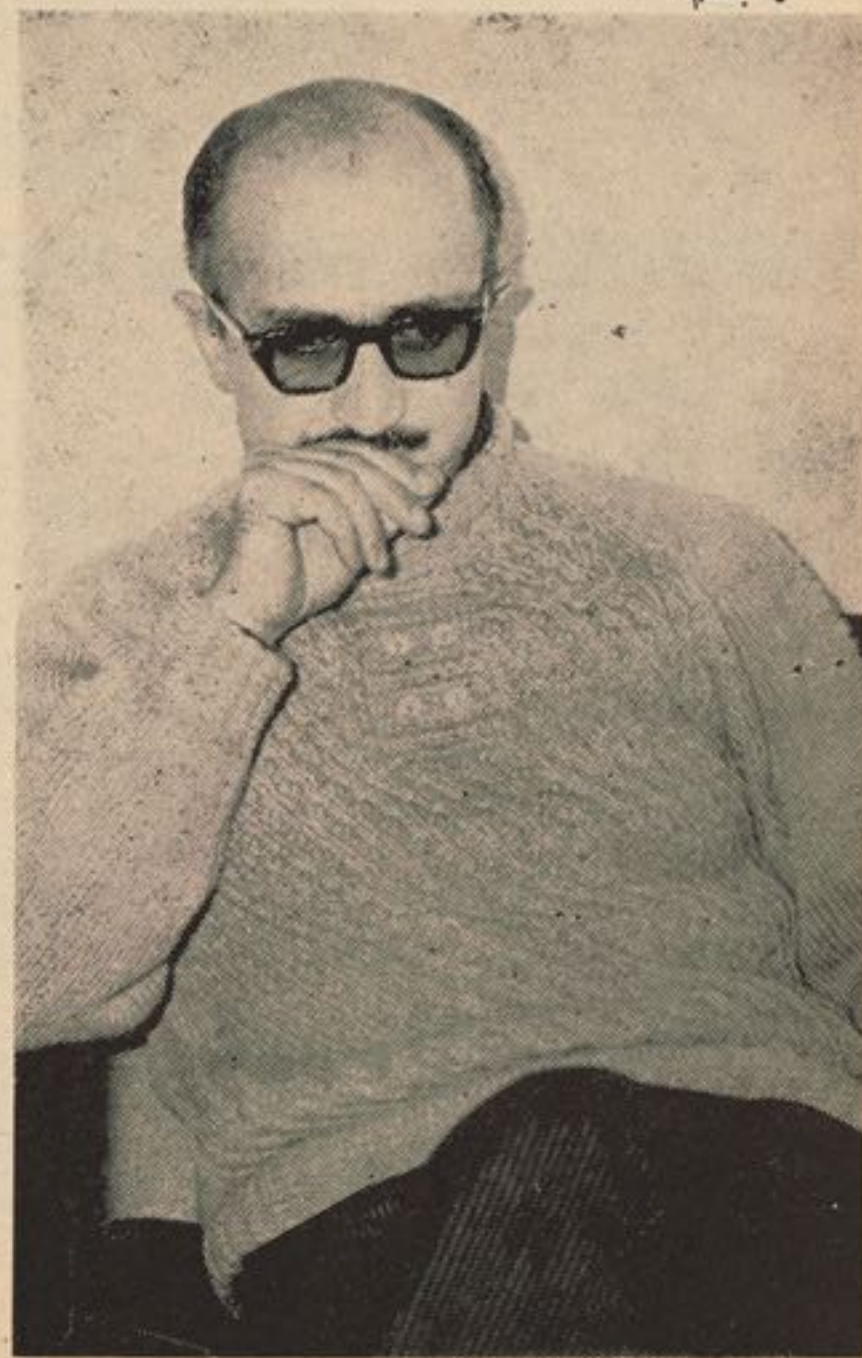
میگوید :

- خوب شروعش نموده اید و اگر همانطور خوب هم دنبالش کنید وبه نتیجه اش رسانید میتواند در معرفی قصه ونقش آن بحث یک وسیله خوب ادبی وهنری در زندگی گروهی موثر باشد .

- در این صورت به اجازه تان و برای اینکه با چشم اندازی وسیع تر بتوانیم به ارزشهای راستین قصه وقصه نویسی برسیم ، کسی عقب میرویم به نظر شما، قصه وان هم قصه کوتاه وبامعیار های قبول شده معاصر از چه زمان، توسط چه کسانی مایه گرفته از چه چرخش



وقتی میگوید به آیندۀ روشن اعتقاد دارم ولی جرات نمی کنم تصویر زندگی فردا را بکشم .



وقتی شاخص اصلی دیتر مینزم تاریخ در اندیشه او می چرخد.

و بیرون کشیدن ذخایر حافظه محسوس است. بعد از لحظه‌ای بی تردید با قاطعیت شروع به صحبت میکند :

« در تاریخ معاصر افغانستان ما به دو نقطه عطف و چرخش تاریخی از نظر تحولات سیاسی و فرهنگی برمی‌خوریم. که نخستین جنگ آزادی بخش ملی مردم ماعلیه استعمار بریتانیا در سال ۱۹۱۹ بود که در آن آرمان‌های آزادی خواهان و نوظلمیان به منظور تحصیل استقلال ملی و تطبیق نورمها و ضوابط حکومت مشروطه در داخل کشور مادر اقدامات و مرام‌های اعلیحضرت امان‌الله خان متبلور شده بود . درین جنبش ذوجیبی هر چند پایه های فیودالیزم دیرپای آسیایی در کشور همچنان استوار ماند، مع الوصف آزادی خواهان موفق شدند که تحولی در روئینای سیاسی کشور پدید آورند و زمینه را برای آزادی های سیاسی و از جمله آزادی گفتار و قلم فراهم سازند .

از همین جات تحولی در شعر و نثر مایید آمد و شاعران و نویسندگان زیادی مجال یافتند که نوآفرینی کنند و در فورم و محتوای آثار شان تغییراتی وارد نمایند، چنانکه نویسندگان و شاعرانی مانند محمود طرزی، محی الدین انیس، عبدالهادی داوی، میر غلام محمد غبار و دیگران استعداد هایشان را در زمینه نثر های ادبی، سیاسی و تاریخی و ترجمه ناول و قصه های کوتاه آزمودند و باب نسوی را در ادبیات ما گشودند .

به نظر من هر چند قصه های بلند و کوتاهی که از این دوره به یادگار مانده، بسیار با ملاحظه معیار های جهانی، در قصه نویسی تطبیق نمیکند با آن هم سر آغاز و حسن مطلع قصه نویسی آن دوره میباشد با ارتباط همین موضوع باید بگویم که جنگهای اول و دوم افغان و انگلیس و نهفتن دوران سلطنت امیر شیر علیخان تأثیرات مثبتی بر نثر و نظم را که ماکه در مرداب روابط معاشی «ارباب رعیتی» غرق شده بود وارد کرد.

آنها باین دلیل که منتظرین ، شاخص این جنبش هارابه سود خود تغییر دادند. عناصری که زحمت کش در واقع هستی متحرک وجودشان جامعه ما را تشکیل میدهند بخاطر تغییرات قشری که صرفا در سطوح بالای اجتماع ما اتفاق افتاده بود، توفیق نیافتند که نقش لازم شانرا بر روی تاسیسات اجتماعی ما گذارند و روئینای فرهنگی ما را عوض کنند .

از این جهت من به (جنبش) در امر تحول نسل ادبی که به همت روشنفکران شهری، خرد مالکان ، و آزادی خواهان بالای جامعه پدید آمد ارج بسیار تری قایلم چه در این جنبش هاردم ما بالفعل و بالقوه سهم فعالتری داشتند و توانستند نقش خلاق خود را بر روی تاسیسات سیاسی و غیر سیاسی اجتماع ما بگذارند. بنابراین نخستین جوانه های پیدایش قصه های بلند و کوتاه در آن دوران روشنی بخش سرزده و بعد در آثار نویسندگان «انجمن ادبی» و نویسندگانی که در دوره های نزدیکتر به ما به خاطر آزادی های دموکراتیک به پیکار برخاستند به پختگی رسید .

ولی نظر شما در مورد قصه معاصر چیست ، آیا باز هم قصه های ما نمیتوانند با معیار ها و ملاکهای قبول شده جهانی و با ارزش های هنری پذیرفته شده در سطح بین المللی انطباق نمایند ؟

امروز نویسندگان ما از نظر جهانی در سطح بالاتری قرار دارند و تا حدودی توفیق یافته اند که آثارشان را با تکنیک های مورد قبول از طرف نویسندگان بزرگ جهان، بیارایند .

همچنین تماس مستقیم و غیر مستقیم و شناسایی آن و دیگر اقشار با مسائل حاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چندسال اخیر نه تنها باعث بیداری شعور سیاسی و وجدان اجتماعی این گروه ها شده است، بلکه بالای مشغله های فکری شان نیز تأثیر مثبتی داشته است، بنابراین روح تازه در کالبد داستانهای بلند و کوتاه نویسندگان

مادامه شده و آدمهای قصه های نویسندگان زمان ما در مقیاس آدمهای قصه های نویسندگان دیروز زنده تر و دینامیک تر اند و بشا برت از زوال زمان فرتوتی میدهند که گماکان جایش را به زمان درخشانتری خالی میکند .

بدینسان بی تردید باید گفت که انقلاب جمهوری افغانستان به عنوان دومین نقطه عطف بزرگ در تاریخ معاصر ما تأثیر شگرفی بر محتوا و شکل ادبیات نوین ما خواهد کرد و داستان نویسان فردای ما نویسندگانی خیره تر و تواناتر در این فن خواهد بود .

– بناغلی عثمان از نظر شما آن ملاک ها و معیار هایی که به قول شما امروز در کار قصه نویسی ما هست و جنبه جهانی نیز دارد ، کدام است، وجه وجوه مشابه و یا متمایزی را میان داستان کوتاه امروز با داستان دیروز ما از یک جانب و میان قصه با آنچه که بنام «سارستوری» در غرب متداول است وجود دارد و اصولا با فراگیری این ضابطه ها و معیار ها میتوان قصه و آنهم قصه خوب نوشت و یا اینکه ...؟

– برای پاسخ باین پرسش باید بگویم بعد از مطالعه کتابهای چند در این باره ممکن است به سهولت قواعد این فن را فرا گرفت ولی بکار بستن این قواعد در داستانهایی که مینویسیم کار بس دشواری است .

عملیه تکامل قصه نویسی در کشور های صنعتی زمان زیادی را در بر گرفته است و مولود تکامل آن جوامع در ابعاد و سطوح مختلف می باشد، روئینای فرهنگی روابط معاش بورژوازی جلوه های گوناگونی دارد که از آن جمله ما قصه نویسی معاصر را بر شمرده میتوانیم ، تمام نویسندگانی که از این سر چشمه آب خورده اند، آثار شانرا بر مبنای مناسباتی نوشته اند که از نهاد خواستها و نیازمندی های مردم شان نشات کرده است .

به تعبیر دیگر ، ما به زمینه اصلی اندیشه و فکر این قصه نویسان را روابط گسترده و پیچیده بی تشکیل کرده که در بافت این دوران

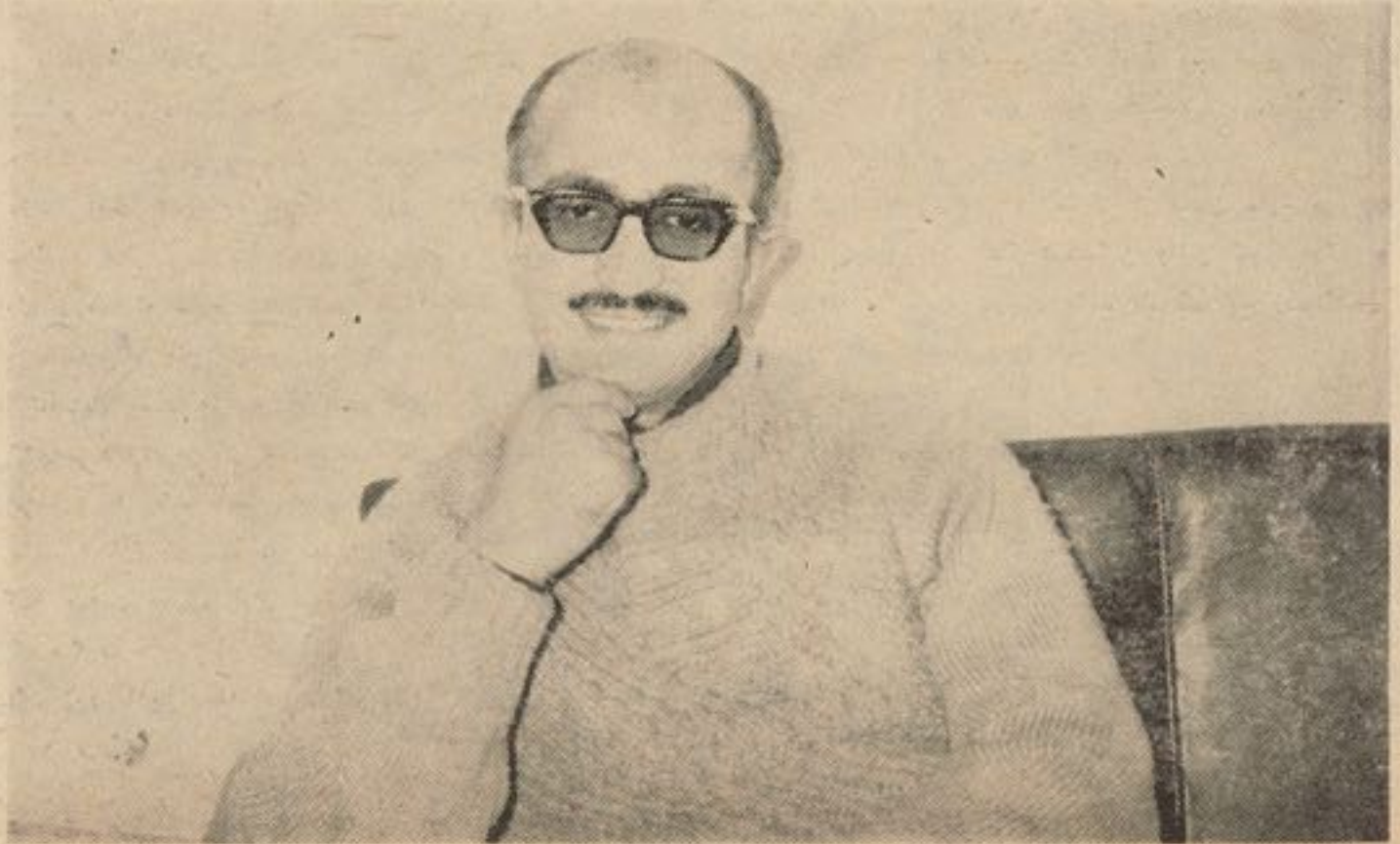
تاریخی، تار و پود اصلی را تشکیل میدهند. باین دلیل قصه نویسان ما در عرصه کار هنری شان فرزندان دوران خود هستند ، دورانی که در آن دیگر تمام موانع و دیوار های تعاطی افکار و اندیشه های آدمی فرو ریخته است و در عرض چند ثانیه میتوان چین و یا کف دست آدم دیگری را از آنسوی کره زمین خواند و بی به کردار و پندارش برد .

مادیر برای شناخت جهان احتیاجی به اشتر و قاطر نداریم که مارا از خاور نزدیک به باختر دور ببرد و بالعکس ، اکنون حاصل اندیشه های آدمی اقدار مغایراتی، رادیو ها، تلفونها ، تلویزیون، دستگاههای مخابراتی و ده ها ابزار فرستنده دیگر هست که بی ثوت وقت بین آدمها ارتباط فکری برقرار می کنند و جهان ما را در واحد جوشان و فشرده بی بهم نزدیک میسازد ، از این رو دیگر نویسندگان ما مجبور نیستند که آثار شان را در چارچوب مناسبات اجتماعی تنگ بسته بی بنویسند از گسبان تازمین و از خاور تا باختر همه و همه عرصه جولان و پرواز اندیشه و تخیل نویسندگان ما بوده میتواند. اما بهترین است که مانع ما به خود بپردازیم، به کوچی های ما، به روستاهای ما، به رسم و رواجهای ما، به نمها و شادیهای ما و به تمام آنچه هست و بسود زندگی های مختلف مردم ما را می سازد .

متاسفانه تا حال به حد کافی جنبه های مختلف فرهنگ مردم ما مطالعه نشده و روشنفکران شهری که علی العموم داستان نویسان مانیز از همان قماشند چندانکه لازم است در مناسبات ملموس با گروههای مختلف مردم خود زندگی میکنند ، از این رو آثار بسیاری از قصه نویسان ما چندان مایه وطنی ندارد، برای رفع این نقیصه باید مردم را با تمام وجودش درک کرد و قهرمانهای داستان را از میان آنها برگزید تا حصیه متمایز آدمهای قصه های معاصر که تحرک و دینا میزم آنها ست به حد کافی نمایانده شود و حرکتگر های بی جان قصه های قدیمی با حرکات میکانیکی شان از میان برخیزند .

– شما از ابعاد سازنده قصه امروز تصویر خوبی دادید و در یک کلام با زندگی بخشیدن این آدمها شما چه نوع دید فلسفی و جهانی بی را می خواهید نشان دهید و این آدمها در حرکت مداوم خود چه هدفی را دنبال میکنند ؟

– آدمهای قصه های من به گروه و طبقه خاص مربوط نیستند، چه در زوال حوادث چنانکه در زندگی عملی معمول است، آدمها در مناسبات پیچیده و چندین جانبه با هم زندگی میکنند ، علی العموم گوشم این است که این حرکتگر ها را با توجه با شاخص اصلی دیتر مینمزم تاریخ در قصه هایم چنان بیروانیم که از ابعاد زمان و مکان قدمی فراتر نهند .



اینجا کلمه مشکلمه

بخاطر نام مکتب

تباچه ریفری که دوش هزار و پانصد متری با مواج را اعلام میداشت بصدا درآمد آواز آنرا تصادفاً وقتی شنیدم که از پهلوی حوض آبپازی رد میشدم حالتی برایم دست داد که خود را در آسمان هفتم احساس میکردم در عمرم به هیچ نوع سیورتی خودم را مصروف نساخته بودم ولی حال پیروزی منتظم بود از پیرو وقتی دیدم که معلم سیورت با عجله به سوی من دود دانستم که او بخاطر عرض تبریک به سویم عجله دارد. پلیس در دست حدس زده بودم شباشکین از همین سبب بسویم می دودد همینکه به من نزدیک شد سرش را بیخ گوشم نزدیک کرد و به نجوا گفت: - تبریک سینا، خیلی عالی است اما خواهش میکنم قدری عجله کن.

حیران ماندم:

... کجا؟

میدانی سبتکا مارا فریب داد او امروز نیامده تادریں مسابقه شرکت کند اگر هیچ کسی از مکتب ما درین دوش هزار و پانصد متری با مواج اشتراک ننماید آبروی برای ما نخواهد ماند.

- چطور مگر دیوانه شده ای؟ من در عمرم ندیده ام آنهم از روی مواج... بهتر است برایم غرغر ای دست و پا کنید آیا من میتوانم از عهد... شباشکین چشمانش را به شیوه خیلی تازیدی به سویم دوخت و گفت:

- و این بدبخت هنوز هم منطقی میگوید. گوشپایت را باز کن... همین چند لحظه بعد (ستارت) خواهد بود. عقربه ساعت ثانیه شماری میکند و تو چطور میخواهی مکتب ما را بدانم کنی؟

من آرزو نداشتم کسی را بدانم کنم. تسلیم شدم و گفتم:

- اما... لطفاً بوت های دوش، سلدرج و دیگر آبپازی برایم بدهید...

شبا شکین با بی صبری مشتیی به شانه ام زد و گفت:

- سلدرج را چه می کنی! همینطور بدو مواز تریبون ترا تشویق می کنیم.

همینکه روی خط دوش حاضر شدم با کف زدن های ممتد از طرف تماشا چیان و خاصاً از تریبون استقبال کردیدم. به جایکی خود را در خط دوش رسانیدم و در ویراژ اول قرار دادم.

ظاهر شد در دستش نیزه درازی دیده می شد - سینا، شیطان پرموی چه استعداد خارق العاده ای داری، نبوغ است نبوغ بگیر و نیزه را پرتاب کن.

و آن خاده چوب را بسویم دراز کرد. پس است. دیگر نمی خواهم، نمی توانم.

و یکی تنفر خود را برخ او کشیدم. - چطور، مگر میخواهی مکتب ما نام بدشود؟ من نمی خواستم مکتب ما نام بد شود.

این نیزه در نظر اول راست معلوم می شد اما هیچ ندانستم که چرا قسمت عقبی آن به گردنم میچسبید از همین سبب بود که آنرا پرتاب کردم و در هوا کج و معوج به حرکت افتید از تریبون غریوکف زدن باوهیاء هوی تماشا چیان متصاعد بود این موفقیت دیگری بود که میتوانستم آنرا تحمل کنم اما پس از معلوم شده که کف زدن با بخاطر موفقیت های من نبود بلکه کف زدن با بخاطر ریفری بود که با مهارت زیادی توانسته بود خود را کج کند و نیزه را از وجودش رد نماید.

من هنوز هم نفس میزدم و بحالت عادی نیامده بودم که دیدم شباشکین بطرفم می آید در دستش نیزه دراز تری بود که برای خیز بلند تخصیص داشت. از همان فاصله دور بر من چیخ زد:

- سینا، شیطان پرموی...

ولی در همین لحظه بود که آمر ستودیوم سرفه کنان، غمغم کنان و کتره زنان گفت: سیورتمین بی سلدرج... یعنی بیخشیید میخواستم بگویم سیورتمین لخت لطفاً میدان سیورت را ترک بدهید شما فوراً سیورتمین را مسخره کرده اید.

در حالیکه از میدان خارج می شدم دیدم: کله شباشکین پائین لغزید و لب و رویش درست مانند بادرنک یخ زده کشال شد.

نمیدانم چرا دفعتاً به خاطر آمد که در مکتب بعضی از سنگ های المونیمی را معلم سیورت پیرما میگرفت و به فاصله های دور می انداخت و شا گردان را و امید داشت تا گلوله های فولادی را پرتاب کنند. البته اگر همین گلوله را بسر میدارم یک پایم را نیز با آن باید بلند کنم... ولی احترام به مکتب بالا تراز همه چیز بود اینطرف و آنطرف نظر انداختم ولی آنچنان گلوله ای را که من میخواستم هیچ جایی نیافتم اما دفعتاً خودم را خنده گرفت زیرا در همین نزدیکی ام پهلوی پایم معلم سیورت مکتب همجواری مکتب خود را دیدم که بالای یک گلوله چوبی نشسته بادیدن این گلوله از خود بسی خود شدم و ربه او کرده گفتم:

- برادر لطفاً برای لحظه ای این گلوله را بده و بدون آن که موافقه او را حاصل کنم گلوله را بطرف کشیدم یکبار دیگر نتوانستم برخورد مسلط شوم دو دسته گلوله را چسبیدم و با قوت هرچه بیشتر آنرا از نزد معلم سیورت گرفتم و به طرف میدان دویدم. تمیدانستم آنرا کجا پرتاب کنم ولی لحظه ای بعد خودم متوجه شدم که آنرا در وسط میدان فقیال پرتاب کرده ام. سر معلم با عصبانیت خود را به من رسانید و گفت چرا آنرا در آنجا انداختی.

بسیار کم طاقت شدم و در حالی که زیر لب کلمات زشتی را دادا کردم رو بر گرداند م تا از منطقه دور شوم ولی دفعتاً مثل اینکه از بسین علفها کلمر غی سر بلند کند سرو کله شباشکین

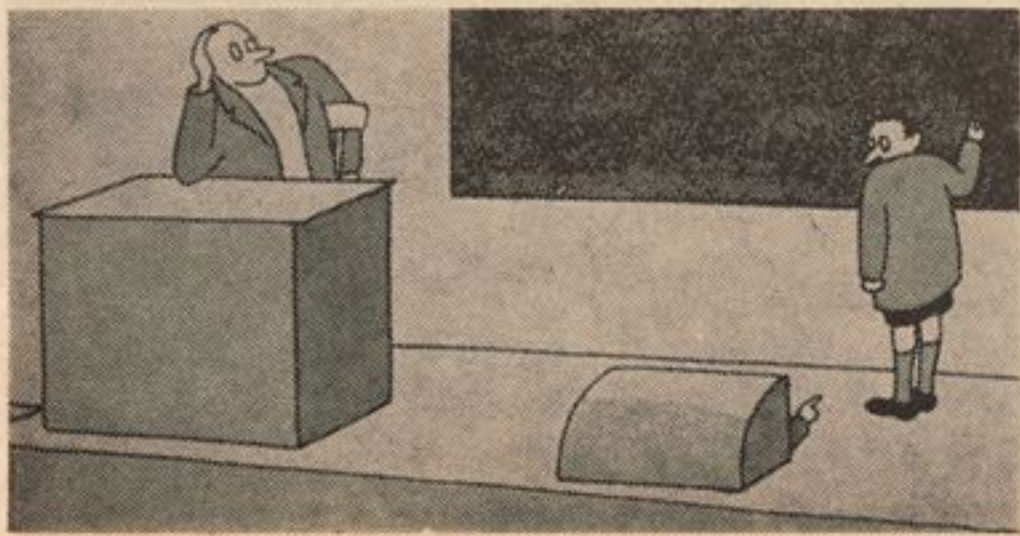
چیزی دور تر از من دیدم که در قسمت چپ ترین خط دوش چند نفر از دوندگان با لباس های رنگ رنگ میدوند. مانند اینک که پرواز کرده باشم عقب آنها (سرورداشتم) و بخاطر آبروی مکتب خود مانند سیرغ پال میزدم.

در کجگردشی دیگر دیدم که دم پایم تیری از مواج افتیده از روی آن خیزی زدم دلم در سینه ام به شدت می تپید و هر لحظه میخواستم از نفس سینه ام خارج شود خلاصه اینک که توانستم یکی از دوندگان را که در آن کنار افتیده بود گیر کنم و لحظه ای بعد از او جلو رفتم. در نزدیک مانعی که عقب یک چغری پر از آب بود همه ما یکجا رسیدیم. گوشش من برای عبور از مواج از حالت دوش موفقیتی را نصیب نمی شد ازین جهت خودم را مانند ساسیج روی چوب مانع آویزان کردم. یک دونه خیلی دلاور جستی زدن از روی مانع ببرد ولی پایش بند آمد و به چغری پراز آب افتید. لحظه بعد من هم پهلوی او قرار گرفتم و با خود فکر کردم که حال من از او بدتر نیست من که تیکر دارم!

باقی مانده فاصله دوش مانند خط نامرئی پیش چشمانم جلو داشت. خطوط کج و پیچ دوشی را بلاخره به پایان رسانیدم و با تریوی از کف دژها به خط اخیر رسیدم. زمان دوش ما را هیچ کسی قید نکرد زیرا ریفری در همان وهله اول از مسابقه خارج شده بود.

در چشمانم حلقه های نارنجی پیدا شده بود و مانند یک اسپرم خورده نفس های عمیق می کشیدم علاوه برین از خوشی در لباس نس گنجیدم زیرا وظیفه ایمانی و وجدانیم را بخاطر مکتبم ایفا کرده بودم. در همین انسا بود که پشت سرم آواز سر معلم را شنیدم که میگوید:

- میتکا، زود باش، عجله کن سنگ اندازی آغاز می شود... - من من... چطور تو، میخواهی مکتب را نام بد کنی؟





این تابلورا ژوندون به وطندوستانی که در زندگی از همه اولتر ایثار و خدمت صا دقانه بوطن ومردم خود را پذیرا هستند ارمغان میکنند.

ماست که در صفحات شمال کشور و زندگی دارند ، زندگی ایگه شب و روز متوجه انکشاف تولید و تقویت اقتصاد ملی ماست .

میرین محبوب ما از لحاظ صنایع سر و کاری ندارد و معمول پنجه بسزای دارد .

وطن ما به حیث سر زمین مردمی همیشه آزاره و سر بلند زیسته نفسیه بخصو ص آن دسته صنایع های هنر آفرین هوو طنان ماست تا بلوی این صفحه انککاسی از زندگی ماست که اند افتخارا تی را نصیب است . تولیدی که با کار کا هپای ماشینی از روز کار باستان تا امروز شسرت زندگی و کلتور بکده هوو طنان

یابد
میشد
خارک
نیزه
وانم
شودا
میشد
با
ک
ج با
هیا
ست
م اما
فیت
ی بود
کج
یامده
سش
یضس
زد:
دیوم
ست:
ید
پیدان
سی را
یلم:
یش
.

بامیان

آنجا که شبانگهان زمزمه‌های نیایشگرانه راهبان

خمو شی وادی های آرام آنرا از يك نواختی بیرون میگرد .

وروزها از جرس قافله‌های تجار تی پر غلغله بود

از نیمه راه پربلیج و خم دره شکاری راهی
به سوی دره سر سبز و خاطره انگیز بامیان جدا
میشود . که روزگار شکوه و جلال آنرا مقارن
اوایل عهد مسیحی در زمان اقتدار کنشکای
کبیر بزرگترین امپراطور کوشان دانسته‌اند .
از آن روز ها روزی نبود که قافله هابا مال
انتجاره هندی جانب باختر و اسباب باختری ،
سمر قندی ، چینی ، جنب هند نمی گذشت و هر
کدام به نوبه خود آنجا توقف نمی گردوبه
قسم نذر واعانه به معابد باشکوه این خطه
چزی نمیداد .
هیوان تستگ زوار چینی موقعی که زبامیان
میگذرد افغانستان بحران بزرگی را گذرانده
بود ، موقعی که زوار موصوف قدم به بامیان
می نهند پاد شاه محلی باوزرا و علما و دیگر
نجری مملکت به استقبالش برآمده به احترام
تمام اورابه قصر شاهی می برند و تا پنج روز
از آنجا بیرون نمیشود . قرار نگارش خوداو
بایتخت آنوقت در مدخل دره فولادی طوری
افتاده بود که فضای آزاد و دامنه تپه هردورا

اشغال نموده بود . در آن وقت یعنی قرنهای پیش
بامیان و تمام افغانستان اگر چه خسارات
(هن) های (هفتالی) رادیده بود باز هم بیش
از صد معبد و علاوه از چندین هزار رهبان در
بامیان هنوز زندگانی داشتند .
در سده های قبل بامیان بلاشبه یکی از
اجللتترین مراکز دینی و صنعتی تمام آسیا بود
علاوه بر تولید تی که قلم هیکل تراشان و خامه
نقاشان در اینجا ایجاد کرد ، بود معابد و طاقهای
اجسمه های بزرگ بودا با بهترین پارچه های
ابریشمی و پرده های زر بفت مزین بود قسمت
های برهنه هیکل ۳۵ متری مثل دست و پا و
صورتش کامل از ورق طلا پوشیده شده بود
و روز در زیر اشعه زرین آفتاب چشم نداشت .
کننده را خیره می کرد چنانچه در اثر حیرتی
که به زوار چینی دست داده این مجسمه رادر
یاد داشت خود فلزی واز برنج تصور می کند
شب در عالم سکوتی که مخصوص رهبانان
بودایی بود . زند گانی محیط بامیان کیفیت
عجیبی داشت . در جدار بزرگ که مانند خانه



بت بوداییکی از شهکار های فنا ناپذیرسده های پیشین



گوشه از بند امیر رانشان میدهد

بامیان علاوه بر پدیده های شگفت انگیز خود مجموعه معابد همچنان از نظر محاسن طبیعی و برخی دیگر از نظر شکار صید ماهی خالد رخالی از دلچسپی نیست :

نقاط زیبایی که در بامیان و در ماحولی دور و نزدیک آن افتاده و برای سیاح دیدن آن دلچسپ است عبارت از بند امیر که به فاصله ۸۰ کیلو متری غرب بامیان افتاده و مجموعه دریاچه های آن با فاصله های فلکلوری و رنگ آمیزی های شگفت آوری هر بیننده را مسحور می کند .

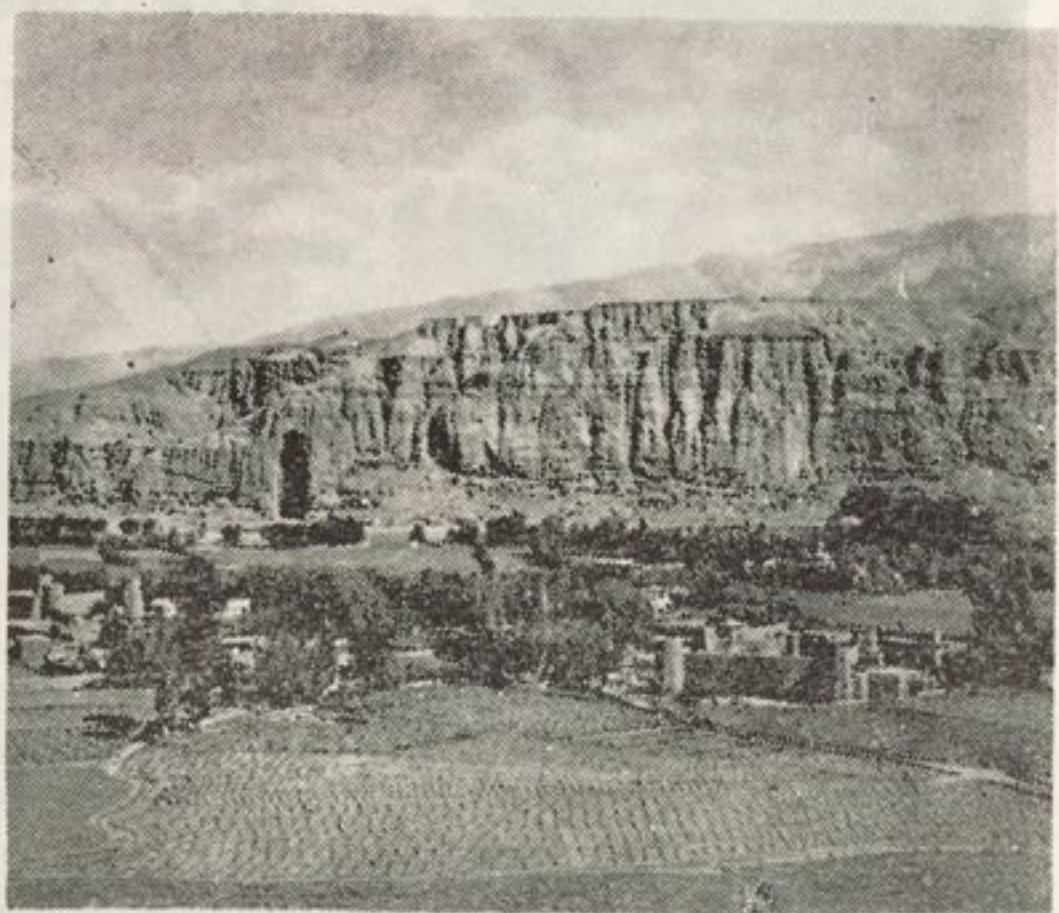
دره فولادی در زاویه جنوب غربی اجسمه های بزرگ منتهی به پای کوه بابا می شود طول آن ۱۲ کیلو متر به حصص علای دره در نزدیکی حوض خاص منتهی میشود .

این قسم دره ککراک و مخصوصا قسمت های علایی آن تا نقطه موسوم به (دوکانی) که پیشه های بدیع و منظره های زیبا و نظر فریب دارد و به سلسله جبال کوه بابا منتهی میشود .

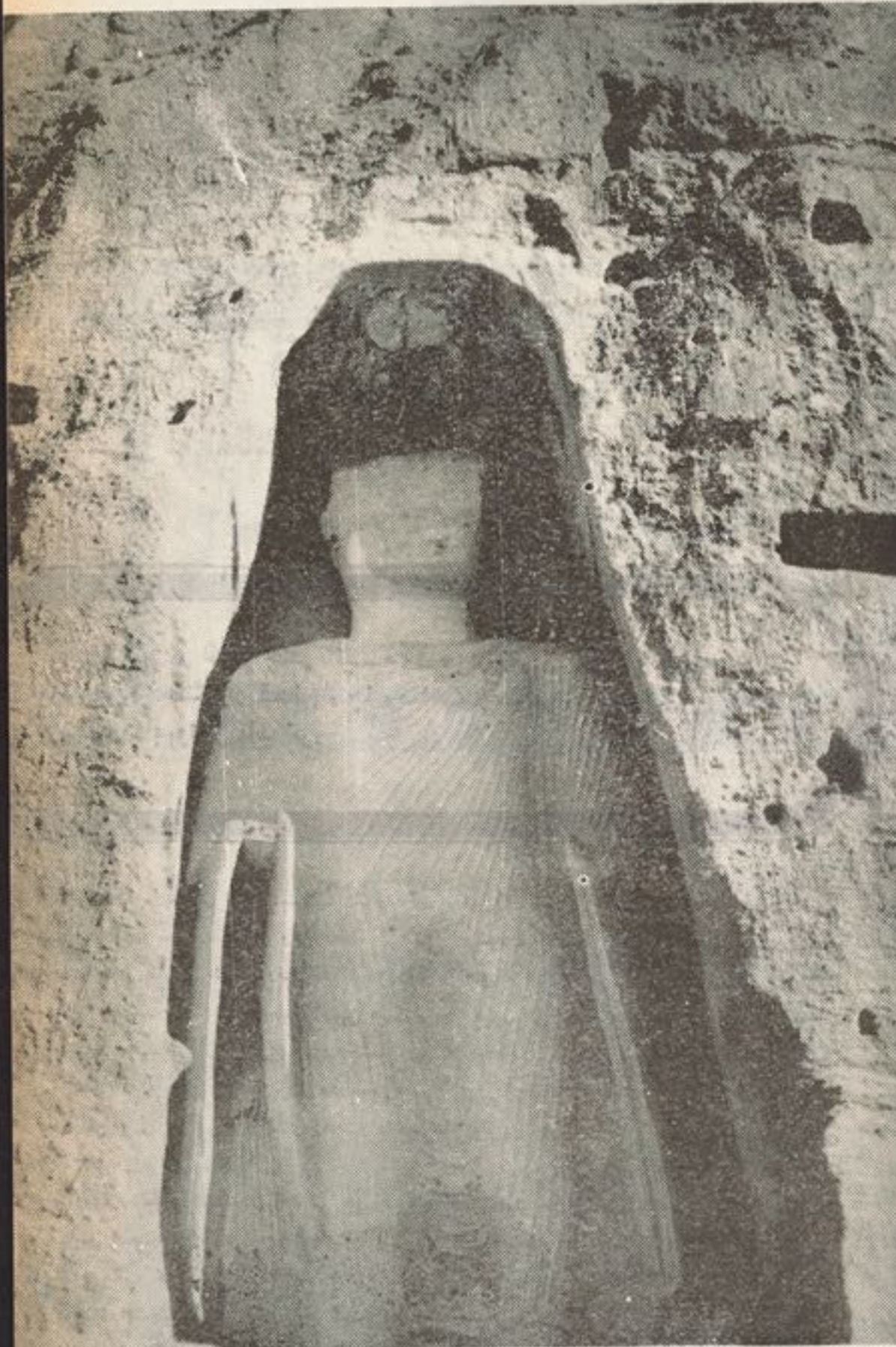
در پای شهر ضحاک دره دیگری رخ بطرف کوه بابا پیش رفته که بنام (کالو) یاد میشود و تشکل عجیب طبقات الارضی آن قابل دیدن است .

همچنان دره های (سو ماره) و (آهنگران) که سر راه بامیان واقع شده و نهایت زیبا و شگفت است .

لطف این سلسله را که بیاتر و افعات تاریخی است در شماره های آینده تعقیب کنید .



شهر بامیان که سالیان درازی تماشاگر تمدن های کهن بوده است .



بودای ۳۸ متره بامیان بعد از ترمیم

زنبور سوراخ خورده بود هزاران چراغ و مشعل افروخته میشد و وقت به وقت آواز سبمگین ناقوس در فضا طنین می انداخت و انعکاس آن معبد به معبد به دره فولادی و ککراک صدا انداخته به مفاک دره های دور دست هندوکوه و کوه بابا ناپدید می شد . پوشاک امروز اهالی بامیان با ۱۳ قرن قبل تفاوتی نکرده .

همان پرچه های کلفت پشمی که امروز نزد ما به برک موسوم است با دیگر البسه پوست دار زیاد استعمال میشود .

حاصلات زراعتی و نباتی این دیار همان چیزی است که زوار چینی دیده و خورده است بامیان همان طوری که حیوان تنگ می گوید مثل امروز میوه و گل کم دارد . گندم زمستانی تنها حاصل دره بوده و عایدات بزرگ آنرا تربیه حیوانات تشکیل میدهد . در آن روزگار اگر انسان به کمی اراضی زراعتی و عدم میوه این منطقه و کثرت نفوس چندین هزار نفر آن فکر کند ملتفت میشود که حصه بزرگ احتیاجات اهالی راحتی از نقطه نظر مواد غذایی هم رفت و آمد قافله ها تکافو می کرد .

مردم بامیان با سیما های آفتاب سوخته شان مظاهر فعال کار و زحمت کشی اند سنگلاخهای ناقابل زرع میان دره عمیق بامیان با نیروی جوانان آن ناحیه برای بهره گیری آماده گردیده است و امروز برخلاف آنکه در قدیم وسایل معشیت مردم را هدیه ها و نذر

وانعام تجار و زوار می ساخت با کار تولیدی خود، مردم این بار را بردوش می کشند . لباس مردم دستار و چین بوده و در مواقع سرما از ککراک و برک بالا پوش می سازند و نمدی می پوشند . غیچک و دنبوره از آلات موسیقی محبوب مردم است .

بیشتر غذای مردم بامیان را فراورده های شیر و محصولات حیوانی میسازد چه تربیه مواشی در آنجا سخت متداول است . مهمان نوازی علاوه بر آنکه از خصوصیات کافه افغانها است در این ناحیه رنگ عاشقانه بی به خود گرفته است چه این مردم از قرن هفتم قبل کاروان کاروان مهمان را با آغوش باز پذیرفته اند و امروز این ممیزه نسل بعد نسل به ارث رسیده است . دو مجسمه باشکوه بودا و نقاشی های زیبایی رنگین اطراف آن با هزاران آبنده تاریخی دیگر سیاحین جهان را در کوهستان های کشور عزیز از سالها سال به راه می اندازد .

علاوه بر صنایع کوچک دستی مانند آهنگری زرگری، مسگری و غیره در آنجا پارچه های گریاسی گلم، برک و غره در میان مردم مروج است . نمدهای متفوق و رنگین برای فرش و پوشاک محصول دست خود مردم آن سامان است .

علاقه سرشار مردم به معارف نوید بخشی است که روزی خیلی زود فرزندان این دره سرسبز به سوی عظمت های دیرین خویش قدم بردارند .



— يك منظره از شروع آتشفشان كه با چنان دود غلیظی دفعتا فضای وسیعی را احاطه می‌کند.

ترجمه و نگارش: ع. ك.

آتشفشانها و عواقب مدهش آن

نمیشود .

ساخت.

امروز در جهان در حدود ۶۰۰ آتشفشان جاری و فعالی وجود دارد که بعضی شان خیلی قوی و برخی ضعیف میباشد یعنی آنها بیکه يك مراتبه در تاریخ خود انفلاق کرده اند آتشفشانهای خاموش و یا خوابیده نامیده شده و متبانی رامیتوان آتشفشانهای فعال یاد کرد.

آتشفشان ویزو ویوس که در سال ۷۹ میلادی با سنگهای بزرگ به بسیار دمان آغاز وبه لای ولوش سوزان گاو خاتمه یافت دو شهر هوکو دانوم و پامپیا رازیر گرفت که خاکستر آن را باد تا سوریه و مصر کشانید.

آتشفشان جزیره کراکاتو در نزدیکی جاوا که در سال ۱۸۸۳ بوقوع پیوست انفجارات آن بصورت کمائی در فضا جریان داشت که امواج آن حتی در جزیره مدغاسکر دیده شده بود در این امواج ۳۶ متره انفلاق خودا شیا وانسانها را تاسیلون پرتاب کرد وسیل لاه آبهای آبنای سوند، را چنان غلیظ کرده بود که کشتی جنگی هالیندی مدت ۶ روز در آبهای آن متوقف ماند.

در سال ۱۸۱۵ آتشفشان (تمبوروم) در جزیره سمبا دا واقع شرق جاوا که پرنفوس ترین نقطه آسیا میباشد ۱۲ هزار نفر را از بین برد ۱۸ هزار نفر را به گرسنگی و قحطی دچار

آتشفشانی در ظرف چند ثانیه ۱۲ هزار نفر را هلاک و ۱۸ هزار نفر را به گر سنگی و قحطی دچار ساخت و سنگهای با وزن دو نیم میلیون تن را بهوا پرتاب کرد

آتشفشان در پهلوی زلزله سیلاب، هوراگان از جمله ای خطرناکترین و پر فاجعه ترین آفت های طبیعی بشمار رفته که در طرف چند نایبه قسمت عظم از یک ناحیه و یا شهر مسکونی بشری را تسیاه و از بین می برد آتشفشان از قدیم الایام با بشر همراه بوده و در هیچ عصر وزمانی بشر از شر این بسلای مدهش راحت نداشت.

بعد از انفلاق آتشفشان مدهش جزیره سمبا دا که چچکا بالاخره توجه علمای جدید را بخود جلب کرد . روز ۳۰ مارچ ۱۹۵۶ در کمچکا آتشفشانی بوقوع پیوست که خاطره ای ناگوار آن از مغیله اهالی آن منطقه که با هزاران خون جگر و زحمات فراموش ناشدنی آنجا را بنا کرده بودند از بین نخواهد رفت.

بقیه در صفحه ۴۱

است باز هم هر دو در صدد استند که موانع ازدواج را از بین برده و با هم ازدواج نمایند هنر مندیکه سه بار پدر کلان شده است: (میکی رونی) هنر پیشه پنجاه و یک ساله هالیوود که روز گاری همبازی معروفترین ستاره های جهان سینما بود اخیراً هنر نمایی را در یک سرکس آغاز نموده است

او یک خبر نگار هنری گفته است: من در زندگی بزرگترین اشتباهات را مرتکب شده ام که فقط تنها مردی استم که چنین اشتباهات را مرتکب می شود. شش بار ازدواج کردم نه فرزند بدنیا آوردم سه بار پدر کلان شدم و در حدود یک میلیون دالر رادر کازینوها از دست دادم و از جهان سینما برایگان بیرون شدم.

اکنون که دیگر چاره ندارم برای زندگی خود باین کار می پردازم که از آن احساس رضایت مینمایم و خودم را خوشبخت میخوانم و شاید دیگر هرگز مرتکب اینگونه اشتباهات نشوم.

نمایش آثار برخت در برلین :-

چندی قبل تئاتر برلین موفق شد یک سلسله نمایش نامه های کلاسیک اثر (برخت) را بطور نمایش کلسیونی بمعرض نمایش قرار دهد که نقش عمده این نمایش هارا انسامیل برلین

اندیشه ازدواج زندگی میکرد و بکار های روزانه اش واری می نمود . اما از مدت یکسال باینطرف بر حسب نیاز های روانی و تمایل جنسی با پنجم کنار آمده که از چند ماه باینطرف در فبواه مسردم راه یافته و در طول هر روز یکه میگردد این شایعه گرم تر و جدی تر زهرمه می شود .

پنجم (نام مستعار پسر ایس دی برمن) که خودش نیز از موزیک دائر کتر های بنام رسیده است میباشد که موزیک فلم هارا بنام (آرمادی برمن) تهیه می کند. او بنا به ملاحظاتی نمیخواست



«داگمار کله» بازیگر جوان آلمانی باشیر جچه مصنوعی اش

هنری برای نمایش او محسوب می شود زیرا این هم نوعی از بازی باشیر میباشد . یکی از خبرنگاران در این مورد نوشته است از بس نمایش های کلوب ها و موزیک هاوس های کواخت و متحد الشكل شده اینگونه حرکات بی مناسبت هم بعنوان ابتکار تحویل مردم می شود که مردم هم آنرا بهمین نام می پذیرند و از آن استقبال مینمایند اگر عنوانی برای هم چو حرکات قابل شویم باید آنرا ابتدال در هنر خواند .

کناره گیری از جهان سینما :-

(اوسلا اندرس) که مدتی با (جان پاول) بلخونیدو زندگی بسر می برد بعد از اینکه پاول را مرد سرد و متلون مزاج یافت از او کناره گیری نموده و مدتی است دستگاه بزرگ ساعت سازی ساعت های امیکامصرف کار شده است این زیبا سویسی که باسی و هشت سال عمرش باز هم جوان و صاحب شهرت اخلاص ناشده است اخیراً در کانگرس جهانی امیکام شرکت جست و چک صد هزار فرانکی را بیک مرد مالیزیایی تقدیم کرد .

این مرد که (پومینگ لیف) نام دارد از بیست و چهار سال است که عهده فروش ساعت های امیکام را بدوش دارد و از جمله



«آره دی برمن» که آهنگ های خود را بنام پنجم می سراید .

ابتدال یا ابتکار دوبازی شیر:

ستاره پر آوازه و آواز خوان درجه یک آلمانی (داگمار کله) این اواخر دست بیک ابتکاری زده که بدون عمر نمایش موجوده اورا طویلتر و در جلب خاطر علاقمندان خدمت بیشتری را انجام خواهد داد .

(داگمار کله) که در حال حاضر در آستانه انجام یکصد و هشتاد و نمایش موزیکال خود میباشد از جانب دوست صمیمی و رفیق همیشگی خود یک شیرک مصنوعی در یافت نموده که بحت یک پراپرته نقش ارزنده رادر نمایش

ساز

افسانه

گان

ستاره

بعبه داشت . زیرا انسامیل جوان در جاگزارای نقاط روشن هنری آثار برخت توفیق شایان توجه را داشته و مخصوصاً چند اثری را که بشکل او برادر آورده و تقدیم نموده بودند سخت مورد توجه قرار گرفت .

این راز افشا شود و از همین جهت آهنگ های را که میسرود بنام ستعاری «پنجم» بود ولی اخباریکه پیرامون عشق این دو هنر مند بجای رسیده میرساند که با وجود اختلاف سن که فمابین آنها بونسلی و راول دیو برمن موجود

پنجم هزار فروشنده یکصد و پنجاه کشور جهان تنها فروشنده ایست که زیاد تر خدمت نموده و ساعت بیشتر را بفروش رسانیده است (اوسلا اندرس) گفته است بعد از این سعی می کند از جهان فلم و سینما دوری کنند تا دیده شود آیا راست میگوید یا خیر .

پنجم عاشق شده است :-

از مدتیست پنجم سخت بجال عشق آشنا بوسلی گیر شده که گفته می شود این عشق در آغاز یک جانبه ولی اخیراً توافق در جانبه در آن پدید آمده است . آشنا بوسلی خواهر لئامنگیش کرگه از آواز خوان های ردیف اول سینمای هند میباشد و تا کنون چندین بار جایزه بهترین آواز خوان سال را بدست آورده از عرضه چند سال است بصورت مجرد در دایره بیو گی زندگی بسر می آورد که از یکطرف بنا بخدمت تمایل خود او از جانب دیگر باتکای قانون ازدواج اهل هنود بدون



میکی رونی

های او بازی می کند .

این تحفه که در نفس خود ارزش و قیمت قابل توجهی هم دارد از شهر وین برای (داگمار) هدیه شده که بقول (داگمار) بوجه خوبی چاشمش



اوسلا اندرس در فرصتیکه چک صد هزار فرانکی را به مرد مالیزیایی میدهد

«دست‌های الکترونیکی» در خدمت معیوبین پیداست»

مترجم مهدی دعاگوی

را امروز انجام میدهد که مدت‌ها قبل مجبور بود آنرا توسط پای انجام دهد ولی در حال حاضر اوقفظ يك مشکل دارد و آن ناپلیدی وعدم آشنایی کامل بخود حرکات دست هایش میباشد چه اوقبلا با پای هانوشته میکرد امروز تمرین اینکار را با دست می کند . باهمین دست ها باآشپزی می پردازد و طبق توصیه دکتور مکلف است در این کار بقدر کافی تمرین نماید تا برایش شکل جریان طبیعی در آید زیرا تمام اینکار ها و تمرینات برای برزیت چون سابقه ندارد لذا ایجا ب لغارنت و تمرین زیادرا مینماید درست مثل آنانی که از نقطه اول شروع مینمایند برزیت هم باید از نقطه اول شروع کند ، این شروع در بخت و پزء نو شستن و دو ختن ، شستن و کار های دیگر بشمول راه رفتن و تمرین بوی غاید می شود مجبور است نزد دکتور حرکات دست در هنگام راه رفتن بروی جناده شامل بوده و اگر یکی از این اعمال بهمشکلی مواجه به دکتور مراجعه نموده ومشکل خودرا از طریق مفاهمه بادکتور حل و فصل نماید.

دکتور گوستاف در زمینه به برزیت توصیه نموده که باید يك قسمت از کار های راکه قبل با پای اجرا مینمود حالا هم باید توسط پای اجرا کند زیرا در مدت مدیدی که پاهای برزیت بحركات مختلف گماشته شده یکنوع اعتیاد فزینی در پاها بوجود آمده که اگر بیک بارگی از حوزه يك فعالیت وسیع برون کشیده شود شاید اختلال فزینی در نسج‌ها و شرائین و ورید ها پدید آید لذا راه بهتر جلوگیری اختلالات احتمالی همانا استفاده از حرکات شبیه‌ها هاست که بعداً بصورت تدریجی از فعالیت

دیگر حاضر نشد دنبال تحصیل پرود از اینرو ترجیح داد از دیگران فرار کند پرده بیگانگی پیش روی بیاویزد وباهمه چیز وداع نماید. این يك تغییر فوق العاده بود که در سطح روح برزیت بوجود آمده بود پدرش از این رهگذر به تشویش افتاده بود و برای اینکه ایسن عقده حقارت منجر بیک انجام درد ناک نشده باشد او را نزد يك (آرئوپیدلست) برد تا اگر ممکن باشد کاری برای او انجام شده باشد از اینرو به (هانور) مسافرت می کند و نزد دکتور گوستاف مراجعه مینماید .

چون این ارتو پیدلست مصروف اختراعاتی در مورد اعضای ناقص بدن انسان بود وعده داد که دست های الکترونیکی با بازو های خوشس ریخت که قابلیت و فعالیت قسمت های آرنج هارا نیز می توانست انجام دهد برای او تهیه نماید . بلاخره این گونه اعضای مجهز الکترونیکی توسط يك تکنیشن ارتو پیدی وانجنیر الکترو نظریات متعددی دکتوران ومتخصصان تهیه و اختراع شد که بازده و نظریات شاخص دکتور (گوستاف هوبرگ) به منصفه عمل قرار گرفته است . این دکتور جوان با همکاری نزدیک سایر کار مندان رشته های برق والکتروتقربیا چهار سال زحمت کشید تا توانست يك اعجوبه نادر تخنیک را برای معیوبین اختراع وبخدمت بگذارد . دکتور (گوستاف) در مورد این اختراع عقیده دارد که ساختمان و اختراع این وسیله خدمت به معیوبین نخستین گام بزرگی است در جهان تخنیک وطبابت که امکان وسیعی را در این دایره میسر می سازد وممکن است این اختراع بزودترین فرصت به پیمانان وسیع تر باملاحظه امکانات آن در خدمت افراد محروم قرار گیرد چنانچه که برای برزیت يك زندگی نو پرامیدی را بوجود آورد .

این اظهارات دوکتور گوستاف آنقدر ها از حقیقت دور نماند زیرا ملاحظه شد که برزیت بکمک همین دست های الکترونیکی کارهای

(حالا خرسند و مشغوف هستم و می توانم بحیث يك انسان زنده ونورمال دریادی زندگانی سایر انسانان احراز موجودیت نماید ولی تا چندی پیش چنین يك تلقی در ذهن من راه نداشت مایوسی ها ولاجاری هالزبس گرداگرد من پیچیده بودند غالباً ارزش خود را معادل يك مجسمه برقی میخواندم وهمین بود حوزه و حدود همه اندیشه ها و تلقیات و طرز العمل های روزانه من)

این کلمات را دوشیزه هژده ساله که در (هانور) یکی از شهر های آلمان زندگی میکند بافاده رسایی گفت . او (برزیت هانزیشست) نام دارد که از مدت‌هاست بادست های الکترونیکی امور روزانه خودرا انجام میدهد (برزیت) بتاريخ ۱۲ جون ۱۹۵۷ چشم بدنیا کشودولی مادرش بعد از تقدیم اولین طفلش بدنیا از جهان چشم بست و بعد از چند روز دخترک را بپدرش آقای (هانزیشست) سپردند اما قبل از اینکه چشم پدر از دیدن دخترک بی مادرش روشن شده باشد ناگهانی خبر بدی باو دادند که چون ساعتی اعضای او را کرخت و بیحس نمود خیر بدی که برای پدر (برزیت) داده شد این بود که گفتند دخترک او فاقد دست میباشد .

بعد ها (هانزیشست) دید که در قسمت های شانه دخترک فقط يك ساختمان کوچک مدور و مسطحی وجود دارد و زیاد تر از آن چیزی که نام بازو والاقل بدان گذاشت دیده نمیشود. در آغاز کار پدر (برزیت) کوچک رادریکی از کتاب اطفال معیوب شامل نمود تا سواد بیاموزد برزیت در آنجا توانست خواندن یاد بگیرد و بعداً توفیق یافت بقدرت پنجه های پای نوشته کند جالب تر اینکه این دخترک خرد سال درازی مجبوریتیکه گریبان او را گرفته بود وقتی مجبور میشد استعمام کند بازهم از پای های خود در این امر استفاده می نمود (برزیت) زمانیکه در سن وسال جوانی قسرا گرفت سخت گرفتار عقده حقارت شد تا حدیکه



برزیت به امور منزل آشنایی کامل دارد



در حال حاضر از زندگی خرسند و راضی است



برزیت همه کار های روز مره خودرا فقط توسط پاهای خود انجام میدهد حتی وقتی میخواهد سگرت دود کند از پایش کمک میگیرد.

يك اختراع شگرف و بی سابقه

برای رفع نیازمندی های انسا نهای بیدست

دست های الکترونیکی

محصول تحقیقات و مطالعات چهار ساله یک دکتر آلمانی است

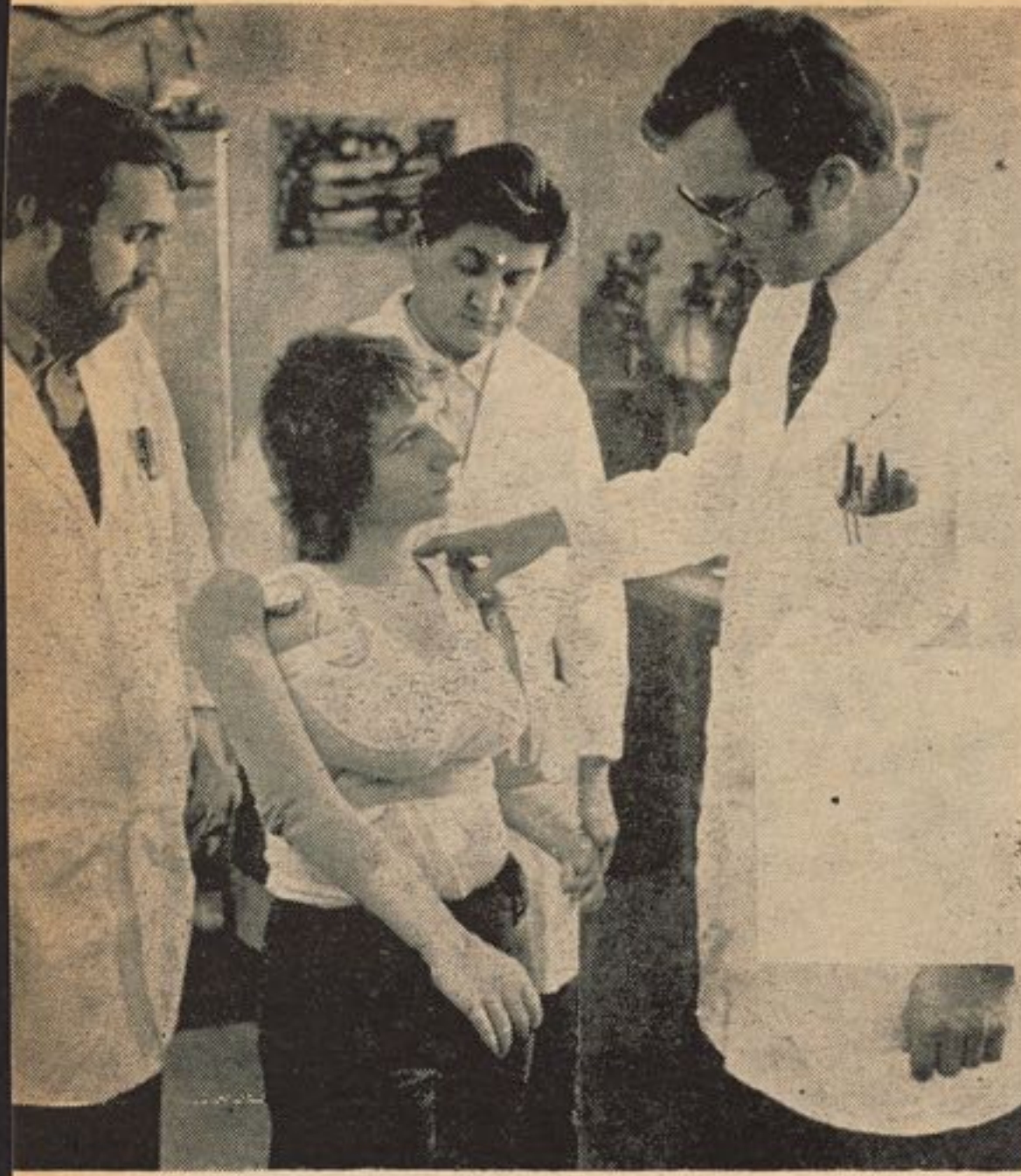
دو شیزه هژده ساله صاحب اولین

دست های الکترونیکی

یکی از متخصصین معروف آلمانی ابراز نظر نموده که این اولین باریست که امکانات بیوند شانه بادیستی که آرنج آن بشکل طبیعی حرکت می تواند در طبابت میسر شده است تنها نغصه که در آن وجود دارد همانا تابع نبودن حرکات تحت اراده شخص است و بی این دست های الکترونیکی باهمه کیفیت هایش پنجمد گرام وزن دارد که ساختمان الکترونیکی آن در يك قسمت دست چپ تعبیه شده و تا جایکه تشخیص شده در هر باری که عیار می شود قدرت دارد که آرنج هاتا يك هزار و دو صد مرتبه نه و بالا شود دست هابا ساختمان که دارد بحیت يك ساختمان متحد و بسته در جوار هردو شانه قرار داده می شود و بعدا با تسمه های که دارد بروسینه و تخته پشت و روی شانه ها سفت می شود وقتی برزیت تصمیم راقرار دهد .

به اجرای کار میگردد دست چپ خود را آهسته تکان میدهد آنوقت دستگاه الکترونیکی آماده فعالیت می شود و در طرف مدت نیم دقیقه دستها کاملا در اختیار او قرار میگیرند که به این ترتیب برزیت طبق اراده خود شروع بکار مورد نظر خود می نماید

برزیت از این دست هایی اندازه واقعی بوده و توسط آن سخت مصروف فرا گیری لسان انگلیسی است و گفته وقتی در امر فرا گیری به ترقیاتی نایل آمد آنوقت يك مسافرت بسوی انگلستان نموده و کوشش میکند فرا گیری لسان انگلیسی را بپایه اكمال برساند تا با برگشت بسوی آلمان قدرت تدریس لسان انگلیسی را داشته باشد زیرا او آرزو دارد بحیت يك معلمه در خدمت مردم و جامعه خود راقرار دهد .



دست های الکترونیکی را در شانه هایش بسته و امتحان میکند.

بقیه صفحه ۴۳

قتل عاشقانه

ماری نتوانست در برابر نوم باین صراحت دیوخی بگوید سعی کرد موقع حرف زدن صدایش نلرزد :

- نه عزیزم ، این کاملا درست نیست . وقتی توازن پرسیدی که آیا چنین اسمی رایبه خاطر دارم . . . در آن لحظه واقعا حافظه ام کمک نکرد . حالا میدانم ماجرا چگونه بسوده است . طوریکه بخاطر دارم ، سالها پیش در همین شهر (کنیگزبروک) قتلی صورت گرفت . اگوستین جاسون - طوریکه شایع بسوده است - در حقیقت مرد درستیکاری نبود ، اگر انسان بخواهد تشریحات جرایم را باور کند ، جاسون سبکسریهایی داشته است که طبیعا تولید نفرت و انزجار میکرد .

نوم بالحن جدی اظهار کرد :

- قتل ، در همه حال «قتل» است . وی يك انسان بودو جزا طریق قانون ، کسی حسق نداشته است بزندگی وی خاتمه دهد .

حدس ماری بحقیقت پیوست . شوهرش درینمورد از هرگونه احساس عاطفی خود داری کرده است . وی صرف حقایق رامی بیند و قانون رادر نظر دارد . این تغییر ناپذیر است و زندگی وی در دست قانون و عدالت . . .

ماری از جا برخاسته ، گفت :

- معذرت میخواهم ، عزیزم . من باید زودتر

بالایروم ، البته بغوریت بر میگردم . در اتاق (اتبار) هوا خیلی تاریک بود . ماری پنجره را که بسوی يك بالکن کوچک باز میشد ، گشوده ، از اتاق بیرون شد . بالکن چشم انداز وسیع ، به پهنای يك باغ سرسبز داشت . هوای تازه ، آرامش سکر آورد شب و سوسوی ستاره هاییکه بر کاینات شکوه و عظمت می بخشیدند ، به وی قوت قلب بخشید .

لحظه کوتاهی بعد ، با صدای بلندگی که عاری از محبت نبود ، گفت :

- عزیزم ، میتوانی یکبار بالا بیا یسی ؟ من دریالکن هستم .

- آری عزیزم ، بغوریت . . .

نوم ویلیامز با قدمهای سنگین پله های زینه را طی کرد :

- گمانم روبه پیری میروم . . .

ماری تبسم ملایمی کرده ، گفت :

- نه ، عزیزم تو هرگز پیر نمیشوی . . .

خواستم از زیبایی شما عرانه این شب نیمه روشن و هوای روح فزای این بالاها ، تو هم نصیبی ببری . . . آیا خیلی عالی نیست ، عزیزم ؟

نوم خنده کنان بسوی ماه نیمه رو شن آسمان نگریست و بعد اندکی خمیده بشا خه های درختان باغ نظر افکند . . . و ماری همه نیروی عشق و قدرت وجود خود را ببازوان خود متمرکز ساخت . . .

وقتی نوم بشدت سقوط میکرد ، اشک

در چشمان ماری میدرخشید . پایان



بادست الکترونیکی سگرتش را روشن میکند



بافتراض خیالی، رومانیزم، ذات الریه، ذات الحجم و نظایر آن که بمضامینات سیر نموده در صورتیکه عامل مرض تشخیص نگردد و دوائی مناسب صرف نگردد امکان پیوسته مرئی به و خاتم میگردد فلذا موزون این است تا در قسمت معالجه مصابین دردمندوی بمعتوره داکتران رسیدگی و مطابق نظریه آنها ادویه لازمی اخذ و بمصرف رسانیده شود شرایط و عدايات طبي نایست فراهم شود بلکه لازم است مطابق به آن در مورد صحتیابی مریض سعی ممکنه بعمل آید.

- ۱- به اطفال خردسال بدون معاینه و نظریه دکترو کدام نوع دوا خوراندند نشود.
- ۲- در صورت وقوع مرض طفل بالای بیست و سه خوابانده شود و از گریستن او جلوگیری لازمه بعمل آید.
- ۳- اگر طفلی به هیچ تکلیفی مقابل است در موع دویین نباید در قسمت چگرو ناحیه نلی در تحت قیرله احساس درد نماید فلذا از طیبیدن در موع موانع جلوگیری گردد.
- ۴- بعضا اولاد با وقوع دردمنده تب هم حمله از رویه شدت مرض می افزاید.
- ۵- تکالیف مرضی خاصی از طرف صبح و کاهن از طرف شب از دیاد میباشد.
- ۶- بعضا اولاد دردمنده با شروع فیس و یا انسداد معده با تغییر رنگ عابسه میگردد مطلب قرار فوق در اینجا بطرف مؤید معلومات خوانندگان تحریر شد گسه در صورت بروز درد معده حتی الامکان سعی و کوشش بعمل آید تا مریض راحت باشد و از طیبیدن زیاد او معاف گردد و علاوتاً بدون کدام اقدام انتظار ورود داکتر و تشخیص نوع مرض برده شود.

بک توری از دیار گرام ایشان های سیر شهر مسکو که بازر تجارب متخصصین روزنامه نتیجه گیری بدست آمده در همه موارد بمقابل مریضان یاد نظر داشت گمانه های اولیه - مسائل معالجه و مریضی از شفاخانه با ایشان مساعدت و همکاری می گردد.

بقره در صفحه ۱۰



بشریت در راه رفاه



موتر مجهز با وسایط و لوازم ضروریه بمشغول ابراز کمک های اولیه در خیال حوادث تریاکی و اجرای وظایف طبی و ریسانسون فرستاده شده است.

در ظرف یک شبانه روز به تعداد (۲۱) سوچ توسط اپریتر های صحن اداره و کنسروول میگرد و وسایل مربوط نزد اوتان مشخص و واضح میباشد بطور مثال صورت حادثه اسم مریض - عمر - آدرس - طریق - نمبر تلفون و ارسال امبولانس در فید همچو کنترل مدنظر گرفته شده است.

در طول موسم گرما تقریباً دو هزار و پنجمه واحد سار و در فصل سرما چهار بونت صحن شامل اجرای خدمت و ادامه فعالیت مربوط ایشان میباشد. تلاوتیکه از این ناحیه درین بعمل آمده است همانا فرارسیدن ایام تعطیل اطفال و سیری نمودن دوره رخصتی ایشان خارج شهر میباشد و در موسم سرما چون واپس به ایستگاه های ایشان مراجعت نمینمایند این مقابرت بوجود می آید. اداره هر گسزی امبولانس در ظرف (۲۱) ساعت در شهر مسکو برای اجرای خدمت هفت ملیون و پنجاه هزار نیمه شوروی حاضر و آماده میباشد که در صورت لزوم کمتر از چهار دقیقه موتو امبولانس باید نفر داکتر و ایستگاهت آن با وسایل لازمه بمشعل جنوت واقع می شتابند و متعالیا بعد از تلبیت فقیه و تشخیص مرض نامهم مریضان به نزدیک ترین شفاخانه مسکو بطرف رسیدگی صحنی انتقال میباشد کلیتک هاوسایر شقوق صحت عامه همواره در صدد ایفای خدمت و رفیع مشکلات مریضان خوشی میباشند و همچنان ارباط مستقیم بین مراکز صحنی و منازل اشخاص مریض در جهت اطمینان خاطر ایشان مستقر

میگرد نازیک جانبشکایات مریض ها و جراحات رفع و از جانب دیگر خیرچگونگی صحت و پسا جریان آپریشن ایشان به موانع ملید داده شود.

رود معده و تکلیف مریضان چطوریکه تجربه ثابت ساخته است دردمنده یک تکلیف نادی و عارضی نبوده بلکه عوامل مختلفه در ظهور این مرض به مصابین اثر مواتر است لیدار هر موع میباشد از حزم و احتیاط کاملاً استفاده مقتضی به مشوره داکتر صورت پذیرد. خلاصا بحال اطفال توجه و مراقبت در این مورد یک امر لایقی پنداشته میشود مثلاً اگر یکی از اطفال به درد معده مبتلا میگردد دوا سعی بعمل آورده شود تا در موع گریستن و قبل و قال و پرايه خموشی برگردانید و نایا مراجعه نمودن دکتور معالج به مریض مصاب به درد معده قدری آب گرم نوشانیده شود تا چسباز عظمی نسبتاً ملایم و از شدت تکلیف اوکاست شود وقتا دکتور حاضر میگردد طبعاً علت وقوع مرض را کشف و مطابق به آن عدايت آپریشن و با مصرف ادویه مواد لزوم رامیدهد.

بیشتر مذکور گردید که دردمنده با ترعوامل مختلفه بروز و مریضی را به تکلیف متنوعه مواجه میگردد که در صورت عدم احتیاط و بی توجهی ممکن است تولد خطر نماید. بطر این عوامل دردمنده عبارت اند از اسپاله، اباندیست موجود بودن گرم های انعامی، نسیم فساد، فرجه معده، درد کیدی، سنگ های گسره،

ترجمه : سید فراد شوکت

رازهای از انکشاف دانش معاصر

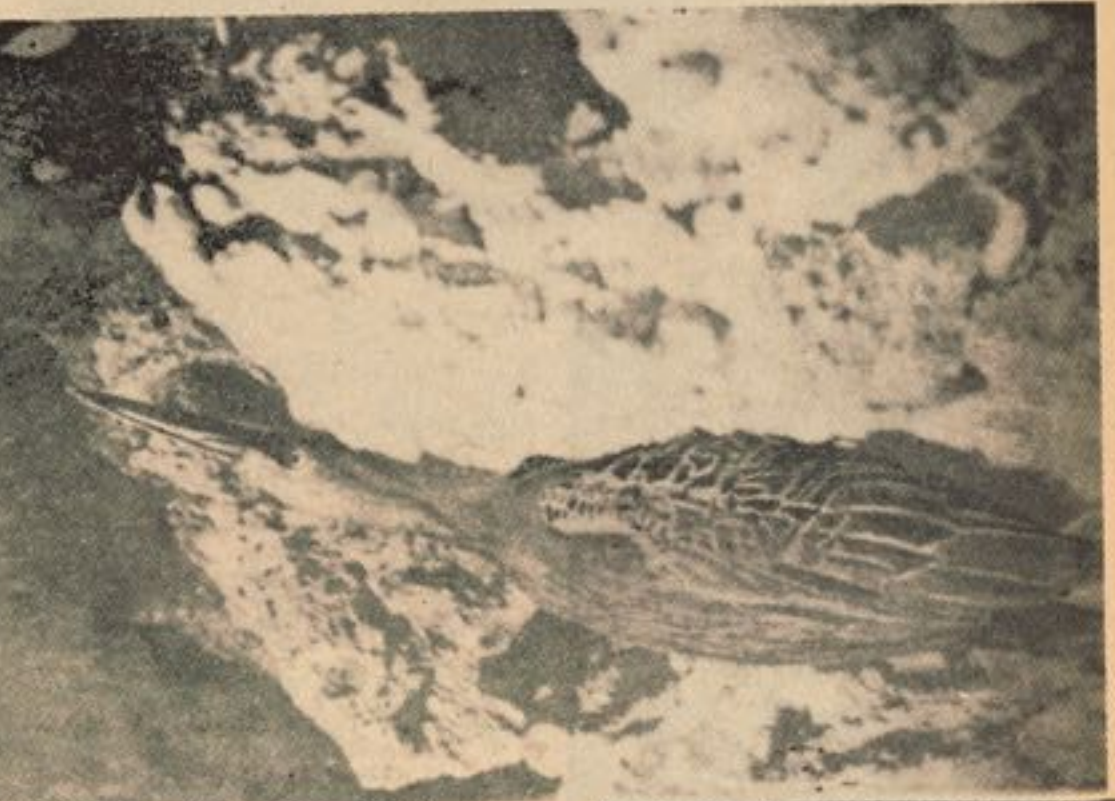
در ساحة طبابت

پرنده با استعداد

عجیب



در یکی از باغهای وحش ایالات متحده آمریکا که نزدیک شهر میامی در ایالات فلوریدا واقع است. میتوان در آنجا انواع زیاد جانوران وحشی را تماشا کرد. برای حیوانات گردآورده همه این باغ وحش شرایط خیلی نزدیک به



بینند و بطرف ساحل حرکت می کنند با حرکت صاعقه مانند ماهی ها شکاری هم شکارش را از آب می گیرند و می بلعند بعد از این پرنده تشنه را که در طی مدت کوتاه روی زمین آب رسیده دو بلوه می بردارد و بجای دیگری میگذارد و خودش عقب سنگ ها خود را پنهان میکند .

به مجردیکه یکی از کارکنان باغ وحش غذای حیوانات را بیاورد علی الرغم اینکه این پرنده خیلی عمیق متوجه کار خود است احساس می کند و می فهمد این درک سریع حیرت آور است .

راستی این پرنده در شکار کردن خود خیلی ماهر است . یکی از دکتوران یونورستی میامی در این باره چنین ابراز عقیده نموده است (این سرعت عمل نتیجه تمرین و داشتن استعداد است آموزش حیوانات در بعضی موارد مستلزم تکرار عمل است که بعد از اجرای چند مرتبه عادت می شود ولی بعضی اوقات به تدریج بعد از چند مرتبه تکرار آموزش صورت میگیرد) ممکن این پرنده فهمیده غذای تشنه مانند ماهی را گرفته و تصادفا آنرا در آب انداخته باشد و ماهی ها گاهی گرسنه به آن حمله کرده باشند و در این موقع این مرغ به شکار تحریک شده باشد و عکس العملی از خود نشان داده باشد .

میشود این اصل را در امثله زیر هم روشن نمود که مادر و برادر کلان پرنده هم ماهی را توسط تشنه غذا شکار میکنند ولی برای دام شکارچندان انتظار نمی کشند و اینجامعلوم میشود که این پرنده اکنون تخنیک صیادی را آموخته است و دیگران از او صرف شیوه جدید راهی آموزند .

وقوه قوه بعد از اینکه تشنه غذای ماهی را از زمین برداشت به جستجوی جای شکار ماهی میشود بعد تشنه رادر میان آب می اندازد و بعد منتظر شکار می ایستد و قتیکه ماهی چاق تر پیدا شد وقوه قوه با صاعقه وار ضربه وارد میکند و شکار را به نول میکشد . اگر جای انتخاب شده فاقد ماهی باشد وقوه قوه تشنه راه جای دیگر می اندازد .

زمانیکه به تشنه باغذا آلوده شده ماهی نزدیک میشود این مرغ با چشم برهم زدن که حتی حرکتش را چشم انسان نمی تواند به درستی تعقیب کند از گوشه پنهان صید خود را می قاید بعضا واقع می شود که ماهی از نول پرنده بلغزد و این اتفاق خیلی ساز و نادر است یکی از ذوقمندان شکار ماهی در باره استعداد این مرغ قصه میکند که بعد از گذشت تقریبا بیست و پنج دقیقه دو ماهی بزرگ را شکار کرد ولی هر دو ماهی گریخت .

بعضا اینطور هم اتفاق می افتد : که این مرغ دور در ساحل ایستاده میشود و مراقب ماهی می باشد و این دقایق ناامیدی اوست . این جانور دقیقه به دقیقه کرده خود را این سو و آن سو میچرخاند ولی گله ماهی ها دور و خیلی دور اند و در نزدیکی ها غذای ماهی وجود ندارد که به واسطه آن ماهی ها نزدیک شوند به مجردیکه تشنه انداخته شود فوراً به جای خود می ایستد مرغ ابتدا به تشنه می بیند بعد به جای ماهی متوجه می شود بعد تشنه را خیلی با احتیاط بانول خود از زمین می بردارد و در آب نزدیک ساحل میگذارد . ماهی عاده راهی

می شود . یکی از این مرغها در این اواخر بین تماشاگران باغ وحش شهرت خوبی پیدا کرد .

حرکات او خیلی دلچسپ است که هر بیننده را متوجه خود میسازد برای نمایش کافی است که یک دانه تشنه به غذای ماهی مالیده شود و پیش این پرنده انداخته شود .

وقوه قوه این تشنه را بانول از روی زمین می بردارد و بطرف آب روان میشود و با نزدیک شدنش به لب آب خواص و روشش او تغییر میکند خیلی با احتیاط می شود و رفتارش بطی میگردد . وقتی نزدیک آب رسید این مرغ می ایستد بانگاه های پراز حیرت و بحرانسی به آب می بیند و جای مطلوب را انتخاب میکند بعد از احتیاط فوق العاده دام خود را در میان آب میگذارد .

این مرغ مانند صیادان ماهی از دام خود را پنهان میکند و بجای خود بدون حرکت می ایستد او چشم خود را از تشنه تا زمانیکه تشنه نه جنبد دور نمی سازد اگر بعد از گذشتن یک فاصله زمان صید پیدا نشود مرغ بانول خود دام (تشنه) را از آب میگیرد و بجای دیگری که فکر میکند ماهی زیاد دارد میگذارد .



طبیعتی که این حیوانات بر آن خود دارند مهیا شده است . در حوض سر باز دلغین ها آب سازی میکنند و در میان کانال کانکرتی نهنگ بسی رحم شنا میکند .

در میان جزیره استوانه درختان انبوه گاوش اطراف جزیره جانوران بحری و پرنده های های بزرگ و مرغان آب باز میگردند . در آبهای منطقه ترویجی (مداری) جمع شده اند در میان

سافو

در حدود ۶۰۰ قبل المیلاد

سافو از بزرگترین شاعره های عهد قدیم بود. در مرثیه ای که از طرف افلاطون در مرگ او نوشته شده است، معنویت او تا درجه بیست و نهمین رب النوع زیبایی و دانشی بلند مرتبه تثبیت گردیده است.

سافو در جزیره لسوس بسر می برد و در آنسوی دریا که رود سیسلی متواری گردید جزیره شد و به سیسلی متواری گردید چندی بعد بار دیگر بدیار خود برگشت و بسلا فاصله درمستقیم گروهی از شاگردان و دوستان را برآورد و چون خوش گرد آورد و این همان دسته ایست که آنها جهت پرستش و فرودیت رب النوع عشق و زیبایی میان پرست.

این دسته مذهبی که در عین زمان صیغه شاعری و ربوبی نیز داشت، حتی دو صد سال بعد هم بانا آستایی مردم یونان مقابل بود. با وجودیکه کمیدی های آتیک، این اتحادیه زنان را در برخی از ابیات خویش بیاد تسخر میکردند معذرت جیره سافو بروقرار و صلوات خویش میافزود و در نزد دیگران بزرگتر میشد. توانایی او به سرودن اشعار مخصوصاً از آنچه سخن میگفت، او را ایقان سزاوارتر نشان میداد.

این شاعر و زیبا پرست که عشق مرد زیبایی بنام (فالون) برایش نامرغام الهام، تصدیق گرفت تا از فراز صخره ای بزرگ لویکاواک خود را بدون آواز بیافکند.

(گابریلا پارتسی) در آن مابست شهر اتریش، این پارچه را در یادها زیدی خویش بطوری تفصیل کرده است.

همانگونه ای که منش اشعار مذهبی آن زمان بودند او را محکوم نمود. بهمان نوع اشعار غنایی او سرعناسر لایبای قدیم را تحت نفوذ و سیطره خویش در آورد.

(هوران) برای تطبیح و میزان قصاید خود (میزان شعری سافو) را برگزید.

قصاید هوران، عبارت از قصاید بیست و یکه از مرثیه های اعصار ادبیات یونان گذشته و داخل اروپای آروزی گردید. تأثیر این قصاید بر اشعار شوالیه گری قرون وسطی و تا عصر جدید، عمیق و بی چون و چو بود. هرگاه پارچه های بوسیده اشعار تاریخی را که از یونانی ها رومی ها و مصری ها بدست آورده ایم در مقابل خویش قرار دهیم این قدر خواهیم



دانست که اشعار سافو، اعجاب انگیز و حیران کننده است. و این پارچه های اشعار نیز همه در واقع لغت های چگرو پارچه های قلب سیزان است که از اشعار متفکران برگزیده شده اند و معرف قدرت شاعران بزرگ میباشد. این گفته های لغز که در مستطای ظرافت و صنعت شعری بدید آورده شده اند، بدون تردید سخنان میباشد که از عجز يك انسان شاعر تر اوش نموده است. و این سخنان ساده، موثر و چون قدحی نیاب، سر تا پای بنمودنی است و از چیست طرز بیان مشبوع از ظرافت و ملاحظت میباشد. آنچه از این بحر بی پایان بدست سواصان ادب رسید، پارچه های اشعار است که تا دو هزار سال قدمت دارند و تا جا لبکه حدس زده میشود و در هر حال و در مقام قضاوت هر فکر از زیبا ترین آثار شعری بشر است.

مجله ژوندون در نظر دارد سر از همین شماره جیره ها و بیو گرافی بزرگترین زنان و مردان تاریخ را جهت استفاده شما خوانندگان عزیز تقدیم نماید.

ارسطو

۲۸۴ - ۳۳۲ قبل المیلاد

مسیحیان قرون وسطی او را ساحری جیره دست و بزرگ میخواندند ساحری که باد آتش و آب را تحت فرمان و اطاعت مطلق روح خویش در آورده بود.

در تصویر جهان نهی فلسفی او، تمام رشته های علوم باستانی مانند اجتماع ذرات نور در محراق عدیسه ای با هم گر آمده و متحد شده اند.

آثار و نوشته های او، بسان معدنی پرمایه و گنج شایگانی بود که حتی هزار و چند سال بعد مردم نتوانستند به محتویات آن دست یابند. تا آنگاه قصر باشکوه دانش مغرب زمین بر اساس تفکر و اندیشه حکمای هلنی، استوار گردیده بود ولی ارسطو اساس صحیح تبعیبات و تجسسات علمی را پی ریزی کرد که صد هاستال ارزنده و مدار اعتبار بود.

سرنوشت او را بمقامی رهبری کرد که از نگاه موقوف علمی و پایه دانش او کاملاً سزاوارش بود و آن مشهور شدن او بزرگترین آموزگار اسکندر مقدونی شد. اسکندر آنگاه هنوز تازه راه شباب را می پیمود.

ارسطو باعث آن شد تا این شاگرد جوان و قهرمان او با فرهنگ یونانی آشنا و پیرامون آن متجسس گردد.

هنگامیکه اسکندر به (سترون) فرود آمده و راه بیمایی خود را در تسخیر جهان آغاز کرد ارسطو طالس نیز بسوی آن رهسپار گردید. ارسطو در شهر یکه بیست سال متوالی با بجای پای افلاطون استاد بزرگ خویش گذاشته بود، دارا لعلومی را بنام لیسیموم (لیسه) بنیاد گذاشت و به تدریس در آن میان همت پرست و نظام علمی منحصر بخودش را در آن تدریس کرد. این سیستم تعلیمی ارسطو متکی بر تجاربی بود که در رد و ابطال

بقیه در صفحه ۶۰



ژوندون و مردم



در این تصویر، یک محله کارخانه را می بینیم.



دست های لایزال گسترده در این تصویر، در حال کار است.



کارش را تمام کرده و در این تصویر، در حال استراحت است.



پس از اصلاح قطعه ماشین دوباره آماده کار می شود.



بعضی ماشین را خودش اصلاح میکند.



خانه ای از مردمان بالا می رود.



درخت کار به لای و قطعه در این تصویر.

کارگری که بانیروی لطیف خود چندین تن وزن را در ظرف چند لحظه برقی آسازا اینجابه آنجا انتقال میدهد



وی روحانی که در اتمار هزار ساله ایار تمام عصری نفس احساس را در ناگهانی برای خودش سر پنا هست بشود این تمام همه روز در کر پس ساخته می ۳۰ متر ارتفاع را چندین مرتبه به بالا می شود.

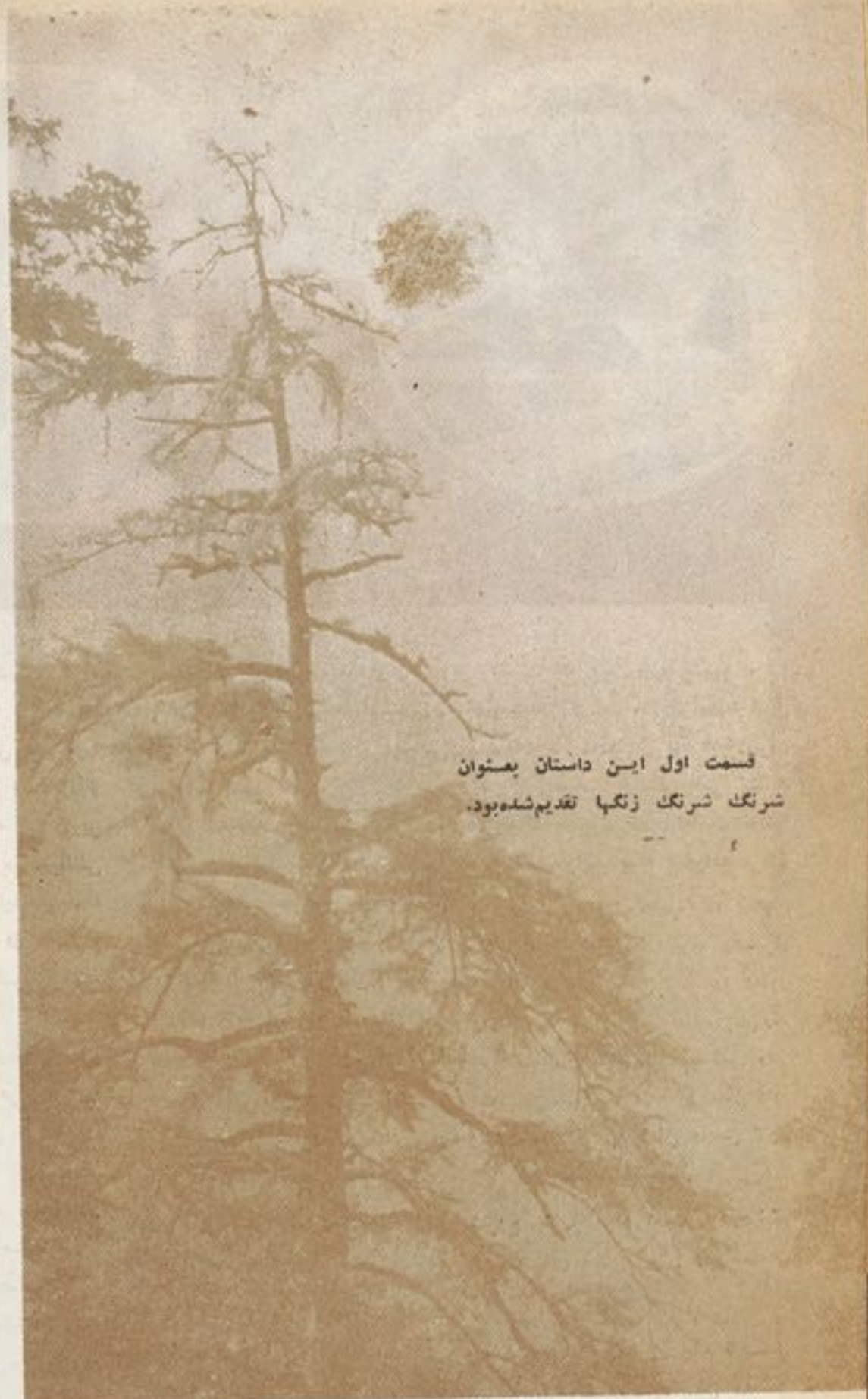
اگر اقل نظر خود را نسبت بگروه زن که نمی از جامعه ما می سازد و وسیع سازیم و حوزه تلاش های او را نیز گسترده نمائیم آتوت است که او این نجات را دارد. نشانه اش را زیر بار خدمت به جامعه اش به هموطنش و بالاخره به هموطنش خونخوار، سیرا پناه و با صبر و حوصله زیاد از انجم و فایده ای که بهوسیده می شود موففانه بیرون شود.

زن افغان در پهنای تاریخ به انواع و اشکال کار اجتماعی را مرتزکه او را موفف داده اند و شرایطش مساعد بوده شرکت کرده است.

او در مزرعه پایبای مرد افغان کار نموده در جنگها و لبرده ها مستحقا و با درغلب جبهه و کار زار دست داشته کار های ساده فزونی را متقبل گردیده است. خوب شگفت است، همزمان آورده است، لالین رفته است، روزه داری کرده است و در بهترین شرایط حیاتی باز هم از انجم کار های خالصه غافل نگانده است و هنگامی که شرایط را ساز کار دیده است در اداره بوده در کسری عابه اهلیت تمام تکیه زده است در معاف بین اعلی ظاهر شده و اما در پهلوی این همه مسوولیت های اجتماعی و فایده اش را به جیت مالد و بعسر کاهش فراموش نکرده است.

اگر در بعضی حالات و در برخی زمانه ها فعالیتش محدود هم بسوده این تصویر راه اولیاد راجع ساختن زیرا ... باید دید که در فاصله پانزده سال زن افغان اهلیت گرفتن مسوولیت های مختلف اجتماعی را بطوری نشان داده است. توانسته است با استفاده از شرایط و امکانات و با پیروی به مرحله تحول حیات اجتماعی بسوزان آید. به ه خاطر که چنین توفیقی را از راه خود نمی بیند.

در ارتفاعیکه وی لانه و کاشانه اش را بنا کرده و از همان ارتفاع همه امور را مراقبت می نماید. بیلت های بیسه وزن چندین تن را از یکجا به جای دیگر منتقل می نماید آنجا این لانه اهلیت و اقبال سرمای شدید و گرمای طاقت فرسای دارد. مگر این خانم با شکیات همه این موانع و مشکلات را نادیده گرفته و در بدل عشق بوظیفه و ایمان به نیرو و رسیدن به هدف از تمام لاشتم مبارزه میکند و هیچگاه نشدنی موانع را از راه خود نمی بیند.



قسمت اول این داستان بعنوان
شرنک شرنگ زنگها تقدیم شده بود.

آشوب جلوه‌ها

بخش دوم

از: سیوری زویاب



من، مادرم را ندیدم . رقاصه یی به فرزند ی گرفتیم .

- رقاصه شدم . و یک شب از تماشاگران بدم آمد . بیشتر از همیشه بدم آمد . آنشب گردن بدم گسست و مپره هایش باشان شد . من از میان آن تماشاگران ، آن آدمهای جلادار ، گریختم و به بیرون رفتم . در شهر .

هامی شنیدم . مثل صدای شیون بود . خیالم آمد که در لای صدای شیون شان کینه بود . یکبار همه شان زیر نظرم جان گرفتند . همه شان مثل مادرم بودند . لب‌های همه شان درنگ زده بود . دور چشمان شان دوشط سیاه نقاشی شده بود . موهایشان راها کرده بودند تا سر سینه هایشان . لب هایشان می خندیدند . در چشمانشان ترس بود . من آهسته آهسته ام را از گریبانم کشیدم باز خودم را دران دیدم . باز به آنان تگریستم . دیدم سخت شبیه آنان بودم . آینه را آرام در گریبانم گذاشتم خیالم آمد که همه شان دورم می‌رقصند . شرنگ شرنگ زنگهای شان بسیار بلند بود . رنگ هایشان برق مخصوص داشت . یکبار خیالم آمد که زنگ ها شکل زولانه را بخود گرفته اند . خیالم آمد که آنان با زولانه هامی رقصند . خیالم آمد که دورا دورشان آدمهای جلا دار نشسته اند و با چشمان نیمباز شان آنان را می‌نگرند . وحشت کردم . دویدم . روی سنگی نشستم . زنگ های پای خود را از نظر گذراندم . آنها برای من بسیار عزیز بود . مادرم آنها را بیایم بسته بود ، یکبار از آنها هم ترسیدم . خیالم آمد که زنگ هادر پایم زولانه شده اند . زود آنها را از پایم باز کردم . با همه قدرت دورشان انداختم ، بند های پایم می سوخت . به آنها خیره شدم . جای زنگ هازخم بود . بندهای پایم می سوخت . زخم شده بود . گوشت سرخی از زیر پوست بیرون زده بود . سوی شهر دویدم . آفتاب برآمده بود . روی شهر گرمی می‌پاشید . همه می پرپا بود ، خوب گوش گرفتیم ، خیالم آمد که

شهر لبریز از صدای شرنگ شرنگ زنگهاست نفس نفس می‌زدم . بندهای پایم می سوخت به شهر نظر دوختم . آدمهای خیابان بی چلا بودند . رنگ پوست شان هم رنگ خاک خایبان بود . لب هایشان خشک بود . دست هایشان ترک خورده بود . یکبار خیالم آمد که در پای همه آدم های روی خیابان زنگ است . خیالم آمد که این زنگ هارایکروز کسی به پایشان بسته ، شاید مادر هایشان . دویدم . رو بروی رهگذری ایستادم . لب‌های ترک خورده اش را رنگ مالیده بود . دستاش را در دستهایم گرفتم و گفتم :

- ببین ، تو هم میرقصی ؟

به من تگریست . چشم هایش خاکی رنگ بود . نگاهش را از من دزدید . هیچ پاسخ نگفت بزنگ های پایش اشاره کردم و گفتم :

- ببین ، ایشارا از پایت دور کن . زخم های پایم را نشانش دادم و افزودم :

- مثل من ... مثل من .

نگاهش خسته و شرم زده بود . مثل نگاه یک مرد مست . آرام خندید . خنده اش بنظم احمقانه آمد . بعد لب هایش روی هم خوابید . چشم هایش بزرگ شد راهش را گرفت و رفت رو بروی رهروی دیگر ایستادم دستش را گرفتم و گفتم :

- تو هم میرقصی ؟

با خشونت در من تگر یست . نگاهش خسته و شرم زده بوده مثل نگاه یک مرد مست . خیالم آمد که نگاهش برویم خشکید . خیالم آمد که او جان ندارد . در عین رقص بیجان شده . از او فرار کردم . در گوشه یی ایستادم . میخواستم

خیالم آمد که پیرمرد فریاد مرانی شنود .
 بیا د دیوار های دور آدم هافتام . خنده ام
 گرفت . دلای خنده ام گریه بود . صدای های
 های گریه پیرمرد با صدای گریه من در آمیخت .
 فریاد ((نی ، نی)) در آن دشت سوزان انعکاس
 عجیب داشت .
 پایان

بنشین ، من از راه دور آمده ام .
 گفتم :
 - چرا گریه میکنی ؟

نگاهم به سراپایش چرخید ، یکبار از
 وحشت درجا خشک شدم . دربندهای پسی
 خشکیده و پیرش زنگ هارا دیدم خیالم آمده که
 شرنگ شرنگ شانرا هم میشنوم . پیرمرد را
 رها کردم فریاد زدم .
 - نی ، نی ! ..

بسیار تیز می دویدم . ریگ ها پاهایم را
 می آزد . پیرمرد از نیال می دوید . من صدای
 زنگ های پایش را می شنیدم . من نعره
 می زدم :

- نی ، نی ! ..
 خیالم آمد که بندهای پایم هم با سو زش
 شان ((نی ، نی)) صدا میکنند . خیالم آمد که
 کدلم هم با ضرباتش ((نی ، نی)) تکرار میکند .

مردی افتادم که مادرم بارها افسانه اش را
 برایم گفته بود . مادرم میگفت :
 ((در دشت مردیست که هیچگاه نمی میرد .
 موهایش سپید است . ابروهایش سپید است .
 ریشش سپید است . به کمک همه کس در هر
 کجایم شناید . همه کس در زندگی یکبار به او
 بر می خورد ...)) خیالم آمد که او این بار به کمک
 من شتافته . میخواستم برایش بگویم که برود
 بشیر ، اما چهره اش بنظر من آشنا آمد . خوب
 بهش خیره شدم . یکبار آینه ام از گریبانم
 برون کردم . گاهی در آینه می دیدم و گاهی به مرد
 به خطوط چهره اش چشم دو ختم . خطوط
 چهره خودم را در آینه دیدم . این مقایسه در
 دلم غوغایی بر پا کرد . من سخت شبیه او بودم .
 با خود گفتم که شاید او پدرم باشد . او با
 تعجب بمن می نگریست . این شاید را باور
 کردم گفتمش :

آدم هارا خوبتر ببینم . یکبار دستهایم را در
 گوش هایم گرفتم . با وحشت در یافتیم که
 آدمهای بی جلایه روی خاکسی رنگ شان
 نقاشی کرده اند . ترک های رویشانرا بارنگ
 پوشانیده اند . کسی به پا هایشان ز سنگ
 بسته و آنها ندانسته می رقصند . از شش
 ترسیدم . هر چه تیز تر می دویدم ، زخم
 های پایم بیشتر می سوخت . از لای موهایم
 عرق روی پیشانی ام آرام می لولید . رو یسم
 داغ شده بود . دیگر از شش بسیار فاصله گرفتم
 بودم .

به قبرستان رسیدم . کنار سنگی استادم .
 سراسر قبرستان را از نظر گذراندم . سنگ
 های قبرها را آفتاب نیمروز به آدم های خشک
 شده شباهت پیدا کرده بود . یکبار نظرم به
 قبرهای جلادار افتاد . خیالم آمد که سنگ
 جلادار روی قبرم گوشت و استخوان مرده را در
 خود می فشرد .

سنگ های قبرهای جلا دار محکم و استوار
 بود . قبر های جلادار هیچ سنگ نداشت .
 خاک اندود بود .

باز به یاد آدمهای شش افتادم . به یاد زنگ
 هافتام . دندانها یم بهم خورد . وحشت
 سراپایم را فرا گرفت باز دویدم . راه های
 عجیب بود . خیالم آمد که به سرزمینی دیگر با
 گذاشته ام . سنگ ها پا هایم را بیشتر
 می آزد . اذ حال رفته بودم . میخواستم بخوابم .
 میخواستم کسی را داشته باشم که سرم را روی
 زانویش بگذارد و بخوابم . به یک خواب عمیق
 و طولانی نیاز داشتم . چهره مادرم زیر نظرم
 لرزید . آرام آرام همه اندامش زیر نظرم زنده
 شد . روی رنگ آمیزی شده اش ، گردن
 زیبایش ، موهایش ، گل تازه روی سینه اش
 کمر باریکش ، دامنش ، ساق پایش و زنگ پایش
 پیش چشمم درخشید ، ترسیدم .

صدای زنگ هارا شنیدم و دستهایم را در
 گوش هایم گرفتم و با خود گفتم :
 - نی ، نی !

دیروقت بود . می دویدم . آنجا هیچ آدم نبود
 هیچ دیوار نبود . تامل دیدم ، دشت بود . وبعد
 کناره آبی رنگ افق . مادرم را فراموش کردم .
 باز با خود گفتم :

ساکرگنی می بود . سرم را روی زانویش
 می گذاشتم . خستگی ام را دور می کردم . چه
 خوب میشد .
 در آنسوی دشت شبی لرزید . امید وار
 شدم . از دور آدمی را دیدم . قدم هایم را تیز
 تر کردم . شوق سراپایم را در پنجه اش می فشرد
 به آدم نزدیک میشدم . آخر سایه های ما روی
 ریگ های سوزان یکدیگر را در بر گرفت . من
 ایستادم . نگاهم را در چهره اش پاشیدم .
 مردی بلند قامت بود . استخوان هایش درشت
 میشود . موهایش سپید و دراز بود . ابروهایش
 سپید بود . چهره اش حالت عجیب داشت . زود
 زود مژه می زد . مرا می نگریست . منم خیره
 می دیدمش . خواستم راهم را کج کنم . اما به یاد



اونشست . من هم کنارش نشستم . سرم
 را روی زانویش گذاشتم . او انگشتان پیرش
 را در لای موهایم فرو کرد . موهایم را نوازش
 می کرد . نگاه من روی موهای سپیدش دو ر
 میزد . پیرمرد ساکت بود . من سکوت را شکستم
 و گفتم :
 - بین من دیگر بشیر نمی روم . از شرنگ
 شرنگ زنگها می ترسم . از زنگ ها هم می ترسم
 من فرار کرده ام . اینجا کجاست ؟
 پیرمرد پاسخم را نگفت . چشمانش حالت
 دیگری بخود گرفت . بزرگ و کوچک شد . عضلات
 رویش متشنج شد . یکبار های های گریست .
 من شانه هایش را گرفتم گوشت های شانه اش
 زیر دستم نرم و پیر آمد . تکانش دادم و

چهرات چهرات چهرات

روان شناسی جوانان

صفات خوب و جلب اعتماد



تشریک مساعی بادیگران و غیره صفاتی اند که بابکار بردن آن امکان زیاد موجود است که در نزد دیگران شخص دوست داشتنی و اجتماعی جلوه کند.

و برعکس صفاتی که موجب نفرت دیگران میشود عبارتند از: فقدان اعتماد، بحث کردن بیجا و بی مورد، لاف زدن و گزاف گویی کردن، مداخله نمودن بیجا در امور زندگی دیگران و غیره عوامل است که باعث دوری اشخاص میگردد.

برای اینکه خود را با محیط و اجتماع وفق و سازش دهیم لازم است ناز صفاتی که باعث نزدیکی مامی شود استفاده نموده و جلب اعتماد دیگران شرط اساسی و اول در قسمت روابط ما بادیگران است.

درین شکی نیست که انسان ذاتا اجتماعی بوده و میخواهد این صفت را همیشه داشته باشد. ولی بعضا دیده شده که ای بدون اینکه خواسته باشند، از مردم گریزان اند و یا برعکس آن. کسانی که به این مشکل گرفتار اند و چاره برای این کار نیافته اند تا میسر گوشه نشینی و انزوا را اختیار میکنند و کمتر تماس با مردم میگیرند.

اما هر انسان آرزو دارد که بادیگران همساز داشته باشد و البته این قدرت در وجود هر کس موجود است که خود را با صفاتی متصف سازد که مقبول خاطر دیگران باشد.

صفاتیکه موجب ارتباط مطلوب و خوش آیند بادیگران میشود عبارتند از: دوست داشتن دیگران مهربانی نسبت به دیگران، علاقه گرفتن به آن اموریکه دیگران بدان علاقمند اند.

نوشته : واحد (نستوه)

وظایف جوانان در قبال جمهوری

از آنجا بیکه بر قراری رژیم جمهوری دورنمای روشن و روزنه امید هارا در مقابل جوانان کشود.

معینا سوالی طرح میگردد (که درین مرحله خطیر و حساس تاریخی) چه وظایفی را جوانان در پیشرو دارند؟
شیانلی محمد داود رهبر ملی و بنیان گذار جمهوریت در بیانیه تاریخی خویش چنین فرمودند:

« ما مستشریم که وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان درین مرحله تاریخی عبارت از پایان بخشیدن به نابرابری های اجتماعی، فقر و عقب ماندگی که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ماست، تحکیم استقلال سیاسی و نبل به استقلال اقتصادی میباشد. »

لهدا عمده ترین و اساسی ترین وظایف جوانان ما، درین مرحله تاریخی عبارتند از: کوشیدن هرچه بیشتر بخاطر نبل به این هدف است.

پس وظیفه جوانان است که این مسوولیت هارا به عهده گرفته و در راه انجام آن از هیچگونه ایثار و خود گلری دریغ نکنند، زیرا نیروی جوان خستگی رانمی شناسد و با همین نیروی شکست ناپذیر و جویید

کاره لینا هنرمند ۱۹ ساله



آیا شما کلمه بخاری ساز را شنیده اید؟ اگر نه بصورت یقین تاکنون در آلمان فدرال زندگی نکرده اید. زیرا در آنجا هنوز بسیاری از خانه ها توسط بخاری دیواری گرم میشود. سوخت عمده این بخاری را ذغال سنگ می سازد و بسراه انداختن چنین بخاری ها کار طاقت فرسایی است.

کارولینای ۱۹ ساله از هامبورگ آلمان شغل سنگین را که خانواده اش یکونیم قرن به آن آشنایی دارند بر گزیده است. این کار شکفت انگیز برای یک دختر می باشد و علاقه فراوان به این شغل مصروف است.

چهرات

چهرات

چهرات

فرز ندر زمان خویشتن باشی

ای نو زاد کوچک و معصوم، ایکه آرام در میان گهواره نازباز وان مادرت خفته ئی.

اکنون که تو با تمکین و عطف و پستان مادر را با دستان ظریف و سپیدت بدست گرفته و ما یسه حیاتبخش زندگی، از آن مینوشی بیگمان روزی ازین چشمه نوش جدا خواهی شد، چه زود فرا خواهد رسید و تو پرنده آشیانه نشین، به همای بلنه پرواز مبدل خواهی شد، حال پرواز اندیشه ات بسوی پستان پر مهر مادرت، و فر دا مرغ فکرت سفینه امواج لایتناهی خواهد گشت.

ترا من بسان مر وارید قعر در یا های دست نخورده در صدف آغوشم جامیدارم تا اینکه روزی تو هم چو سیاره های شبتاب کوکب دامن معرفت باشی.

تو امروز گهر آغوش منی، اما فردا فردای نارسیده که آبتستن آرزو ها و خواسته های دیگر است تو فرزند بروند زمان خویشتن باش.

میرمن پر «معروف»



در جستجوی

دوست

مایل به مکاتبه با علاقمندان موسیقی و آواز احمدظاهر آدرس - محمد فرید معلم صنف هشتم لیسۀ نادریه .

میخواهم با علاقمندان کتاب مخصوصا کتابهای تاریخ مکاتبه نمایم.

آدرس - کنذ - عبدالجلیل معلم صنف یازدهم شیر خان .

اینجانب مایل به مکاتبه با کسانی که به جمع آوری تکت پستی علاقه دارند می باشم.

آدرس - لیسۀ حبیبیه - سید حبیب معلم صنف دهم .

من علاقمند هنر عکاسی ام و میخواهم درین راه معلومات بیشتر کسب کنم.

آدرس - محمدقادر معلم صنف دهم لیسۀ استقلال .

به موسیقی جاز علاقه دارم کسانی که با من هم عقیده و همچنین در این قسمت دسترس داشته باشند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند.

لیسۀ عایشه درانی - ساجده معلم صنف دهم .

مایلم درباره تاریخ قبل از اسلام معلومات تازه جمع آوری کنم. لطفا رایاری کنید.

آدرس - سید فاروق معلم صنف دهم لیسۀ نادریه .

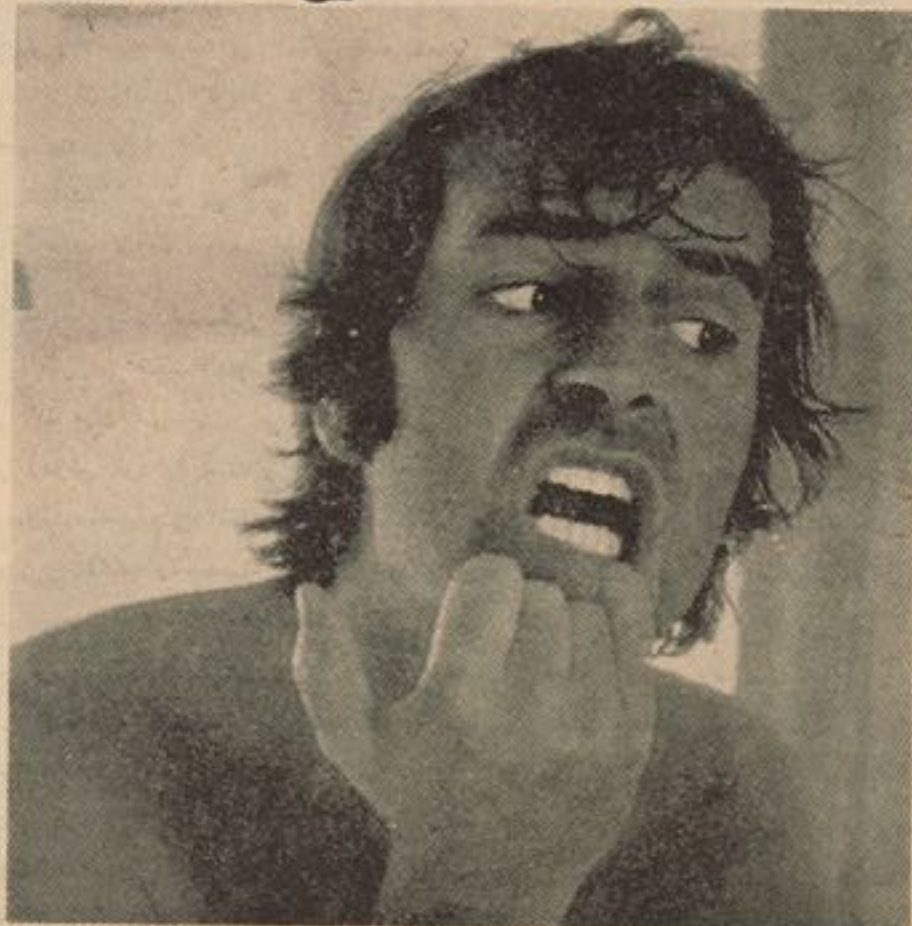
آرزو مند مکاتبه با خواهران خویش که در باره هنر آرت علاقمند باشند .

آدرس - لیسۀ ملالی - نجیبه معلم صنف نهم .

اینجانب علاقه به موسیقی هندو هنرپیشه های هند لطفا به این آدرس با من مکاتبه نماید

مطبعه دولتی شعبه لیتو تایپ لامل سخی (قربانی) آیریتس .

دندان و راز سلامتی انسان

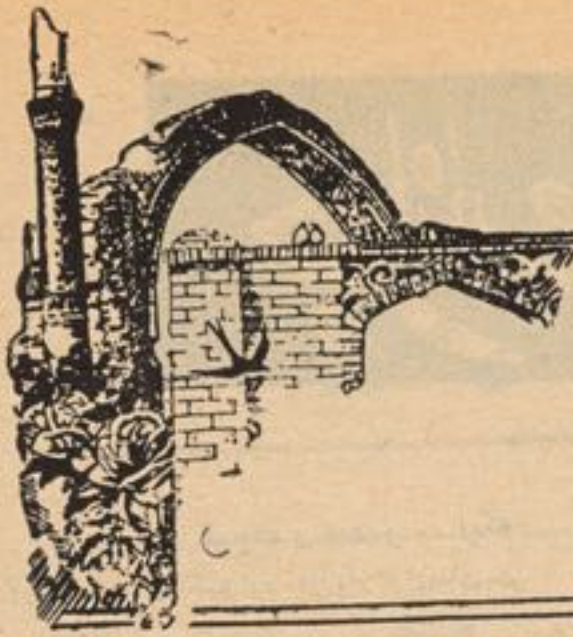


شاید تعجب کنید که سوء ها ضمه، خرابی و مریض های قلبی رابطه مستقیم با خرابی و فرسودگی دندانها دارد.

کم توجه بودن و غفلت ورزیدن در مورد باکی و نظافت دندان باعث میشود که انسان به این نوع مریضی ها دچار گردد.

بهترین راه علاج و تداوی قبل از اینکه به این نوع مریضی دچار گردیم شستن دندانها و پاک نگه داشتن آنست مخصوصا شستن و برس نمودن دندانها بعد از هر صرف غذا قابل تذکر است .

شستن دندانها با نمک مخصوص دندان و کریم هایی که دارای مواد مخصوصی طبی است و بدین سبب تپیه شده است نهایت مفید است زیرا پاک نگه داشتن دندان از یکطرف باعث نجات شما از مریضی ها است از جانبی هم ضامن سلامتی و صحت و طول عمر شما محسوب میگردد.



از آنسوی قرقها و سالها

علیشیر نوایی

تا اینجا داستان

خبر بازگشت علیشیر نوایی بهرات و انتصاب او به ریاست دولت چون حاد نه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقریر را بغال نیک می‌گیرند و چشم امید بسوی او می‌دوزند. چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکستی که از حسین بایقرا می‌خورد، موفق میشود دوائر خیانت برخی از سرکردگان و بیگها شهر هرات را اشغال نماید و بر مسند قدرت تکیه زند.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سرانجام شامگاهی مخفیانه بر هرات هجوم میرد و بیاری نوایی، قدرت از دست رفته را دوباره بدست می‌آورد.

دوستان همان سال به اساس فرمانی، علیشیر نوایی بوظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد. این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی‌انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و كافة مردم خراسان قرار میگیرد.

در یکی از روزها که خدیجه بیگم برای اشتراک در یک محفل عروسی بیرون میرود، دختران سرای دور هم گرامه مجلس گرم موسیقی و سرود برپا میدارند. این حرکت آنان خشم و غیظ سر کرده بردگان سرای را برمی‌انگیزد.

خدیجه بیگم به زنان سر شناس سخنان لطف آمیز چندی به شیوه مهمان نوازی ابراز داشت و آنگاه بسوی مکان متوجه شده و شب بخیر گویند با بزرگواری طرف دروازه گام بر داشت. خدمتگزارانی که دسته دسته شمعیهای قروزان را در صحن حویلی در هوا بر داشته بودند، دو طرف بانوی سرای را احاطه کردند.

کنیزکان و مهمانان با شور و هیله او را تا خوابگاه مشایعت نموده پراکنده شدند... در خوابگاه، دختران لباسهای خدیجه بیگم را در آورده، لباس خواب در پورش کردند و همینکه بر بالین پرفتوحه نمود، دلدار پلادر رنگ به مالش دادن با هایش پرداخت.

خدیجه بیگم دستور داد:

- فعلا پس است، حالا بروید، دولت بخت تو اینجا بمان!

دختران بی آنکه رو بگردانند همانطور عقب رفته بدروازه نزدیک شدند و تعظیم کنان بیرون رفتند.

دولت بخت پاشاره بانو، دروازه و کلکین ها را بسته، نزدیک وی نشست. خدیجه بیگم در حالیکه چشم به سقف خانه دوخته بود پرسید:

- آیا مطلب تازه‌ای شنیده‌ای؟
- قلب حضرت خاقان را یکی از زنان صورتی تازه وارد اسیر خود ساخته است. میگویند که هر روز با وی می‌گذرانند...
خدیجه بیگم سر خود را بر داشته با جدیت پرسید:

- از کجا شنیدی؟
- از خانه خانزاده بیگم...
خدیجه بیگم آهی کشیده گفت:
- از بخت خاقان زیبا رویان در خراسان بی شمارند، چه میتوان کرد؟
خوب، آیا در آنجا راجع بمن چیزی نمی‌گفتند؟

- بر شما اعتراض کردند که گویا برخی لذت دستور هارا از خود ساخته‌اید...
خدیجه بیگم لب گزید و با احساس ترس گفت:

اثر هم.ت. آبی بیگ

- روشنتر حرف بزن، نام کدام دستور ما را بزبان رانده، گویانم با آنها چه کاری انجام داده‌ام؟
نتوانستم خوب بی ببرم، کاملاً زیر زبان حرف می‌زدند...

خدیجه بیگم خشمگین شد:

- مگر من همیشه بتو توصیه نکرده‌ام که هر گاه میان دشمنان باشی، تغافل بکن، اما فکر دهوش خود را جمعدار...
دولت بخت مثل آنکه آب گردیده باشد، سرزیر افکنده و سلسله دستمال خود را دور داده خاموش نشست. خدیجه بیگم باز هم سر بر بالین نهاد.

- خاقان امشب را در کجا خواهد گذرانید؟

- در خانه «پاپا آغاچه»...
خدیجه بیگم خندید.

- این را درست حدس زده‌ای! اکنون برو

ترجمه: ع.ع

تا من قدری آرام بگیرم، تو نباید بخوابی امشب وظایفی داری، هر لحظه‌ای که من بخوام باید اینجا حاضر باشی!

فصل دوازدهم

«بنفشه باغ» در روستایی سبزه‌های شسته غوطه ور است. بادهایی که از جانب هندوکش می‌وزند، نفس‌کشان از فراز ولایت هرات می‌گذرند و صغیر زنان در میان سروزارها میدوند. هر طرف، گل موج می‌زند، گلهبای بنفشه بازنکهای دقیق و نگاه‌های مخمور خود، چشم‌ها را نوعی سحر آمیز می‌بخشد. گلهبای پیچیک که بر تنه درختان تاب‌خورده‌اند در هوای روشن و صاف، پسان یاغنده‌های برف می‌درخشند. به امتداد خیابان‌هایی که در میان درختان انبوه چنار ناپدید می‌گردند و نوارهایی از کبل سبز و خرم بر دو طرف آنها میدود، گلهبای سوسن شکفته‌اند.

نوایی در میان باغ تنها می‌گشت. او کمی

احساس خستگی میکرد. امروز هم مانند روزهای دیگر مراجعین را یکایک پذیرفته و تساهل از کار فراغت یافته بود.

علماء شعراء اهل منصب، دهقانان، طالبان تنگدست، مسافران، سربازان، هر یک بخاطر استمداد، حل مشکل یا لااقل بر ای روحیه گرفتن و یا اظهار درددل و تخلیه صدر مراجعت نموده بودند.

شاعر، قدم زنان در خیابان «نیمه سایه» و نیمه روشن» که بازی شکفت انگیز سایه و آفتاب در آن، مناظر شاعرانه‌ای پدید آورده بود، به سخن وسیع باغ بیرون آمد. در اینجا باغبان مشهور - حاجی درویش، مصروف غرس نهال‌های شفتالو و آلوی هرات بود...

- مانده نباشید، مولانا درویش را حاجی درویش بدون آنکه از کار دست بردارد پاسخ داد:

- اسلام، جناب بفر مایید!
- حال شان چطور است؟
- الحمدلله، در سایه دولت شما هیچگونه تشویشی در دل نداریم.

شاعر که کاروازانهم بیشتر مهارت در کار رادوست میداشت، یادقت و تأمل به کار فعالیت حاجی درویش - این پیر مرد طریف کوچک اندام، سریع‌الحرکه در یش دراز - چشم دوخت. پیوندهایی را که او زده بود، یکایک از نظر گذرانید. هر چند مشوره و نظر‌هایی بخاطرش رسید، اما به نسبت اینکه با خصلت باغبان خوب آشنایی داشت، جرات نکرد آنها را در میان نهاد و فقط در دل خود خندید. حاجی درویش شخص بغایت معتقد بخود، سرکش و کج بحث بود و با فکر و پندار هیچکس هماهنگی نشان نمیداد.

زهانی هنگامیکه این باغبان در باغ و فغانیه نوایی کار می‌کرده، جامی بعضاً آنجامی آمده و در باره اینکه باید نهالها در کجا و چطور غرس شوند نظر خود را اظهار میداشته است. اما حاجی درویش هیچیک از سخنان شاعر و مرشد بزرگ رانسی پذیرفته و باوی پرخاش می‌نموده است. نوایی این واقعه را با شور و شمس شنیده و خودجانی نیز آنرا با خنده و شوخ طبعی در بسا موارد حکایت نموده است.

و بوی توصیه نمود تا علم موسیقی را به نحو دقیق و عمیق فراگیرد. حیدر چاهه های جدید خود را زیر خواند .
 نخلهای شوخ عاشقانه او مورد قبول نوایی قرار گرفت ، اما بوی خاطر نشان ساخت کیه برای رسیدن بمقام شاعر بزرگ باید دانش ناتمام

وجود دارند حرف زده اما بدون آنکه بخواهد با حیدر وارد مناقشه گردد. کتابها را بر داشته از آنجا رفت . نوایی موضوع دعوت سلطانعلی را به هرات برای احوالی ساخت و درباره استعداد خطاطی سلطانعلی و همچنان در باره استاد وی - از هراتی معلومات جالبی داد و بعد از مشغولیت های حیدر معلومات خواست

کوی حاجی درویش می برد که نوایی برای سخن گفتن جرات نمیکند. لذا خودش در سخن راباز کرد. بر طبق عادت با سخنان پریده - بریده بیوند هاراجا بجا کرد بعدا مثل اینکه او را فراموش کرده باشد، بکار خود متبصک شد.

نوایی برگشت و بالای فرش ابریشمی که روی صفا نزدیک گلزار گسترده شده بود. نشست. حلقه های طلایی نور خورشید که از خلال شاخه های درختان می افتاد ، روی فرش میرقصید. گلبرگهای شکوفه های سیب و نازک بالای فرش و چین حریر شاعر، آرام. آرام پسان پارچه های سفید برف فرو میریختند . طاوسهای باغ دهبای رنگارنگ خود را مانند باد بزن هموار نموده، آرام و منور راه میرفتند .

درین موقع صاحب دارا (۱) بایک بغل کتاب پیدا شد. این خدمتگذار بسیار متواضع فروتن و با معرفت که دستار بزرگ خود را پسا پس اعتنایی پسر پیچیده بود کتابها را با نهایت احتیاط پیشروی نوایی گذاشت . اینها عبارت از آثار کوچک و بزرگ دایره موضوعات گوناگونی بودند که توسط بهترین خطاطان استمناع گردیده بودند . چون شاعر از محتوای کتابها اطلاع کافی داشت، لذت به شکل آنها توجه میدول داشت و بعد از آنکه زیبایی و پختگی مفاهای چرمی را از نظر گذرانید، آهسته آنها را ورق زده، خط کتاب، خطوط روشن طلایی و تصاویر کتابها را تماشا کرد. هر صفحه نظیر گلستانی چشمها را فروغ می بخشید . برخی از کتابها را تصاویر رنگه فسونکار بهزاد زینت داده بود. نوایی با علاقمندی و حرارت درباره هنر بهزاد سخن گفت . صاحب دارا نیز سرشار از احساسات محبت خویش را نسبت باین رسام جوان ابراز داشت .

درست در همین لحظه حیدر از میان گلزارها پدیدار شد. این نوجوان پسر مامای متوقفا نوایی بود. شاعر نسبت بوی مانند پسر خود توجه داشت . حیدر که لباسهای ابریشمی گرانبهاریا بایی پروایی دربر نموده و چشمان مستش بیتابانه میدرخشید، مانند هر وقت دیگر باشاعر محترمانه اما بدون تکلف احوالپرسی کرد و سوسا زده کتابها را از نظر گذرانید. نوایی خنده کنان به نوجوان صاف دل و آزاده طبیعت نگاه کرد و پرسید :

- درباره اینها چه نظرداری ؟

حیدر کتابها را روی هم گذاشته به صاحب دارا سپرد و بعد از لمح ای تفکر جواب داد :
 - خانه بهزاد پسر چیزی جان می دهد . هنر او اعجاز انگیز است، اما کار خطاطانی که این آثار را کتابت نموده اند، عاری از نقصان نیست .

(۱) یکی از خدمتگذاران مقرب علیشیر نوایی جوانی شاعر و با معرفت بود .





جریان آپریشن در شعبه ریواسیون مربوط به مؤسسه تحقیقاتی و خدماتی امبولانس دوشهر مسکو که در واقع یکی از کلینیک های تاریخی محسوب میگردد بیه اینجا نمایش داده شده است - قرار معلوم روزانه پنجاه آپریشن در همجو یک مرکز خاتمه می پذیرد.

بقیه صفحه ۳۹



اولگا دوباره می خندد - نامبرده بعد از انجام یک آپریشن شادمان دیده میشود دکتر معالج مشارالیه اولیک کروپوتین می باشد.

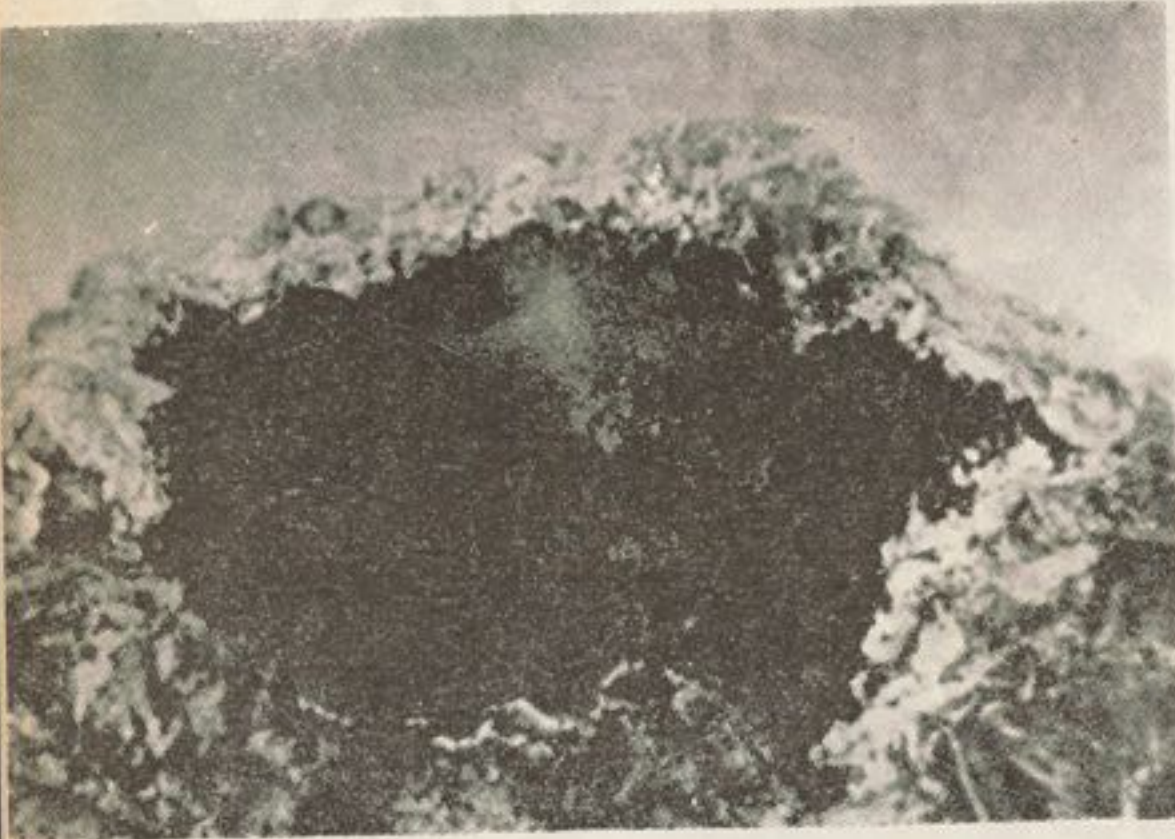


ختم آپریشن

نای
ولاد
شد
وازی
نیر
زمین
قایم
دوره
مذکر
تن
بیم
ده
درخ
رسمی
من
تاریخ
طبیعی
مواجه
بار
شکر
در
موند
است
معدن
از بحر
تا
دهانه
در بار
دو نفر
پا پیکو

شکل
سبز
ش

آتشفشانها و عواقب ...



دهن يك آتشفشان خاموش شده با كوره آتشان.

ناگهان دیوار پهلوی کوه ترکیده گاز، آتش و لایه مانند را کتی بسوی شهر پر تپاب شد که در ظرف چند ثانیه ۲۶ هزار نفر سوخته و از بین رفتند و هیچکس از آن جان بسلا مت نبرد جز یکنفر سیاه پوست که آنهم در زیر زمینی محبوس بود و حتی افراد کشتی ها و فایق هاییکه در نزدیک بحر در حال شنا بودند در میان امواج آب از بین رفتند بعد از حادثه مذکور مونت پلی محل خالی و در حدود مایون تن مکعب سنگها و صخره ها مانند خمیری بهم چسبیده شده بودند که روزانه بمقصد و ده متر سنگ و لایه بالای هم ریخته تا آنکه درختم آتشفشان ارتفاع آن به ۳۷۵ متر رسید.

آتشفشان شناسی امروزه با زهم برو ح امپیر و کلی اولین انسا نیکه (آتش بازی زمین) و تایید و یک نظریه علمی داده بود متکی است متسفانه بعدا نظریه فیلسوف مذکور تعقیب نگردید. آتش فشان مد هش شهر اتنه واقع ایتالیا آنقدر مد هش بود که

مشهور ترین و لکانو برج عصری ها رون تازیف تصمیم گرفته که بداند چرا آتشفشان طبیعت زیبا را چنین مجذوب کرده و بخطر ت امواجه میسازد و فاجعه ناگواری را برای بشر باز می آورد و بالاخره موجب بر بادی توده ای میگردد.

در حقیقت تازیف چنین عقیده دارد که موضوع آتشفشان خیلی مهمتر و با ارزشتر است نسبت به غلتیدن يك معدن با لای معدن چیان و یا از بین رفتن ماهیگیران دورتر از بحر و یا حوادثی از این قبیل.

تازیف شخصا بیش از صد مرتبه در قعر دهانه آتش فشان داخل و بمطالعه و تحقیقات درباره آتشفشان پرداخته است در ۱۹۳۸ دونفر از متخصصین جیالو جسی شور وی پایکوف و ایوانوف بعد از انفجار و فوران یکی



منظره از آتشفشان خاموش شده که مانند سطح کوره معلوم میشود.



بعد از آتشفشان معروف ویزو و یوس که هزاران نفر در زیر لایه طو ریکه در فوتو مشاهده میشود جان سپردند و هیچگو نراه نجات وجود نداشت.



نمونه ای آتشفشان های جاپان که شکل زمین را تغییر داده و چشمه دارای آب سبز سلفر دار بوجود آورد.

به تحقیقات خویش پرداخته بود. بالاخره درین اواخر نظریه همبو لا تعقیب و رویکار گردید که آتشفشان فعالیت های اجزای داخلی زمین بود و ایما در داخل زمین در حال فعالیت و حرکت است.

خاموش شدن دود و آتش صرف چیلی مذکور پیداشده و متباقی از وی اثری نبود. در اوایل قرن ۱۹ استیشن دایمی تحقیقاتی آتشفشان در اتنا نصب گردید یعنی جای که اولین سیمو گراف قبل از نیم قرن در آنجا و حرکت است.

شب و روز شهر مذکور طعمه حریق بوده و دود غلیظی فضا را کاملا پوشانیده بود و شب و روز در میان دود و آتش با حیات خویش بازی میکرد. میگوید در یکی از روز های بعد از

بقیه صفحه ۱۹

دکتور اکرم عثمان

مأمول در داستانهایم ، اغلب گوش به گپ های هر صنف و طبقه بی داده ام تا بدانم که يك كاسب شهری، يك روستایی، يك محصل، يك مامور اداره ، چه کلماتی را هنگام گپ زدن استخدام می کنند .

شما در قصه هایتان به فورم و تکنیک ، چگونگی قالب گیری طرح در ساختمان قصه و آنچه که در این قالب باید ریخته شود که میتوان آنرا محتوی گفت به کدام یسک ارزش بیشتری قایلند ؟

آدمها، چگونه میباشد، از این رو با تمام اعتقادی که به آینده روشن دارم، جرات نمیکنم که رو یداد قصه را که انسان فردا بایستی بنویسد، بنویسم . نکته دیگر اینکه زبان گفتگو های آدمهای قصه هایم زبان اصلی طبقه بافشری است که کرکتر مورد نظر بدان متعلق است و برای رعایت این

به تعبیر دیگر هر چند که در تمام قصه هایم به افق های نوینی نظر دارم، مع الوصف رایعین این افق های روشن را تا جایی یاری میکنم که يك آدم معمولی در زمان ماتوان پویایی و سفر را دارد. من تاحال از مرزهای زمان موجود به زمان فردا نگذاشته ام که بدانم موبه موزندگی آینده

«قتل عاشقانه»

اثر: نیدرا تیر

ترجمه: س. باریک

زمان: حاضر

محل وقوع حادثه: کینگز بر و مگ (امریکا)

یادداشت

ماری و لیامز بعد از سالها انتظار

از دواج کرده بود و زندگی خوشی را

سپری میکرد... میتوان گفت شوهر

ایده آلی داشت... ولی بعد... آیا

وظیفه شوهرش که قبل از تقاعد

رئیس کمیون قتل و جرح و آمر

شعبه جنایی بود، میتوانست علتی

باشد برای شوربختی آینده اش...

کرد، عمارت را ترک گفت. و همین قسم پسر
مویم (لوتر)...

وقتی ماری درخواست درباره پسر عمویش
(لوتر) صرف بزند، خاطره سلاحهای نارنجی که
وی مشغول جمع آوری آن بوده، مانند آتش
بجانش دوید، و لی شوهرش بامانتت گفت:

خوب، فهمیدم عزیزم، دیگران نیز درین
عمارت زیسته اند. صرف میخواستم همین را
بفهمم.

متعاقبا دوباره باناق انبار زیر سقف آهن
پوش بالا شد، پس از لحظه ای از زینته چوبین
فرود آمد، دوش گرفت و ساعتی بعد، و قفسی
نوتهای درسی را برای لکچر در یونیورسسته
آمده ساخت، اظهار نمود که شاید دیر تر
ببازرگ بر گردد، زیرا میخواهد در کتا بخانه
مگزینی شهر نگاهی به کلکسیون روزنامه ها
ببندازد.

ماری پرسید:

میخواهی در اطراف قتل اکوستین جاسون
مطالعه کنی؟

سلی درست است عزیزم.

بعد از آن همسر محبوب خود را بعسو ان
وداع نوشتند و از منزل خارج شد. ماری بعد
لحظه ای درنگ در دهلیز، بانوک پنجه های پا
خود را بدر رسانید و دید که همسر متفکرش
باقصمپایی که میرسانید خیلی متکی بخود است
از عمارت دور میشود. ماری دقایق طولانی
همانجا ایستاد، بطوریکه گویی وداع شوهر
را با کتوف اطفال مودبانه دانسته، خوف داشت
از اینکه ممکن است وی بر گردد و اعمال او را
پنهایی زیر نظر گیرد... دقایقی بعد، در را
از عقب بست و آهسته پله های زیننه چوبی
را بموید، باناق انبار رفت.

این اتاق باوسعت قابل ملاحظه ای که
داشت، در حقیقت انبار اشیای خرد و ریزه
و مخزن وسایل کهنه و اثتیک بود. اثا گه
قدیمی، کتابهای رنگ رفته، لامپهایی که پایه
های آن خمیده و سایه بان آن شکسته، رادیوی
کهنه با دیزاین قدیم که نخستین بار پدرش
خریده بود، صندوق مخصوص ملا حان که
متعلق به نیکه ماری بود، مردیکه در دوره خودش
از ناخداانک مشهور بود... همچنان الماری
هایی که در آن انواع لباسهای قدیمی آویزان
بود، مجموع دارایی این اتاق را تشکیل
میداد.

منظرة انبار و اشیای قدیمی اتاق همیشه
ماری را بوجد می آورد، ولی اینبار در بین
آن اشیای اثتیک چیزی بود که میتوانست
زندگی مسعود او را، حیات آرام و فرحتبار
او را ویران کند.

آن کهنه بجان چه بود که دشمن خطر ناک
ماری بشمار میرفت؟ کجا بود آن شی نامیمون
که لذت میکرد این زن سرشار از لسطف و
عیرانی و عاطفه، مرتکب قتل شده است؟ کدام
یک از اشیای این مخزن خاطره ها، بشوهرش

این سوال را خلق کرده بود که قاتل اکوستین
جاسون چه کسی میتواند باشد؟ آن افشاگر
خמוש کجا بود؟

نگاه جستجوی گرماری روی انبار کهنه ها
پاشیده شد و در متافهمید که چه چیزی را
شوهرش کشف کرده است: بالاپوش!

ماری در آن شب سرد بیک بالا پوش کهنه
پناه برده بود و دزست هنگامیکه اکوستین
جاسون را بقتل رسانید، این بالاپوش بتنش
بود. بعد از آن حادثه سه مگین، دیگر از آن
بالاپوش استفاده نکرد.

ولی آن بالاپوش که چیزی را ثابت نمیسازد.
بالاپوش بی زبان که بعد از مرور چندین سال
نمیتواند شاهد حادثه ناگوار گذشته ها
باشد...

دفعتا بیاد مطلبی افتاد که تمام وجودش را
بلرزه در آورد: تکت تیاتر بانمبر لو ژوتاریخ
نمایش، در جیب راست بالاپوش گنه اشته
شده بود...

آنگاه همه چیز بو ضاحت بخاطرش رسید:
در روزنامه هاییکه فردای روز قتل منتشر
گردید، بصراحت نوشته شده بود که هرگاه
این حقیقت روشن شود که در شب حادثه چه
کسی در کنار مقتول نشسته بود، قاتل بغوریت
بدست می آید و معامحل میشود.

ماری که دیگر نتوانست روی پا ها بایستد،
بمشکل خود را بین نیمکت رنگ و رورفته
قدیمی افکند و آواز گوشخراش فنر های زنک
زده بلند شد.

دقایقی که بنظرش خیلی طولانی بود،
بر نیمکت خاک آلود نشسته، قدرت حرکت
و تصمیم رانداشت. بعد مانند یک موجود
ببمار از جابر خاسته، الماری را کشود و بالا
پوش کهنه خود را بیرون کشیده، آنرا طوری
بخود فشار داد، گویی میخواست بدن سرما
زده خود را به آن گرم سازد. سپس بایک
حرکت جنون آمیز، بالا پوش را بزعمین
افکند...

ایکاش میتواندست بمرود!

ایکاش شوهرش را هرگز نفیشناخت!

شوهرش مرد غیر قابل نفوذ، یک انسان
واقعی و محقق طراز اول حوادث جنایی بود.
اگر تاهنوز باوقیعت امری نبوده بود، یقینا
در قدمهای بعدی ماجرا را روشن میساخت

وی پولیس مجری بود که در کشف جرا یم
قدرت عجیبی داشت. در حلقه کارآگاهان شهر
گفته میشد که این مرد دارای نیروی خارق العاده
است و یقینا از حس ششم قدرتمندی برخوردار
میباشد. وی اگر جنایتی را کشف کند، هیچ

ملاحظه ای نمی اندیشد و نزدیکترین کسان
خود را نیز غلو نمیکند. از طرف دیگر احساس
وظیفه شناسی طوری در وی تقویه یافته که اگر
مساله ای را تحت بررسی قرار دهد، تا بانجام
تلخ یا شیرین آن نرسد، دنباله آنرا هانمیکند...

ماجرای قتل اگوستین جاسون نیز همین انجام
را خواهد داشت .

ماری عنوان درشت روزنامه هارا همین حالا
در برابر خود میدید:

((رئیس سابق کمیسیون جنایی باقاتلسی
ازدواج کرده است ا)) ویا: ((پولیس جنایی
سابقه داری که راز قتل زنش را فاش کرد ا))
ویا: «کار آگاهی که همسر محبوب خود را بجرم
قتل بدادگاه کشانید ا))...

ماری میدانست شوهرش چگونه نیست که
بحکم محبت و عشق سوزان، گناه همسرش را
بیوشاند... آری «اینرا به یقین میدانست .

اساساً بیکیه این مرد جسور در طول زندگی
به آن وفادار بوده است، معتقداتی که این
پولیس مجرب همیشه به آن ایمان داشته است،
اورا قهرا و اجبارا وادار میساخت ، زنش
را بدست قانون بسپارد ... و در آن صورت زندگی
خودش نیز مفهوم خود را ازدست میدهد. بعد
از آن بکدام آرزو زنده خواهد بود ؟ مردیکه
به همسرش آنهمه عشق دارد، بر وجود او چگونه
خواهد زیست ؟ وی دیگر بمسائل جنایی
توجهی نخواهد کرد، دیگر حوادث لاینحل
برای وی ارزش تحلیل را از کف خواهد داد،
حیات فامیلی وی پاشان و نظام زندگیش مختل
خواهد شد ...

ایکاش مرگ وی (ماری) موجب رفع پرابلم
های بعدی میشد. آنهم ناممکن بود. شوهرش
(تام ویلیامز) ریشه جنایت را با ترس و بی
نیکیشید و بر ملا میساخت . این خودش
رسوایی بود، رسوایی که لکه خود را بر دامن
حیات بعدی «تام» نیز بوضاحت میکشید.
ماری بافکار عمیقی فرورفت . افکار مضمحل
کننده ای که از قدرت برداشت یکنفر فروتنی
سنگین تر بود. نتیجه افکار تب آلود و یبدو
منطق انگاز داشت : نخست، آنچه که باری از
منتهای نفرت و انزجار انجام یافته بود،
میتوانست از اثر عشق و محبت نیز واقع
شود... و دیگر اینکه اگر تنها یگانه را می
برای فرار باقی مانده باشد، میباید قهرا
آنرا رابر گزید.

امانه، شاید اصلا باین بن بست نرسد.
شاید معجزه ای پدید آید. شاید استحکام
خانواده و نظم فامیلی وی که آنهمه مسعود
بنایافته بود، باین زودی فرو نریزد. شاید
همه چیز با هماهنگی و لیباتی که تا اینروز ادامه
داشت، همچنان پیش برود . نخست بایستی
چنان وانمود سازد که گویی اصلا چیزی
واقع نشده است، او باید اتاقها را چون همیشه
تنظیم کند، غذای دلخواه «تام» را بیزد
و خودش راتحاد امکان آرایش کند... و باین
صورت تام ویلیامز موقع برگشت، خود را در
اتمو سفر مست کننده و فضای فرحت فزایی
گم کند.

ماری آماده کار شد : اتاقها را تمییز کرد،
شاخهای گل سیب را از باغچه منزل جمع
کرده، در اتاقها تقسیم نمود، میزنان را بسفا

وسلیقه ممتاز آراست . قاشقهاییکه برق میزد
روی میزچیده، بعد بمطبخ رفت تا غذای دلخواه
شوهر را بیزد : سستک ، نخود تازه سبز، سس
کچالوی بریان ... و در اخیر هم کیک
سیب .

هنگامیکه غذا هنوز روی اجاق بود، از
فرصت کوتاهی استفاده کرده، بسرعت دو ش
گرفت. متعاقبا لباس زردگونه ایرا که پیش از
همه مورد علاقه «تام» بود، بپوشید، بسروری
خودعطر مست کننده ای پاشیده ، گوشواره
هایی را که باری تام برایش هدیه کرده بود،
بگوش کرد...

وقتی تام بخانه برگشت، خیلی خسته و
ناتوان بنظر میرسید ، اما در شعاع زیبای خیره
کننده ماری، بآن دلپذیر و لباس زرد
جذاب ، خود را استوار نموده ، با محبت تمام
اورا بسوی خود کشید و لبانش را بگر مسی
بوسید .

این زن و شوهر خوشبخت بندرت از مشروبات
الکولی استفاده مینمودند ، ولی درین روزماری
بوتل ویسکی را روی میز گذاشته بود...

غذا بیشتر از روزهای دیگر مطبوع و برای
تام لذتبخش بود. ماری رو بسوی شوهر
متفکرش نشسته ، منتظر یک حادثه بود.

ولی حادثه ظهور نکرد. ماری متیقن شد
که تا هنوز شوهرش کاملاً مطمئن نیست که
در مقابلش قاتلی نهشته است، اما باین هم
اطمینان داشت که د بیری نخواهد گذشت
شوهرش حقایق را کشف خواهد کرد .

وقتی تام ویلیامز دومین پارچه کیک پر-

مزه سیب را بدهن گذاشت، به ماری روشن
شد که دیگر فرصتها بپایان رسیده است .
تام پیاله قهوه را ازدست ماری گرفته، گفت:

- ماری، تو امروز صبح نگفتی که ماجرای
اگوستین جاسون را با خطر تداری ؟
لطفا در صفحه ۲۷ دنبال شود.





چگونه خود را گول

می زنیم

مود قبول واقع شود و بدین طریق بسیاری از اشخاص اشکالات را بی اساس و بی ارزش تلقی نموده و خود را راضی می سازد و گاه اوقات ممکن است منبع چنین اقدامی نو میدی شدیدی باشد.

اما باید بدانیم هرگاه خود فریفتن یا فریب دادن به درجه شدید برسد گریز از آن آسان نبوده و این را یقین داشته باشیم که خود را فریب دادن یا گول زدن وسیله رضایت بخش و یاراه رسیدن به هدف و یارهایسی از کشمکش های ذهنی نیست و بهتر آنست که اشکالات را اعتراف کنیم و برای اقدامات خود نقشه روشن و موثر طرح نماییم.

و هنگامی از او پرسیده میشود که چرا سوگند رانگسته است چنین استدلال میکند که دوست بسیار صمیمی او سگرت با او تعارف کرد و رد کردن آن دوزخ آداب اجتماعی است البته ممکن است همه این دلایل بار کردنی و هنگامی از او پرسیده میشود که چرا سوگند رانگسته است چنین استدلال میکند که دوست بسیار صمیمی او سگرت با او تعارف کرد و رد کردن آن دوزخ آداب اجتماعی است البته ممکن است همه این دلایل بار کردنی

اگر بصورت دقیق خود را مطالعه نما نسیم همیشه هدف ، غرایز محرمیت ها و قوای درونی و بطور کلی عقده های ماعالی و پستندیده نیست که غالباً این هدف هانه تنها مورد انتقاد و ناراضیاتی خود ما قرار میگیرد بلکه از هر حیث مخالف با میل و هدف جامعه است و به همین جهت معمولاً از داشتن چنین هدفی احساس شرم و ناراحتی می کنیم و این ناراحتی از همه اولتر ذهن ما رانج میدهد .

وسيله ايکه برای جلوگیری از این ناراحتی و اعتراف هدف های ناپسند شخصی خود پیش به کار می بریم طریق عقلانی کردن یا عقلانی جلوه دادن است . عقلانی کردن را میتوان (استتار ذهنی) نام نهاد بدین معنی که ما هدفهای نامطلوب را طوری وانمود می کنیم که به نظر خود ما و سایرین از هر حیث رضایت بخش می آید مثلاً شخصی ما را به انجام کاری دعوت کند ما برای رد کردن این کار کسالت و بیایک مصروفیت یا بهانه دیگری می آوریم و اگر علت حقیقی آنرا جستجو کنیم فهمیده میتوانیم که یا خودش را دوست نداریم و یا انجام کار که به ما سپرده شده از اجرای آن لذت نمی بریم و غیره و غیره .

خوب هر روز همواره وبی شمار خود را گول میزنیم اما محرکهای اساسی را درین مورد افشا نمی کنیم زیرا این هدفها چندان مطلوب نیست جامعه و مردم هم به نظر خوبی آنها را تلقی نمیکنند و به همین علت عقب علی می گردیم که به نظر اجتماع مطلوب تر باشد. مایبوسته در صدد آنیم خود را بهتر از آنچه هستیم جلوه دهیم و هرگز حاضر نیستیم خود پرستی و سایر نواقص خود را اعتراف نمائیم بدین طریق ما همیشه سعی می کنیم بر حسب ظاهر خود را با اصل جامعه تطابق دهیم و از زشتی ها احتراز جوئیم درین طریق اجتماع می گردن و خوب جلوه دادن افکار خود روزی در مقابل محکمه افکار عمومی غالباً بصورت خود را گول زدن یا فریب دادن در آئیم اما باید بدانیم هنگامیکه اشخاص طوری عادت میکنند که توجه به افکار و کردار خود میکنند و نمی تواند محرک های حقیقی و اساسی خود را تشخیص دهد باید بداند که درین راه افراط کرده اند و تعادل ذهنی آنها بر مبنای متزلزلی استوار است مثلاً شخصی که حادثه جالب توجه را برای اشخاص بی شمار نقل میکند متدرجاً به مرحله میرسد که خودش مطمئن نیست آیا جزئیات حادثه اصلی را گفته یا خیر؟ که درین جا هدف های اصلی را فراموش می کند و چنین می پندارد که خیلی بیش از آنچه تصور میکند فرد خوب اجتماع است و بدین طریق بیش از پیش نواقص روحی خود را نادیده میگیرد . خود را گول زدن یا خود را فریفتن در جات مختلف دارد . مردی را بیاد می آوریم که هر روز سوگند یاد میکند که دیگر لب به سگرت نخواهد زد اما هنوز هم به کشیدن سگرت ادامه می دهد



ملکه های زیبایی جهان

امسال برای مسابقات زیبایی و انتخاب دوشیزگان وجه يك تعداد زیادی از زیبارویان دول مختلف گیتی موضوع کاندیدای خویش را به هیئت های حکم اعلام داشته بودند که در نتیجه بعد از غور و بررسی بتعداد ده دوشیزه از ده کشور ذیل بترتیب برگزیده شدند . از چپ بر راست نشسته دوشیزگان زیبای کشور های افریقای جنوبی، هالند، بلژیک، آیالات متحده امریکا . ایستاده: دوشیزگان زیبای کشور های فرانسه، زیلاند جد ید، استرالیا، انگلستان و هند .

ورزش

تمرینات ادامه دارد



یکی از اعضای خورد سالان سکی باز

تمرینات تیم سکی بازان درجوهی ارغندی دوام دارد. این تیم که مشتمل بر یکمده از سکی بازان معارف و یکمده خوردسالان میباشد به روزهای معینه به تمرین می پردازند . اعضای تیم سکی بروز های شنبه سه شنبه و جمعه به چوکی ارغندی تحت رهنمایی مربیان سکی معارف تمرین میکنند .

یک منبع ریاست بدنی وزارت معارف گفت: بعد از انجام یک سلسله تمرینات ، مسابقات هم صورت میگیرد که بعدا بهترین سکی بازان انتخاب و لقب قهرمانی به آنها داده میشود .

برای سکی بازان یک سلسله تسهیلات هم آماده شده و یک لغت یا آسانسور هم برای سکی بازان بالای بلندی های کوه آماده شده است .



یکی از سکی بازان در بحیره سیاه

ترجمه : ع (غیور)

تورنمنت زمستانی سکی بازان در ساحل بحیره



دوشیزه در حال سکی زدن در چوکی ارغندی

همه ساله با ورود موسم سرما و شروع برف بازی های متواتر در سواحل بحیره سیاه واقع در حصص شمالی شهر وازنا مسابقات بزرگ و جالب سکی به اشتراك سکی بازان کشورهای حوزه بالقان دایر میگردد که اینک امسال نیز از تاریخ اول برج جنوری الی بیستم برج مذکور تورنمنت زمستانی سکی بازان بین تیم های ورزشی بلغاریا، چکوسلوواکیا، شوروی، آلمان شرقی و پولند صورت گرفت که در آن تیم های سکی بازان اتحاد شوروی، بلغاریا و چکوسلوواکیا بدرجه های اول، دوم و سوم قرار گرفتند .

مسابقات زمستانی سکی بازان و نتایج آن در طول تورنمنت ذریعه فرستنده های تلویزیون و رادیویی به سایر حصص حوزه بالقان ریلی است .

در مسابقات سکی بازان کشور های حوزه بالقان چندتن از نمایندگان ورزشی دول اروپای غربی نیز اشتراك ورزیده بودند .

هیات های حکم بیک تن از سکی بازان شهر وازنا که سال گذشته نیز در مسابقات سکی حایز جایزه گردیده بود یک مدال ورزشی داده شده طوری که در تازه ترین راپور ورزشی فدراسیون سکی بازان تذکار رفته قرار است دوره دوم تورنمنت مسابقات سکی در اواسط برج فبروری در یکی از سواحل بوهیما واقع در حصص شمالی چکوسواکیا به اشتراك ورزشکاران بیش از دوازده کشور حوزه بالقان انجام گردد. یکی از شرکت های تلویزیونی فرانسه حاضر گردیده تا کلیه جریان مسابقات تورنمنت زمستانی سکی بازان را بصورت مستقیم به سایر دول اروپای غربی ریلی و پرودکاست نماید .

ورزش

تیم باسکتبال لیسه غازي قهرمان شد



رئیس تربیه بدنی حنیکه یکی از قهرمانان را کپ قهرمانی میدهد.

در تورنمنت آزاد کلب اباسین، که سلسله مسابقات یازده تیم رادبرداشت، تیم باسکتبال لیسه غازي قهرمان شناخته شد و تیم کلوب مسکری مقام دوم و تیم الف کلب اباسین مقام سوم را حایز گردیدند.

سلسله این مسابقات در تالار ورزشی پولی تخنیک آغاز یافته بود و به سیستم سه باخت ناک اوت در یکدوره اخیرا خاتمه پذیرفت.

برای تماشاى این مسابقه فرماندان حر بی پوهنتون و روسای پولی تخنیک و المپیک و عده زیادی از ورزش دوستان اشتراک ورزیده بودند.

در ختم مسابقات، سه کپ بزرگ برای سه تیم که مقامات اول، دوم و سوم را حایز شدند و بیست و شش کپ برای بهترین بازیکن ها

که توسط یک هیات درجریان بازی انتخاب گردیده اند تقدیرنامه، سمبول های المپیک و یک سلسله مدالها و تحایفی به ورزشکاران منسوبین پولی تخنیک و ریاست المپیک و اشخاصی که در ساختمان اسکور بورد سهم داشتند توزیع گردید.

همچنین دو بیروق سپورتی به عنوان خاطرء به روسای پولی تخنیک و المپیک که از طرف کلب اباسین تهیه شده بود توسط رئیس آن کلب به آنها توزیع گردید.

همچنین تقدیر نامه و سمبول المپیک از طرف ریاست المپیک به رئیس و منشی کلب اباسین توزیع شد.

دنباله شماره گذشته

سیر تدریجی تینس

و به همین ترتیب تینس روز بروز انکشاف می کند اصلاحات زادی در بازی تینس بیان آمده و هواداران زیادی کسب می کند.

اولین تورنمنت تینس بطور رسمی و به منظور انتخاب قهرمان در سال ۱۸۷۷ در انگلستان بر گزار شد که بنا م تورنمنت (ویمبلدون) معروف است که تقریبا به شکل امروزی تینس بود، درین مسابقه (اسپنسر کور) امریکایی قهرمان شناخته شد، درین تورنمنت صرف (۲۰) نفر اشتراک کرده بود.

تینس در سال ۱۸۸۱ به طور رسمی به امریکا سرایت کرده و به اساس قانون انگلیسی آن رواج یافته و در سال (۱۹۱۴) تورنمنت بزرگ تینس به امریکا بوجود آمده که هفت کشور در آن سهم داشتند.

یکی از سال های دیگری که در انکشاف تینس بسیار مهم است و میتوان از آن نام برد سال (۱۹۲۶) است که تینس به شکل حرفه ای درآمد و مردمان زیادی بطرف این بازی روی آورد و اهمیت آن در جهان ورزش بیش از پیش زیاد گردید.

واز تورنمنت دیگر مشهور تینس میتوان از تورنمنت (داویس کپ) که در سال (۱۹۰۰) در امریکا برگزار شد و تورنمنت های (وسپمن کپ) و (درایزکپ) نیز از تورنمنت های ارزشمند تینس بشمار میرود و از تورنمنت های جد ید تینس میتوان از تورنمنت (آریانا کپ) در سال (۱۳۵۰) در تهران برگزار و تورنمنت که در سال ۱۹۷۳ در فرانسه برگزار نام برد و در المپیک آسیایی تهران نیز مسابقات تینس صورت گرفت.

و امروز نظر اهمیت که تینس در جهان کسب نموده انجمن جهانی تینس وجود دارد که در برگزار ساختن مسابقات و بهتر شدن آن بذل مساعی می کند و کشور هاییکه در تینس معروف اینها فرانسه رامیتوان کشور بی رقیب تینس گفت اگر چه قهرمان فعلی تینس جهانی اهل فرانسه نیست اما بازم رواج و تکتیک تینس در فرانسه بیش از کشوری علاقمندان و پلیرانی زیادی دارد.

بفهم دوم میتوان استرالیا را بحساب آورد زیرا در کشور استرالیا نیز تینس حتی به اکادمی های ورزشی آن کشور تدریس میگردد و در بهبود آن مساعی زیادی را بخرج میدهد.

ممالک انگلستان و امریکارا نظریه فوق العادگی که درین رشته دارند همیشه در جهان ورزش استثنایی دانسته اند اینها ممالکی اند که سالانه درآوردی بالغ بر صد ملیون دالر تنها از راه فروش وسایل تینس داشته و خود مصارف هنگفتی را در راه ترویج آن قبولدار شده و نظارت فدراسیون بین المللی تینس را هم اینها بعهده دارند.

از همان آوان پیدایش تینس به این بازی که توسط انگلیسها به آنجا آورده شد آشنایی پیدا کردند و امروز هندیکگی از ممالکی است که تینس در آن تقریبا عمومیت تام دارد و در تورنمنت های تینس همیشه قهرمانان هندی موفق بود.

در سال های اخیر روسیه نیز بی توجه به تینس نبوده و خصوصا در طول پنجسال اخیر ورزشکاران زیادی روسی بطرف تینس روی آورده اند.

اتمام

عکس جالب اسپورتی

این عکس جالب را یکی از عکاسان ورزشی فرانسه در اتنای مسابقه فوتبال برداشته است و زخمی شدن گل کیپر رادر حالت نشان میدهد که اعضای تیمش وی را کمک مینمایند.



مصاحبه با پهلوان محمد اصغر - جعفری ترینر تیم پهلوانی لیسه امانی

در این شماره چهره ورزشی که ترینر تیم پهلوانی لیسه امانی میباشد ضمن مصاحبه معرفی میشود.

پهلوان اصغر از پنجسال به اینطرف پهلوانی میکند و اکنون در وزن ۵۶ کیلو گرام در کلاس سوم پهلوانی میکند. وی شاگرد پهلوان ابراهیم میباشد و تحت نظر او پهلوانی کرده است. پهلوان اصغر که به تربیه تیم پهلوانی لیسه امانی مشغول است، یک عکاس ورزیده نیز است و تشویق و توجه ریاست المپیک و ادرب تربیه پهلوانان و سایر ورزشکاران ستود.

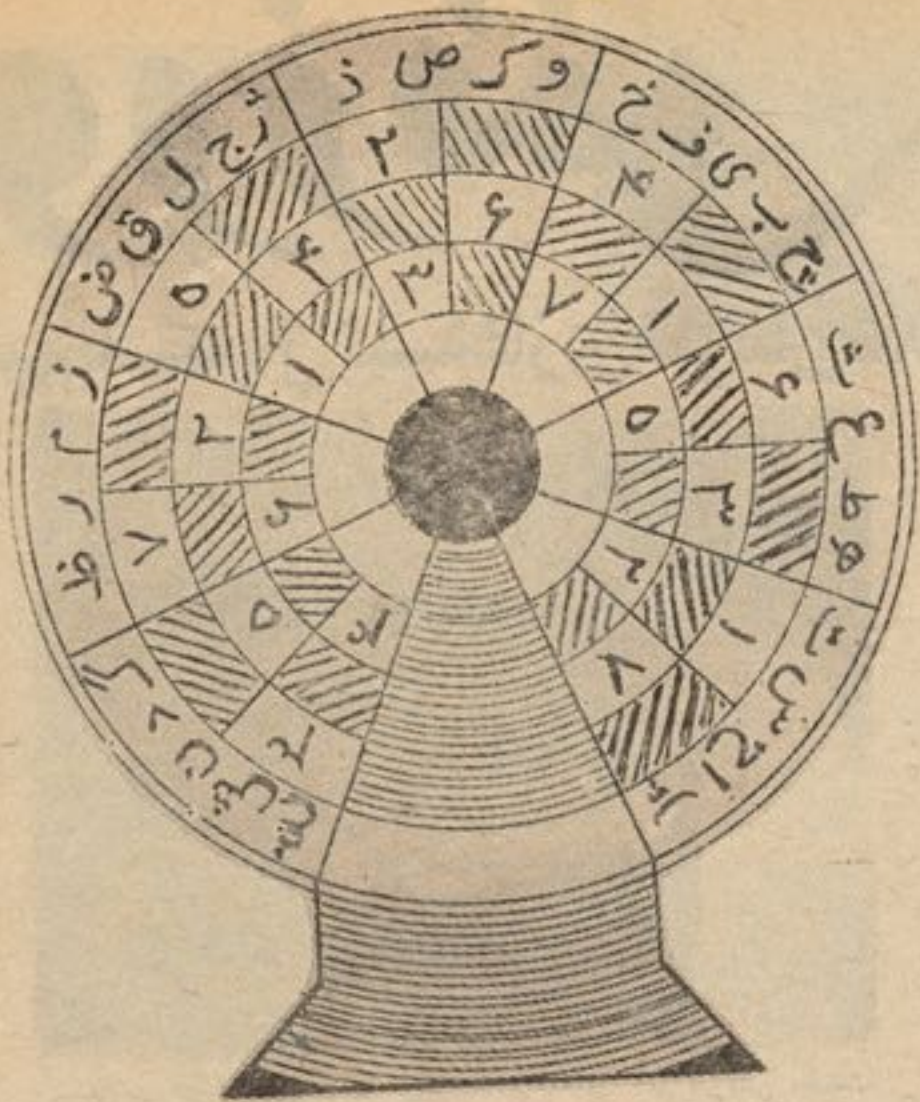
وی آرزو دارد تا در مسابقات بین المللی اشتراک نماید.



پهلوان اصغر

من ترجیح میدهم...؟!

فال حافظ



ترتیب از: ص، بهشام

خوانندگان گرامی!

دو روز هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا بیست و نهم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلا روز یکشنبه حرف چهارم سه عددی که مهم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس دیده می شود عدد (۷) را اختیار نموده اید.

بقیه صفحه ۱۵

قصه های از غصه ها

بودم که حیات جدیدم حتماً شکل دیگری خواهد گرفت و تحول در زندگی تیره و تارم مرا از سایه گرخت و افسردگی غمها که از یک نواختی آن خسته و بمرگ راضی شده بودم نجات خواهد داد.

وقتی به خانه شوهر رفتم ته تنها زندگیم خوبتر نشد و تغییر شکل نداد بلکه گنگ تر و خشک تر از سابق مسیری بدبختی هارا در برابرم عریض تر و طولانی تر ساخت.

شوهرم مرد تند مزاج و عصبی، بهانه گیری و بهانه طلب بود بدون موضوع و علتی بهانه تراشیدن و به کوچکترین حرکتی انتقاد کردن، برایش عادت شده بود.

احساس میکردم که دیواری بین من و اوست که با بهانه گیری های شوهرم هر لحظه بر ضخامت آن افزوده می شود و بلندی آن لحظه به لحظه بیشتر میگردد و در نتیجه روز بروز فاصله بین من و او زیاد میشود. به سر سختی میخواستم که این فاصله از بین برود. تا این که زمانی چشم باز کردم دیدم چند

یافتم. ولی کماکان به تئاتر همچنان علاقه دارم و سال یکبار در نمایشات تئاتر، حصه میگیرم. اومی گوید:

تحصیلات هنری ندارم، کدام فاکولته هنری را خوانده ام، فقط پشتکار و تجربه ام، باعث موفقیت های من شده است.

پرسش دیگرم از وحدت این است: به نظرت قلم خوب، چگونه قلمی باید باشد؟ میگوید:

قلم خوب و بد را مردم با پسند تشخیص میدهند، به عقیده من هر قلمی که با استقبال مردم روبرو شود قلم خوب است. اومیگوید:

من در افغانستان جوانان با استعدادی را در رشته سینما شناختم، عبدالله شادان و سیما شادان نیز در این رشته استعداد خوبی دارند، و از همین سبب از آنها دعوت کردم تا به ایران بیایند و در قلمهای مشترک حصه بگیرند و نتیجه اش برای سینمای ایران و هم برای سینمای افغانستان بسیار خوب خواهد بود.

وحدت، هنرمند خوب را، اینطور تعریف میکند: من آن هنرمند را خوب میدانم و موفق که غیر از شعور سینمایی، از نظر اخلاقی هم برای جامعه سرمشق باشد.

به اومیگویم: در هر فرصت زن تازه ای میگیری، آیا ازدواج کرده ای؟ ایستاد به شدت می خندد، بعد میگوید:

بلی، غیر از ازدواج در هر قلم، یکبار هم بایک دختر ازدواج کرده ام، یکبار در خارج قلم و بطور واقعی و برای همیشه ازدواج کرده ام و دیگر هم ازدواج نخواهم کرد.

به شوخی می افزاید: البته تعداد زن های من در قلم ها، به پنجاه تا میرسد. میگوید:

سکس در سینمای ایران رونق بیشتری یافته و حتی در همین قلم خود نیز، از سکس به عنوان یک وسیله جلب توجه تماشاچیان استفاده شده است، نظرت درین مورد چیست؟ میگوید:

سکس امروز در دنیا مطرح شده است، چنانچه قلم های سکسی با هنرمندان گمنامی چنان استقبال میشوند، که قلم های هنرمندان معروف جهان چنین استقبال نمی کردند. از وحدت بخاطر این گفت و شنود تشکر میکنم و دستش را می فشارم، لبخندی بر لبانش نقش می بندد و میگوید:

من با خاطرات خوشی از هنر دوستی مردم شمابه کشورم برمیگردم.

وحدت، بیایه جاییش را بر میدارد، کسی از آترامی نوشد، بعد میگوید:

من نخست قلم را به بلخی را دیدم، این قلم با وجود کمبود وسایل تکنیک، بازم قلم خوبی ساخته شده و حتی من تصور نمی کردم که در شرایط موجود، چنین قلمی در افغانستان ساخته شود. اما وقتی قلم «روزهای دشوار» را دیدم، قلم دیدم، متوجه شدم که این قلم قابل تقدیر بوده و «روزهای دشوار» را میتوان همبایه قلم های خوب و باارزش جهان بشمار آورد.

من، لطیفی را در دایرکت این قلم موفقی میدانم و از همین رو امیدوارم در آینده قلم مشترکی با او تهیه شود.

وحدت در برابر پرسش دیگرم، میگوید: بازار قلم های افغانی در ایران، شامل پروگرام ما است و با ساختن قلم های مشترک ایرانی و افغانی که سوازی سال آینده آغاز خواهد شد، خود بخود، قلم های افغانستان در بازار های سینمای ایران راه می یابد.

وحدت، در قلم هایش، همیشه نقش های کمیک را بازی میکند، از او علت اینسکارش را می پرسیم، میگوید:

من روحیه چنین کرکترهایی را خوب می شناسم، از طرف دیگر، ترجیح میدهم تا مردم را خوب بخندانم تا بگریانم و متأسراً بسازم، امروز مردم با زندگی ماشینی که دارند، قلم های کمیدی را بیشتر و راحت تر قبول میکنند...

اوسکوت میکند و من سوال دیگری را مطرح می سازم: خودت در پهلوی هنر پیشگی، تهیه کننده و دایرکتور هم هستی، علت موفقیت قلم هایت چیست؟ میگوید:

من مجموعاً در ۲۱ قلم اشتراک کردم که از آن جمله «۲۶» قلم آنرا خودم تهیه کردم و کارگردان آن بوده ام، همچنان درین ۲۶ قلم نیز حصه داشته ام، علت اینکه بیشتر قلم هایم مورد توجه قرار میگیرد، این است که من داستان قلم را از زبان مردم و از زبان خانواده ها انتخاب می کنم و از همین لحاظ است که مردم و خانواده ها، آترامی پسندند...

وحدت درباره راه یافتنش در دنیای هنر، میگوید:

من از کودکی به هنر علاقه داشتم، هنوز بزرگوچگی بودم که به سینما میرفتم و وقتی قلم تمام میشد، با عجله به پشت پرده سینما می دویدم تا ببینم هنرپیشگان به کدام بروند... در شانزده سالگی وارد تئاتر شدم و در حالیکه دروقفه های نمایش تئاتر، کتاب می گرفتم و درس می خواندم، به کارم ادامه میدادم، بعدها وقتی سینمای ایران جان گرفت به سینما راه

تا خورد و گو چك اطرافم را پر کرده و شوهرم با همان شیوه با همان گنگو رفتار مبهش را این خورد و کوچك را میدید و من با آن همه تلاشی که برای از بین بردن این دیوار، میکردم به فکر آینده ای آن ها بودم...

خواهر عزیز! زامه ای تا آنرا گرفتم و خواندم بهتر است که گذشته هارا فراموش کنید و دیگر بفکر آن نباشید.

شما هم میتوا نید حیات جاویدانی برای تان بسازید از اطفالیکه ذکر کردید صادقانه پرستاری کنید و آنطوریکه جامعه به آنان نیاز دارد ایشان را پرورش دهید اگر اینان در راه سلیم و نیکو پرورش داده و موافق شرایط عصر و زمان تربیتشان کردید آنوقت ملتت می شوید که انتقام را از گذشته و نا ملامت آن گرفته اید اما در مورد رفتار شوهر تان باید بگویم که هیچ علت بدون معلول و هیچ معلول بدون علت نیست و شما اگر دلقانه اطراف تانرا نظر اندازی کنید بدون شک به فاصله بین من و او زیاد میشود. به سر سختی میخواستم که این فاصله از بین برود.

تا این که زمانی چشم باز کردم دیدم چند

قال حافظ

۱- حافظا گرمند از بخت بلندت باشد
 صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی
 ۲- من که از یاقوت و لعل اشک دارم کنجها
 کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
 ۳- صلاح ماهمه دام ره است و من زین بحث

شش

نیم ز شاهد و ساقی به هیچ باب خجل
 ۴- از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
 از دوستان جانی مشکل توان بریدن
 ۵- نامم ز کار خانه عشاق محو باد

گر جز محبت تو بود شغل دیگر م
 ۶- دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
 مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
 ۷- حکم مستوری و مستی همه برخاست است
 کس ندانست که آخر به چه حالت برود

۱- بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان :
 که سعد و نجس ز تاثیر زهره و زحل است
 ۲- عتقا شکار کس نشود دام باز چسبن
 کانچا همیشه باد بدست است دام را
 ۳- گناه اگر چه نبود اختیارها حافظ

پا

تو در طریق ادب گوش و گو گناه من است
 ۴- ساقی می بده و غم مغرور از دشمن و دوست
 که به کام دل ما آن بشد و این آمد
 ۵- سعی نا کرده درین راه بجایی نرسی

مزد اگر می طلبی طاعت استاد بیسر
 ۶- یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
 دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
 ۷- توشع انجمنی یگژیان و یگدل شو
 خیال و کوشش پروانه بین و خندان باش

۱- فردا که پیشگاه حقیقت شود بدید
 شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 ۲- حافظ جواب لطف ز نظم تو می چکد
 حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
 ۳- بدم گفتمی و خرسندم عفاک الله نگو گفتمی

دو

جواب تلخ میزید لب لعل شکر خارا
 ۴- غرضم سجد و میخانه ام وصال شماس
 جز این خیال ندادم خدا گواه من است
 ۵- اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده اند

کسی به حسن و ملاححت به یار ماترند
 ۶- چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
 که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
 ۷- تا بدممور یاد این خانه کز خاک درش
 هرنفس با بوی رحمت میوزد باد بدم

۱- ای دل به هرزه دانش و عمرت بیاد رفت
 صد مایه داشتی و نکردی کفا پتسی
 ۲- ناصحم گفت که جز غم چه هنر دار عشق
 برو، ای خواجه عاقل، هنری بهتر ازین ؟
 ۳- در گوشه امید جو نظارگان ماه

سه

چشم طلب بر آن خم ابرو نهاد ایتم
 ۴- گوش کن پندای پسر و زبیر دنیا غم مغور
 گفتمت چون در حدیثی مگر توانی داشت هوش
 ۵- در خرجه جواتش زدی ای عارف سالک

جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش
 ۶- ز گوی میکند برگشته ام ز راه خطا
 مراد گر ز کرم باره صواب انداز
 ۷- زلف چون عنبر خاش که بیوید، عیبها
 ای دل خام طمع این سخن از یاد بیسر

۱- ترا که حسن خدا داده است و حجله بخت
 چه حاجت است که مشاطه ات بیاراید
 ۲- سیر سپهر و دور قهر را چه اختیار
 در گرد شند بر حسب اختیار دوست
 ۳- به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر

چهار

دام و دانه نگیرند مرغ دانا را
 ۴- من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق
 چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست
 ۵- ظل مینود خم زلف تو ام بر سر باد

کاندین سایه قرار دل شیدا باشد
 ۶- از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان
 باشد کز آن میانه یکی کار گر شود
 ۷- میوس جز لب ساقی و جام می حافظ
 که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

۱- امروز که بازاریت بر جوش خریدار است
 در یاب و بنه کنجی از مایه نیکو یسی
 ۲- سلطان غم هر آنچه تواند بگو بکن
 من برده ام به باده فروشان پناه از او
 ۳- بهای نیم گوشه هزار جان طلبند

پنج

نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین
 ۴- غنچه گو تنگدل از کار فروسته مباش
 کز دم صبح بلند یابی و انفس نسیم
 ۵- چشم من ز غم و غم ز غم ز غم ز غم ز غم

که به تباری دلفرو ز است و طرف لاله زاری خوش
 ۶- غم حبیب نهان به ز گفتگوی و قییب
 که نیست سینه ارباب گینه محرم راز
 ۷- گر مساعد شوم دایره جرخ کسود
 هم بدست آورش باز به برگردم

۱- بند حکیم بعضی صواب است و عین خیر
 فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید
 ۲- دعای جان تو ورد زبان مشتاقان
 همیشه تا که بود متصل مساو صباح
 ۳- تبار مغربان سبب ذکر جمیل است

جمع

جانا مگر این قاعده در سر ما نیست ؟
 ۴- هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 ۵- هر چه هست از قلمت ناسازی اندام ما

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
 ۶- گره بیاد مژن گسرجه بر مراد وزد
 که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
 ۷- عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی
 نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

و به
و این
قدر
عما
دین
کر
نق
یاف
مادر
می
نوز
می
و
خا
می
ندا
رفت
می
لبا
شو
بود
را
شا
کر
نک
وغ
و
س
ها
ق
می
می
نو
چ
ا
ار
خ
ب
ب
ر
ب
ب

تقریباً بیست ساله بودم که دوباره بخانه قدیمی مان که نزدیک کاللو مروری قرار داشت باز گشتم می دانستم که کسی مرا بخاطر نمی آورد زیرا زمانیکه آنجا را ترک نمودم جز کودکی بیش نبودم و آنهم در همسایگی آن خانواده بزرگ مادرم مرا ترک نمود و پدرم بخاطر فروش ویسکی غیر قانونی گرفتار گردیده و سپس او را بر سر زمین دوردست که مستعمره بی پیش نبود تبعید کردند . پس چرا باین همه خاطرات تلخی که داشتم به آنسو باز گشتم ؟ تا اندازه بی بخاطر دیدن آن زن بزرگ ممکن این يك علت خوب نباشد ولی انسان نیست . کاللو مروری قلعه بزرگ و زمین خانواده گرانت بود . پدرم میسر شکار سر جورج گرانت بود و مادرم

پیش از اینکه بمکتب شامل شوم مادرم گاه گاهی مرا با خود به قلعه می برد . او لاین خاطرات از آنجا یاد آوری از آشپز خانه های متعدد است که در بین آنها کلیه محقر ما خود را گم می کرد . مادرم زیبا بود ، چهره اش سرخی گلاب و حشی را داشت که بر آن موی از موی های طلایی رنگ ریخته شده بوده باشد . بسیاری مواقع مادرم با پدرم از اینکه او يك میسر شکار عادی بود ، نزاع داشت و می گفت که اگر کمی صبر می کردم می توانستم شوهر بهتری از تو بگیرم . پدرم را به شدت دوست داشتم . او هیچوقت از اینکه من کوچک ، لاغر و مردنی بودم و رنگ چشمانم به شدت سبز بود ، شکایت نمی کرد . او از اینکه تا مم هلن بود خیلی بخود می بالید او همیشه بانگاه های

شبهت نداشتند و لی همانند پدر شان سر زنده و خندان بودند . بزرگترین آنها دنیس نام داشت که بلند بالا و تیره بود و برعکس چشمان آبی داشت که به چهره اش زندگی می بخشید . جانی بلند بالا چهار شانه و چشمانش همانند مادرش رنگ خاکستری داشت . وبعد لنتوکس می آمد . و زمانیکه کودک بودم او را بیخ چشم می نامیدم زیرا چشمانش به شدت می درخشید و رنگ غیر عادی سبز مانند داشت . وقتیکه بچه های گرانت روز تولد شان را جشن می گرفتند مانسند گذشتگان خویش لباس می پوشیدند . لباس های که تاریخ آن به تو دورها و استوارت ها می رسید مهمانان که از جای های دور می آمدند ماسک های عجیب و غریب پوشیده و به خود مانند فرشتگان بال می بستند

می گفتند که یکی از این سرداب ها اتاق شکنجه است که در آن انواع آلات تعذیب و شکنجه قرون وسطی از جمله آله ناخن کشی ، انواع انبوس ها ، آمر شکنجه نیل داغ و غیره و در بین آن يك آله بنام « قفل باکره » نام داشت . این آله شکنجه به صندوق های مومیایی مصری شباهت داشت و هنگام میسنگه باز می بود بیخطر بنظر می آمد ، ولی هنگام میسنگه بسته می شود در دروز آن میسنگه بکار می افتاد که به اثر آن يك سلسله میخ های دراز به داخل بدن محکوم میگردید . بکار دزدی برای فرار میسنگه ن شب به یکی از سرداب ها داخل شده بود . او در حالیکه سعی می کرد چیزی بدزد صدای بایی را شنید . دزد بفکر اینکه خود را پنهان کند داخل صندوق « قفل باکره » شد

ترجمه : کاوشگر

نوشته : الکساندر متراس

شمع های بیکه در قلبم می سوزد

در بعضی اوقات در قلعه آنها کار میکرد . بعد از آنکه معنی کلمه « کاللو » یعنی چوبه دار را فهمیدم ، فکر کردم که این يك نام کابوسی و وحشتناک برای قلعه است . و این دهشت زمانی به او جش رسید که پس از بازگشتم به راز های پنهان خانواده گرانت آگاهی یافتم . زمانیکه کودک بودم آنها به نظرم بزرگترین مردم جهان می آمدند . این يك حقیقت بود که سرگریک ، پدر خانواده ، شهرت بدی در مورد داشتن روابط با زنان داشت و به همین سبب مردان محل از اینکه زنان شان در کاللو مروری کار نمایند حسادت می کردند و حتی دوست نداشتند و پدرم از جمله همین مردان بود . تنها بولی که مادرم در عوض کار از آنجا بدست می آورد ، و در نتیجه آن رنگ و رونقی بزندگی ما می بخشید و من می توانستم به مکتب بروم ، پدرم را راضی می ساخت .

مهربانانه اش نوازشم میکرد به آغو شش می کشید و مرا هلن تروای خطاب میکرد . زمانیکه مادرم مرا با خود به قلعه کاللو مروری می برد سعی می کردم از نظرس دور باشم . بسیاری مواقع به چهره تیره و سر خرنک سرگریک نگاه می کردم و میزمن گرانتک بلند بالا ، کشیده و بسیاری مواقع به شبح می ماند و به خصوص مواقعی که جین بلند و خاکستری رنگ می پوشید . هیچ وقت صدایش را نشنیده بودم تا آن شب وحشتناکی که جهان اطرافم بکلی از هم پاشیده شد . و لی بسیاری مواقع چیسغ های سرگریک و خنده عایش رami شنیدم و فکر می کردم که زندگی برایش بسیار خنده آور است . لوسی ، دختر شان ، شبیه مادرش بود : دراز ، با مو های طلایی روشن ، کشیده مانند نی و چشمان آبی و خمار آلود داشت . و لی بچه ها مانند ارباب انواع هیچکدام به دیگری

و یا کلاه کیس های از رنگارنگ می پوشیدند خود را در گوشه های پنهان میکردم و گاه گاهی نگاه پنهان به ایزابل توریس می انداختم . موی های سرخس دراز بود و به شدت می درخشید . از چشمان سبزش همیشه نور شاد مانی بیرون می زد . و زمانیکه سر جورج داخل تفریح می شد چنان رفتار می نمود که مانند شاه هائری شش زنه بنظر می آمد . در اینگونه حوادث ، قلعه زندگی و جان می یافت و بر از صدا ها و خنده های گردید بروی سنگفرش های آن بایکوبی صورت میگرفت و فریاد هایی از ترس و شادی به هوا بلند می شد . در مورد گذشته کاللو مروری افسانه ها و قصه های زیادی پرداخته شده بود . عده بی می گفتند که طفلی را زیر بنای قلعه دفن کرده اند تا جلو خشم موجودات نامرئی را بگیرند . هم چنان در مورد زیرزمینی ها افسانه های بهم یافته شده بود .

وازی که توانسته بود خود را پنهان کند مسرور بود ، مگر لحظه بی بعد با بسته شدن درب صندوق ، غفانش همراه با فریاد هائی ضحجه آلودش فضای قلعه را پر نمود . ما همه این داستان را می دانستیم و در هر کلیه کارگزاران این قصه زبان بریان می شد . در زندگی کودکانم . بجز جنک ها و نزاع پدر و مادرم ، دکتسور نا آرامی بی راه نداشت . دره کوچکی که در آن محل زندگی ما قرار داشت بسیار زیبا نبود و آرامش آن فقط گاه گاه می توسط عساکری که بدنیال انبیق عرق کشی ویسکی ممنوع می گشتند ، بر هم می خورد و بس . وقتیکه دشمن از دور دیده می شد . که های سپید از هر کلکین آویزان می گردید و به این ترتیب اعلام خطر می شد تا هر نوع اثر دستگاه لقطیر را از بین ببرند . جنگل انبوهی با تپه های سر سبز در درون دره راه می یافت

وبه زیبایی آن می افزود .

سال ۱۸۴۵ بود که تولد شدم و این درست هشت سال پس از به قدرت رسیدن ملکه ویکتوریا بود و همان شب ها لووین (شب پا کان در دین مسیح که روز ۳۱ اکتو بر تصادف کرده و طی مراسم تفریحی و پوشیدن نقاب بر پا می شود . م) بود که سراسر زندگیم تغییر یافت . در آنوقت هفت ساله بودم . مادرم مثل معمول باید به گاللو مری می رفت و پدرم تمام شب را مصروف توزیع غیر قانونی و پنهان ویسکی می بود .

وقتی که پدرم خانه را ترک کرد تا موشانه به دلم برایش دعا کردم . می دانستم که تحمل گرفتاری او را ندارم .

مادرم را در حالیکه خود را برای رفتن به قلعه آماده می کرد بدقت می نگریدم . او سعی کرد بهترین لباس هایش را بپوشد تا زیبا معلوم شود و من از این کار شگفت زده شده بودم . از اینکه لباس بسیار زیبایش را پوشیده و موی های طلایش را شانه زد تا آرام بودم .

بعد از اینکه آرا یشش را تمام کرد با نگاه تاسف آلود بسویم نگرید و پرسید :
- طفلم آماده هستی ؟
- بلی مادر .

بعد چین بر پیشانی اش انداخت و غمش کسی پیریش را بر رخس بکشد . و بعد گفت :

- هلن بیاد داشته باش که امشب سرو صدایی براه نیندازی و به جای های که نباید دیده شوی مرو !
- بخاطر خواهم داشت .

این را برایش و عده دادم . و با فکر رفتن شب به قلعه تمام وجودم می لرزید . از دور صدای نی زنی را می شنیدم که آهنگ غم آلود می نواخت و این بیشتر به تألم افزود : چنین احساس می کردم که حادثه بی اتفاق خواهد افتاد . این را می دانستم استخوان های و جودم می لرزید می خواستم از احساسم به مادرم چیزی بگویم و لی و قتیکه بسویش دیدم به بالا نگاه میکرد ، تبسم عجیبی روی لبانش نقش یافته بود مثل اینکه راز سرور بخشی ذهنش را پر نموده بود و به این ترتیب نتوانستم حرفی بزنم .

میرمن مک فرسن مادرم را بایی صبری ملاقات کرد و برایش گفت :

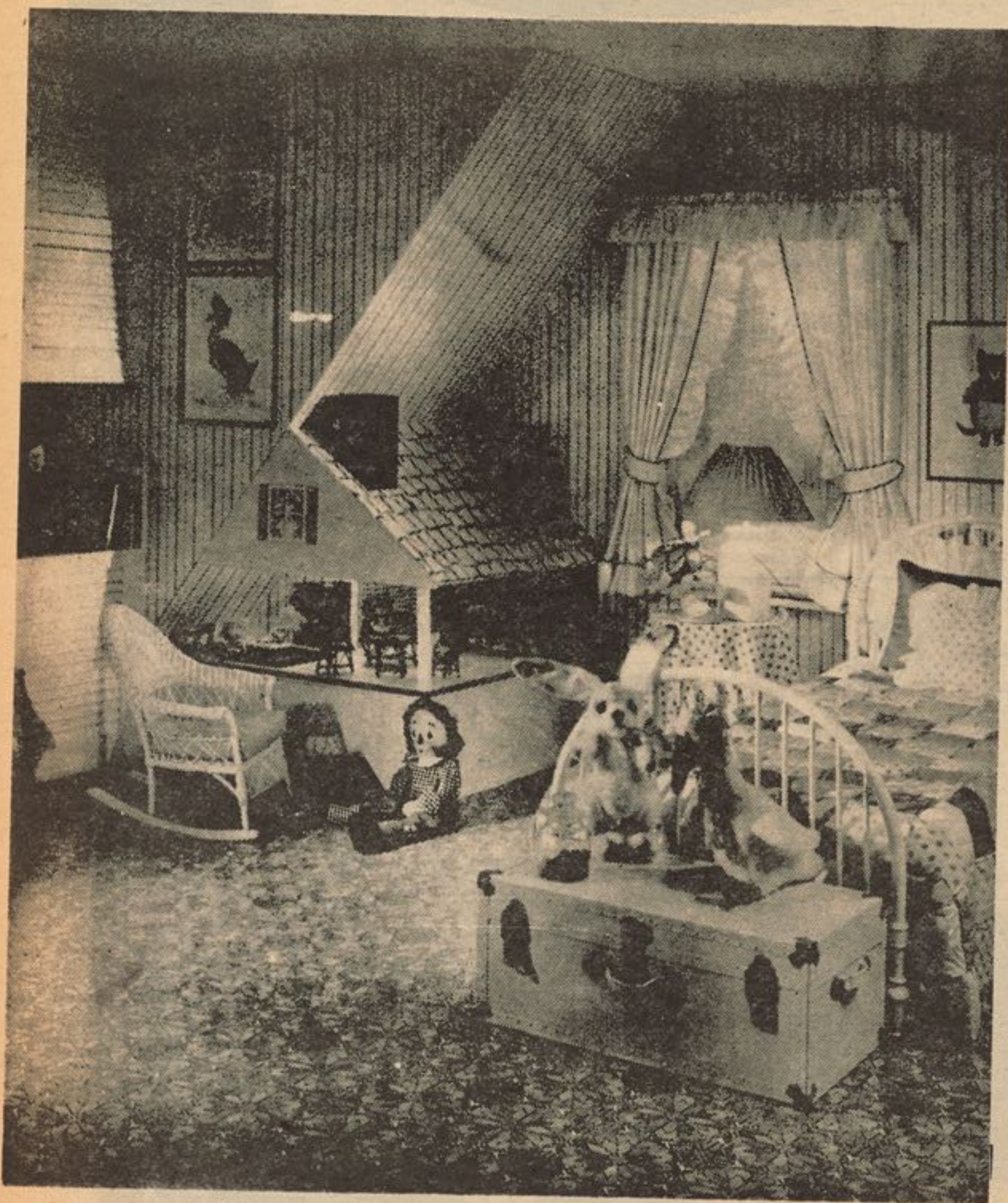
- زود شو ، کار های زیادی است که باید انجام بدهیم .
بعد بسوی لباس مادرم دیدم و از تعجب چشمانش تنگ گردید .
- این لباست برای رفتن و کار کردن به آشپز خانه بسیار شیک است . چه شده ات ؟
- لباس دیگرم پاره شده و فرصت دوختن آن را هم نیافتم .
با تعجب به مادرم نگاه کردم و می دانستم که او دروغ می گفت :
به قلعه رفتیم . مادرم در حالیکه مصروف تیار کردن بتنوسی بود از آشپز خانه بر آمدم ، از کنارالماری

رو باز که بدیوار چسپیده بود روی آن میوه های زیبا ، گوشت پخته و کیک های گلدار چیده بودند .
گذشتم .

دهلز آرام و سرد بود ، از گوشه یی گذشتم به رو برو نگاه کردم ، در آنجا کدوی خالی که بر آن چهره آدمک ساخته بودند آویزان بود و در روشن شمعی می سوخت . به جمجمه سر شباهت داشت . از برابر آن گذشتم و بای هایم از ترس لذت بخش می لرزید .

از گردش دیگر هم گذشتم ، بعد با ترس در فرو رفتگی دیوار توقف

(ادامه دارد)



سرگرمی‌ها



يك سر گرمی تازه

برای ضرب اعداد از يك تا نه در نه اگر اتفاقاً طفل شما فرا موش کرده باشد که حاصل ضرب یکی از اعداد يك تا نه در نه چند میشود و باصطلاح ضرب زبانی ۹ بیا دش نمانده باشد، به کمک انگشتان هر دو دست می تواند آن عدد را در نه ضرب کند.

باو بگو بید پشت هر دو دست را بطرف بالا بگیرد و برای هر انگشت از طرف چپ شماره يك تا ده قابل شود یعنی انگشت كو چك دست چپ که درین حالت انگشت اول از طرف چپ است يك وانگشت پهلوی آن، دو محسوب شود تا برسد به انگشت كو چك دست راست

که انگشت دهم پنداشته میشود، سپس هر يك از اعداد يك تا نه را که میخواهد در نه ضرب کنید، انگشتی را که دارای همان شماره است بخواباند، آنگاه تعداد انگشت هایی را که در سمت چپ انگشت خم شده قرار دارد در مرتبه عشرات فرض کند وانگشتی را که در سمت راست آن واقع است در مرتبه آحاد قرار دهد باین عمل حاصل ضرب را پیدا خواهد کرد، مثلا برای ضرب ۶ در ۹ انگشت ششم را بخواباند، پنج انگشتی که در طرف چپ آن می باشد پنجاه است و چهار انگشتی که در طرف راست آنست چهار است که جمعا پنجاه و چهار میشود.

یا برای ضرب ۹ در ۹، باید انگشت نهم را بخواباند هشت انگشت که در طرف چپ آنست هشتاد میشود و يك انگشت که در طرف راست آنست می باشد يك محسوب میشود که جمله هشتاد و يك می باشد. البته، اگر کف دستها را بطرف بالا می گیرد انگشت كلان دست

معمای منظوم

گوینده این معما نیز هو لانا
عبدالرحمن جا می شاعر بزرگ
قرن نهم هجر است .
جامی از محنت تو گفت دو حرف
اکثر عمر او در آن شد صرف
ازین معما اسم «نعمت» استخراج
میشود، آیا طرز استخراج آن را
میدانید؟

اضداد:

تصویر شماره يك با شماره هفت
بر تصویر شماره دو یا شماره پنج،
تصویر شماره سه با شماره هشت
و تصویر شماره چهار با شماره
شش اعداد یکدیگرند.

جدول کلمات متقاطع

به کلیشه ذیل توجه فرمایید

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳

حل جدول شماره گذشته .

پاسخ پرسشها

معمای منظوم :
دل ، در اصطلاح معما ، حرف عبارتست از حرف (ر) که سوخته
و وسط کلمه است و مقصود از و از بین رفته است ، اگر از بقیه
«سوختن» محو شدن و از بین رفتن کلمه (مجوح) دو حرف میم و جیم
است .
مبدل به يك حرف نون شود (مجنون)
در مصراع «سوخت از غم دل مج، نون (اسم نوح بدست می
آید .

آیا میتوانید؟

به کلیشه ذیل که عدد ۱۰۰ را به کمک اعداد از يك تا ۹ بصورت های
مختلف نشان میدهد توجه فرمایید: ضمناً با تأسف یاد آوری میشود که
در شماره گذشته بجای کلمه (صد) در زیر همین عنوان (چیه) آمده بود
که خوانندگان محترم باید تصحیح بفرمایند .

$$1 + 2 + 3 + 4 + 5 + 6 + 7 + (1 \times 9)$$

$$75 + 24 + \frac{3}{6} + \frac{9}{18} // 91 + \frac{7522}{836}$$

$$91 + \frac{5742}{638} = 100 = 94 + \frac{1578}{363}$$

$$96 + \frac{2148}{537} = 100 = 94 + 5 + \frac{28}{76} + \frac{1}{7}$$

$$91 + \frac{5823}{647} = 100 = 96 + \frac{1752}{428}$$

سرگرمی

سرگرمی

خواهش

از بناغلی صالح محمد کهسا ر
که جدولهای زیبایی برای ما طرح
کرده و فرستاده اند ، خواهش
میکنیم لطفا برای يك مشورت فنی
در مورد جد ولهپاشان با متصدی
این صفحه مفاهمه نمایند .



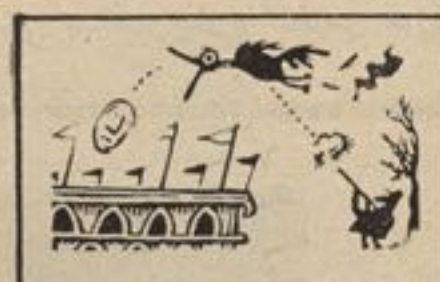
1



2



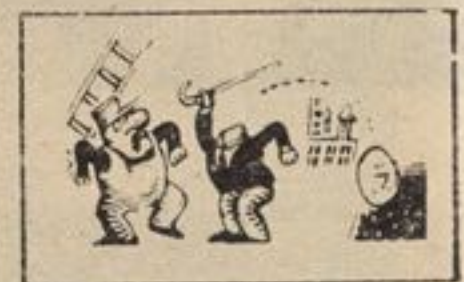
3



4



5



6



7



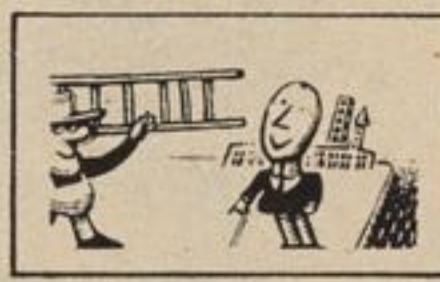
8



9



10



11



12



13



14



15



16



17



18

فتو رومان بدون شرح
درین هفته فتو رو مانی بدون
شرح را چاپ میکنیم که اگر چه در
زیر هر صحنه آن شماره مسلسل
آمده ولی در حقیقت ، صحنه های
آن جا بجا شده و این شماره ها که
دیده میشود شماره حقیقی صحنه
هانست .
شما اگر قدری دقت کنید بخوبی
می توانید شماره های اصلی را
پیدا کنید و بدانید که کدام صحنه
قبل یا بعد از کدام صحنه باید
باشد .

برای اینکه در پیدا کردن ترتیب
صحنه ها کار شما آسان شود ، یاد
آوری میکنیم که صحنه ای که در
زیر آن شماره (۱۱) نوشته شده
است صحنه اول داستان است و
صحنه آخرین آن همان صحنه آخرین
است که در اینجا می بینید و شماره
آن ۱۸ می باشد .

این هم نقل دیگر چه میگوئید ؟
چپ که شست نامیده میشود انگشت
یکم و انگشت کلان دست راست
که در چنین حالتی بطرف راست
قرار دارد باید انگشت دهم محسوب
گردد .

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-
 درین شماره داستان تازه ای برای خوانندگان ژوندون تحت
 عنوان هوس تقدیم میشود اینست خلاصه آن
 «برنارد» جوانی است که بیتی در نزدش درس می آموزد به چند رفیق
 دیگر خود در یک رستوران برمی خورد درین وقت به آنان نزدیک
 میشود و به رفیق خود میگوید که ژان به تو جارج مجرد را معرفی
 میکنم او یک فابریکه مواد آلوده در اختیار دارد و هم صاحب یک موتور
 مقبول است و مانند تو در لیون زندگی میکنند جارج لبخندی میزند



تسلیت ده یک شب
رضعی ای زمستانی است

«فیول» زود شو داخل
شو، آخر هوا سرد است!

①



لحظه ای بشه

ترا مزاحم کردم؟

نه، این چه حرفه باست. من مطلقاً میگردم

③



سلام. مادرزول با منی - خانه است؟

بله، آقا قش
است.

②



بسیار خوب. اما خوشتر از آنم که
آنها دیر بمانم.

میخواهی که به دستوران میگردی. بروم و یک قهوه بنوشیم؟

⑤



سلام، فیول... تو در این وقت کج
ده بیرون چه میکنی؟

موتور کب بیرون زود، شری
میکنه.

④



سلام، بیستی
چه وقت تو آموی؟



درد غیر قابل تحمل
بیستی که آنجا هست
بهان "جای" مان...



سلام، آران
سلام.



یک ساعت می شود.
آران - تو "جای" می برد و ایستاده
میکنی. او یک نابریکه سواد آلودی
در اختیار دارد. و هم صاحب
یک موتور مقبول است. و مانند
تو در "لیون" زندگی میکنند.



"برنارد" جوانی که "بیستی" نزد من دوستی می نمود
- آمان نزدیک می شود.
تو اینجا چه میکنی، بیستی در تعقیب
من هستی؟
و تو بیستی مهربان هستی!



گرفته معلوم می شود، این دیگر برای من
غیر قابل است. آخره یک طرف (کا) و
ایزنی و سرد روی
از طرف دیگر کم
است قبول مرا
دیوانه بشازد...
ناممکن است، تو قبلاً دیوانه بودی.



ممکن است که تمام شب با ما بمانیم بگذرانیم؟
یقیناً دارد
برویم در "سوادان" گیت
که میوشی می شویم
البته معروف این شب نشینی
را من می پردازم...



چه وقت در سخنان زنت زبنت
بمان دست میکنی؟
برو قهقهه در میزدش و ایست کنی.

دور باعی

السنوس که عمر من به بر بادى گذشت
 فریاد که در ظلمت بی هادی گذشت
 حیف حیف که دور از من آن ساقی فرسود
 هیبت که زندگانیم عادی گذشت

بی شاهد و جام زیستن نتوانم

بی شرب مدام زیستن نتوانم
 جز این و جز آن شعار من باشد

یک روز بنام زیستن نتوانم

از واحد نستوه

از: پور غنی

بزم عشق

در بزم عشق سافر و پیمانه خود یم	مست خود یم و ساقی مستانه خود یم
پرتو فروز مهر جمالی نگشته ایم	آینه دار جلوه جانانه خود یم
تاب دلم به زلف سیه تاب کس نرفت	سیماب وار بی تب و تابانه خود یم
شعم به محفل هوس جلوه گسر نشد	پروانه تجلی کاشانه خود یم
منت گدا ز روز و شب کس نکشت عمر	منون صبح و شام غریبانه خود یم
با ما مخوان قصه از رهبران عشق	ماخود حکایت خود و افسانه خود یم
از هر کلام ما درو گوهر شود نثار	کنج مراد گوشه ویرانه خود یم

در شاعری نکشت کس استاد ما غنی
 شاگرد طبع عالی رندانه خود یم

نقاش

امشب ترا ز جا مه شعر لطیف و نغز
 زیبا تر از عروس سر سال میکنم
 با آب و رنگ نقش خیال رخ ترا
 بر لوح سینت پر ز خط و خال میکنم

می سازمت چنانچه توئی در خیال من
 با قامت کشیده، نگاه پر از غرور
 تا رنگ ای زدی دهمت بر تن لطیف
 بر ساق گونه ای تو کشم آتش و بلور

دربین هر دو سینه نهم سو سن سپید
 پرگیسوان تیر ه گسل مهتا بر
 تا شا هکار کلبک هنر پیشه ام کشد
 در حلقه دو چشم تو ریزم شراب را
 بنشا نمت به بستر الوان تیره ای
 تاپیکرت ز جام هوس با ده بر کشد
 بیچانمت به پرده لغز نده حریر
 تا جلوه ات ز او ج فلک رنگ بر کشد
 آری منم که هر شب هجران درد خیز
 می سازمت چو «مانی» نقاش چیره دست
 لیکن توئی که داده ای از کبر و از غرور
 قلب هنر پرست مرا اینچنین شکست
 نعمت الله «ترکان جهانمهر»

اثر: فرید «دهناد» طهماس

دروغت بگفتمم اگر راست بگویم

تو هستم - تو بودم - تو آنی که جویم
 تو جسم - تو جانم - تو رنگم - تو بویم
 مرا هر چه باشد درین زندگانی
 نیایسد بکارم چو نائی بگویم
 بیا تا که هر دو یکی جام نو شمی
 که بشکسته بی توست جام و سبویم
 بیا و ز می وصل خود بیخو دم کن
 که در زندگانی نیست این آرزویم
 یکی تار مو بست دو صد شام ریزد
 دو صد صبح ریزد یکی تار مویم
 به آبم مشو نید چو مردم - چو مردم
 که عمر بست با اشک خو دشتشوریم
 مرا راه دیگر - بجز عشق نبود
 مرا هست تا جان همین ره بگویم
 مکش تیغ مژگان - مکش عاشقت را

نگفتی که عاشق کشی نیست خویم ؟
 (فرید) دست از وصل دلداری شستم
 دروغت بگفتمم اگر راست گویم

فرار از کنج مطبخ...



رفع خستگی و اعاده نشاط فقط بایک پیاله‌چای هم ممکن است ...

وی که مادر دو طفل است به اطفالش عشق و علاقه شدید دارد طفل اولش پسر است و دومی اش دختر وقتی از میرمن طاهره در باره معاشش سوال کردم گفت: در ابتدای کار که بنام دوره ابتدایی یاد میشد هفت و نیم صد افغانی معاش داشتم بعد بتدریج معاشم زیاد شد و اکنون یکپونزاد و ششصد و پنجاه افغانی برایم دستمزد میدهند وی در حالیکه با این (گرین) عظیم و غول پیکر اعمار کننده بزرگترین تعمیرات باشکوه و زیبایست ولی خودش، پلس خودش مثل هزاران کارگر هموطن از خود سر پناهی ندارد وزیر خانه نمناکی را گرایه کرده و مجبور است ایام را بگذراند.

او معاذیر اقتصادی ای دارد مگر با این هم به وظیفه اش ایمان داردو میگوید هرگاه کارم راز از من بگیرند زندگی برای من ختم می شود.

وقتی در مورد زندگی فامیلش رازاو وی پرسیدم چنین افزود:

از زندگی فامیلم خیلی رسانیت دارم شوهرم نیز مرد کارگر است که تقریباً با هم یکجا کار میکنیم در امور منزل مرا کمک می کند و آرزو دارد که همیشه خوش و راحت باشم وقتی روزها من مصروف کار هستم مادر شوهرم از اولاد و خانه ام و ارسی می کند ازین باعث کاملاً مطمئنم.

گرچه شالوده زندگی این فامیل کارگر و جفت خوشبخت روی یک عشق یکجانبه بنا شده مگر اکنون از زندگی خویش خیلی راضی بوده و آرزو مند اندتا اخیر عمر چنین زندگی مسعود داشته باشند.

کارگر نیرو مند و جوان در باره فعالیت های منزلش گفت:

همینکه عصر به منزل رسیدم دیگر مصروفیت های روزانه را یکسو گذاشته به خانه ام به اولادهای مقبولم و ورق بزیند.





در منزل سعی میکند فضای زندگی آرامتر گردد

هاکی جالب

درین جا نگهبان هدف با هوشیاری منتظر توپ مقابل است چه اگر حریف توپ را به هدف داخل کند بازی موفقانه به نفع او تمام می شود.

این رشته بازیکنان جابک هاکی اهمیتی به سر ما نمی دهند، چه آنها به سرما عادت دارند و چنانکه می بینند بازی جابک و مغلقی را در یکی از شهرهای اتحاد شوروی بوجود آورده اند.



بقیه صفحه ۵

دیپلوماسی میراژ سادات

سفر کیسنجر

کیسنجر بزودی بشرق میانه میرود اعلامیه مشترک قاهره پاریس و آمادگی سادات برای قبول عقب نشینی قسمی اسرائیل راه را برای مسافرت کیسنجر هموار تر میسازد چنانچه کیسنجر روی همین ملاحظاتی است میگوید که امکانات واقعی را برای نزدیک کردن نقاط نظر هردو طرف عرب و اسرائیل جستجو خواهد کرد و امیدوار است زمینه حل معضله بفرنج شرق میانه را فراهم آورد.

سادات در آستانه سفر اندری گرومیکو وزیر خارجه اتحاد شوروی گفت که حاضر است عقب نشینی قسمی ونسبی اسرائیل را از مناطق نفت خیز و مناطق مرتفع سینابنعوان نخستین قدم بپذیرد. این اظهارات بعد از موافقه بدست آوردن اسلحه فرانسوی یک معنی دیگر را در بردارد که باوجود آمادگی نظامی و داشتن قوه نظامی کافی مصر برای حل سیاسی مساله آماده است و این آمادگی را بایک آغاز استقبال میکند.

ژوندون

سستشو می کنم و میخواهم و ظایف خویش را به حیث يك مادر مهربان و همسر خوب انجام دهم.

وی میگوید به تقلید های بیجا و تفکر در اطراف مود های زننده و پر- مصرف وقت خود را ضایع نمیکنم زیرا زیبایی در سادگیست، بهترین زیور و آرایش در شرایط فعلی برای زنان افغان زیور علم و دانش و وطن دوستی است زیرا این آرایش و زیور معنوی را نقصانی نیست و اما افغانستان عزیز عجلتاً به داشتن این گونه زنان نیاز دارد مخصوصاً آن عده از زنان منور و چیزهایی که به منزله مشعل داران و پیشاهنگان اجتماع اند و همیشه سایر خواهران و هموعان خود را تئویر و ارشاد می نمایند و ایشان را بر موز زندگی نوین متوجه میسازند باید ساده پوشیدن و ساده گفتن را شعار خود بسازند تا مورد قبولی جامعه و مردم خود باشند. وقتی در باره خاطرات زندگی اش از وی پرسیدم گفت:

از خاطرات خوشم مستقر شدن نظم مردمی و ظفر نمودن جمهوریت در افغانستان عزیز است که میتواند آرزوهای ما را برآورده سازد و کشور ما را در راه ترقی و پیشرفت مستقیم سازد. اما از خاطرات ناخوش اینمدم موضوعی است که به کاروبار روزانه ام ارتباط دارد، یعنی در یکی از روزهای گرم و سوزنده تابستان همینکه چند دانه پلت را توسط چنگک کرین بالای موتر جابجا میکردم دفعتاً موتر حرکت کرد و کرین را نیز با خود کشاند همین فرصتی بود که سرنگون شدن کرین عظیم نزدیک میشد.....

اما تمام قوا با همین پنجه های کوچک جلو چنین حادثه ای را گرفتیم و اگر نه ممکن در صورت سرنگون شدن کرین اتلاف چندین نفر کارگرو و سایل حمل و نقل خود کرین و غیره میگردد. که البته این خدمت مورد نوازش و مکافات مادی و معنوی قرار گرفت و مرا به زندگی در کار و به عشق در وظیفه ام بیشتر ترغیب و تشویق نمود. با این جملات او آماده شد تا باز هم به «کرین» بولادیش فرا شود... نردبان کرین را مانند آهوی کوهساران وطن مابه تندی می پیمود و من بایک جهان سرور و شفقت و با چند قطره اشک خویشی آخرین تلاشهای او را تا آن بلندی ها تماشا میکردم.

بمشو هر کار گرم فکرمی کنم و میخواهم بهترین لطف ها و مهربانی هایم را کنارشان کنم و راحت شان سازم.

از امور خانه و آرسی کرده بعد از جمع و جاروب، غذای شان را تهیه می کنم مشکلات شانرا و آرسی کرده و به خواسته هایشان رسیدگی می کنم. همیشه آرزو دارم که فرزندان و شوهرم را با نشاط و صحت مند ببینم از مصروفیت های دیگر فامیلی ام اینست که هر گاه فرصت بمن دست میدهد میافسم میدوزم لباسهای خود و اولاد هایم را



به آینده اش فکر میکند

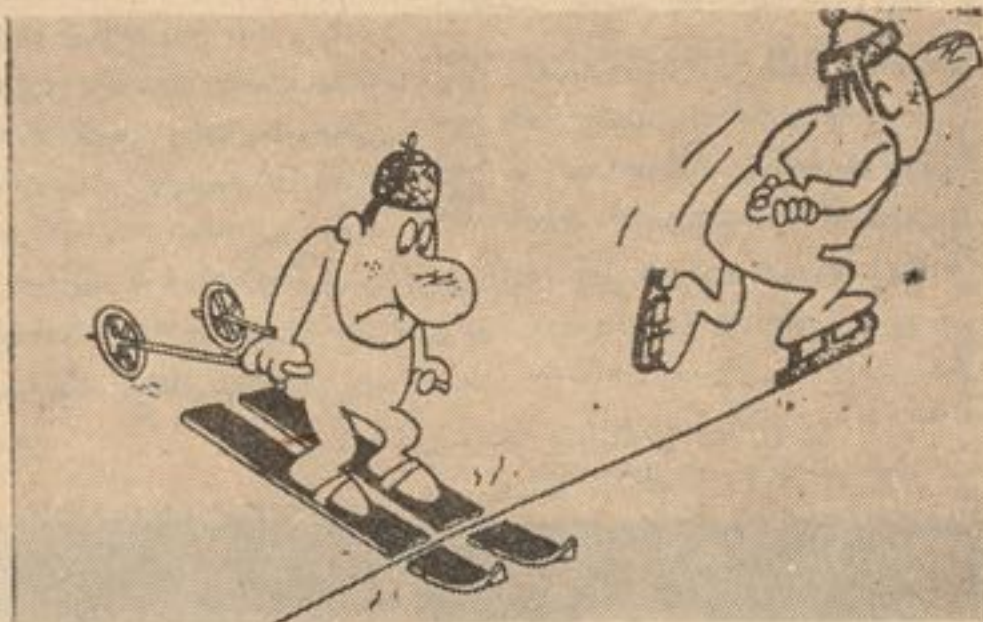


بدون شرح



تاریخ دقیق

شاگرد - معلم صا حب سعدي
 در کدام سال فوت کرده است ؟
 معلم - مرگ سعدي بين سالهاي
 ۶۹۰ تا ۶۹۴ هجري قمری اتفاق افتاده
 است!
 شاگرد با تائیر: معلوم می شود که
 آن بیچاره چهار سال تمام جان می
 کنده است!



تراراهی و مرا را هی

خط بر ناردشاو

یکی از دوستان بر ناردشاو و از
 خط او انتقاد میکرد و میگفت: خط
 شما هم مثل خط «موريس» نقاد
 معروف تيا تر خوانا نیست!
 شاو جواب داد: بلي فقط يك اختلاف
 در میان است و آن اینست که آنچه
 موريس می نو یسد، حتی مو قعی که
 چاپ می شود، قابل خواندن نیست
 ولی اثر مرا پس از چاپ همه میخوانند



اولین آز مایش



بدون شرح

تکرار می شود

پسر نو جوانی نزد پدر خود رفته
 گفت:
 بابا! یادت هست که میگفتی .
 اولین دفعه که موتر پدر تان را چلان
 کردید تصادف نمودید و مو تر خورد
 و خمیر شد؟
 - بله، عزیزم!
 - باز هم یاد تان می آید که گفتین
 تاریخ تکرار می شود؟
 - بله پسر جان!
 - بسیار خوب، امروز یکبار دیگر
 تاریخ تکرار شد!

سرخو شبینی

محصلی از استاد فلسفه، معنی
 خو شبینی را پرسید و گفت، چگونه
 باید خو شبین بود؟ استاد جواب داد:
 خو شبین به کسی اطلاق می شود
 که به تمام و قایع اسف انگیز به نظر
 بی اعتنایی نگاه کند تا مو قعیکه یکی
 از آنها بری خودش اتفاق بیفتد و به
 پله دوم که «واقع بینی» است برسد.



اف چه تصادمی

جمع اضداد ناممکن است

دیو جانس حکیم یو نانی را اسکندر
 طلب کرد و لی او عذر خوا ست
 و بیغام فر ستاد که: ترا کبر و مناعت
 است و مرا صبر و قناعت تا آنها
 یاتو است، نزد من نیایی و تا اینها
 با من است پیش تو نیایم.



بدون شرح

در کرانه های زیبا...



خیلی عالی داشته آثار هنری از قبیل تصاویر و رسمهای قیمتی بناهای اکثر شهرهای این کشور یافته همه ساله به هزاران نفر از اطراف جهان برای مشاهده این زیباییها به پولند آمده و ازین رهگذر عواید هنگفتی را بدست می آورد چنانچه یکی از یادگارهای با عظمت و تاریخی شهر کراکوف قصر شاهان (اول) و کلسای معروف ماریانسکی را نام برد.

اوج بعد از وارسا بر نفوس ترین شهر پولند و مرکز مهم نساجی و نختایی بوده مرکز تدریس زبان پولندی برای محصلین خارجی همین شهر میباشد.

مزوری منطقه یکپزار چپیل محل ماهگیری و تفریحگاه تابستانی، زکویانی محل تفریحگاه زمستانی، سابت با ساحل طلایی آن مرکز استقبال موسیقی و پارچه های بین المللی بشمار میروند.

ادبیات پولند، تاریخ درخشانی دارد. در قرون وسطی ادبیات که بزبانهای پولندی و لاتین تحریر میشد پیشبرد امور کلیسا و دوایر دولتی بوجود آمد در قرن ۱۵-۱۷ اجتماعات در ادبیات پولند شامل گردیده و قرن ۱۶ دوره طلایی ادبیات پولند محسوب میگردد که «آدمس کیویچ» نویسنده معروف از آن دوره میباشد.

از آنجا بکشور مامانین ها، تراکتور ها، سامان تعمیر و برق، منسوجات و پرزه جات می آید و از کشور مامواد خام از قبیل پوست، روده، پنبه، دانه های تیلی، پشم و غیره صادر میشود. عده زیادی از محصلین افغانی در رشته های مختلف در اکثر شهرهای پولند مشغول تحصیل می باشند.

پولندیها از روی نژاد یکی بوده در تمام ادوار تاریخ شان آزادی خود را از دست نداده از نژاد سفید و پیرو دین مسیحی میباشد زبان ملی شان پولندی و رسم الخط لاتین دارد. پولندیها مردمان خوش اندام، مهمانوازه، خیلی زحمتکش و دارای اخلاق حمیده میباشد.

برق ملی جمهوری مردم پولند از دو قسمت افقی، بالاسفیدو پایین سرخ تشکیل گردیده و معمول آن عفا در حال پرواز دیده میشود. واحد پولی پولند زولوتی مساوی به صد گروشی بوده و تفاوت وقت بین وارسا و کابل سی و نیم ساعت میباشد.

کلاسیکی داخلی و بین المللی همه ساله در شهرهای مختلفه پولند صورت میگیرد.

تعداد روزنامه ها و مجلات روز افزون است. روزنامه تریبون دلدوه که از مهمترین روزنامه های این کشور بشمار میرود. روزانه بیش از یک میلیون نسخه بچاپ رسیده و در یک ساعت معین در سراسر کشور توزیع میگردد.

سیورت در این کشور عمومیت داشته و علاقه مندان خاصی دارد چنانچه تیم فوتبال این کشور در آخرین بازیهای المپای مو تشن قهرمان شناخته شده و در مسابقات جام جهانی واقع آلمان درجه سوم را کسب کرد.

سیاست خارجی این کشور بروی پیمان وارسا استوار و با ملل جهان روابط حسنه دارد با کشور مازمانه های درازی روابط صمیمانه سیاسی، کلتوری، عرفانی و تجارتی دارد متخصصین پولندی در ساحه های تعمیرات، تخنیک و کلتوری با کشور ماهمکاری کرده کار و فعالیت شان در کشور مابانظر تقدیر دیده شده است.

امروز در هر نقطه پولند کتابخانه ها برای عامه و محصلین با زاست که از مهمترین کتابخانه های آن میتوان کتابخانه های ذیل را نامبرد:

کتابخانه پاکلانسکی واقع شهر کراکوف (۱۳۶۴) دارای ۱۳۰۰ میلیون جلد کتب از بهترین نمونه آثار علمی قدیم پولند بشمار میرود.

کتابخانه یونیورسیتی وارسا (۱۸۰۵) دارای ۱۴۰۰ میلیون جلد کتب، کتابخانه (وارسا) (۱۹۰۷) دارای ۱۳۱۵ میلیون جلد کتب و کتابخانه ملی وارسا (۱۹۲۸) دارای ۲ میلیون کتب میباشد.

موسیقی و موضوعات هنری یکی از رشته های مورد علاقه جوانان امروزی پولند محسوب میشود. موسیقی رول مهمی را در حیات کلتوری پولند بازی کرده و تاریخچه درخشانی دارد. چنانچه کمپوزیتور معروف فریدریک شوپسن (۱۸۱۰-۱۸۴۹) از همین سر زمین قد علم کرده است. فستیوالهای موسیقی جاز، لایست و

ابتدای معارف پولند در قرون وسطی بوده که دوره دراماتیکی شناخته شده است در قرون ۱۵ و ۱۶ اکادمی کراکوف بوجود آمده استرونومی علوم جغرافیا، کارتو گرافی فلسفه و علوم سیاسی ترقی شایانی نمود که میکاوی کوپرنیک ستاره شناس و استرونوم معروف پولند از همان

بقیه صفحه ۳۱ ارسطو

افلاطون در باب (مثل) به ضم میم) بعمل آورد. ارسطو بعد از در گذشت اسکندر کبیر، نظریه فعالیت های سوء معاندین مقتونی خویش مجبور شد از وطن مالوف خود متواری شود. یک سال بعد در حال نفی بلندو دوری از وطن چشم از جهان پر بست. اما آثار و افکار او صد ها سال دیگر هم جاویدان باقی ماند. غربی ها به تعلیمات این استاد بزرگ، از طریق آثار دانشمندان اسلام آشنا شدند و آنگاه مقارن با سال ۱۲۰۰ میلادی بود.

تأثیر تعلیمات ارسطو تا هنگام ظهور مائیله و دیکارت و همچنان لابینتیس با متهای قدرت خویش بر افکار غربی ها مسلط بود و بطور کلی تعلیمات ارسطو مبنای تمام تحقیقات و تنبهاات فلسفی دنیای آفروزگار را تشکیل میداد.



یک مشت سکه های قدیمی

این مجموعه سکه های قدیمی چین به اثر حفریات شهر «هسپشاه» واقع بخیره جنو بی چین بدست آمده است.

قطر هر یک از این سکه های قدیمی به ۲۷ میلی متر می رسد و در وسط آن سوراخ چار کنجی است و از مس ساخته شده است.

عکس‌ها

خرس سفید

هزار تکت بفروش میرسد ، بمنظور انجام خدمات بیشتر و ورود تسهیلات برای مسافران بدین نظر داشت سرعت عمل از سیستم اتومات

سیرنیا استفاده مقتضی بعمل می آید. قبلا از طریق سیرنیا تقریبا برای ده ملیون نفر خدمت گذاری و فعالیت صورت گرفته است که در طی همچو عملیات و نظیری چاپ نمودن اتوماتیکی تکت های مسافرت، صرافی، تهیه اطلاعات و امثالهم برای پنج صد پرواز منظم و یکصد پرواز اضافی از مسکو به خارج و یا از خارج به مسکو مرتبا شامل میباشد قرار معلوم دایره فعالیت های شبکه سیرنیا روبه توسعه است که تنها در شهر مسکو دو صد شعبه آن با داشتن ماشین های اتومات برای صدور اطلاعات و اشاعت تکت های مسافرتی فعال می باشد .

و تلف قطعه عکس خرس سفید را در خیابان نوری لسک بمنظور نمایش برداشت و بهرجع مربوط تفویض نمود این خرس در سمت جنوب بحره سیاه متولد و از شهریان نیکولایف میباشد نامبرده با جمعیت معینه غرض انجام یک سلسله مشاهدات به بحر شمال نیز مسافرت نموده است . امید میرود در قسمت تریه و نگهداشت خرس های سفید رنگ و غیره حیوانات منطقه شمال به باغ وحش برلین نیز تماس مستقیم برقرار گردد .

پس واژه های هوایی در شهر مسکو و زانه حدود چهار صد

تقریبا در حدود پنج ماه عمده عکاسی و فلم برداری در ایستگاه فرانس جوزف برای تهیه یک نمایش نامه فلمی در مورد طرز زندگی خرس های قطبی مشهک بودند تا اجزای وظیفه ایشان به اسلوب نوین اکمال و فلم مرتبه برای نمایش روی پرده تلویزیون در سال آینده گذارده شود. به عقیده مستریوری- لیدن که در شق عکاسی و فلم برداری با کمپنی تلویزیون نوری لسک همکاری نزدیک دارد میگویند تا به سلسله فلم های مرتبه سابقه نسبت طرز زیست و تریه حیوانات قطب شمال فعالیت های بیشتری انجام دهد و نتیجه همکاری و معاونت خودش را در این راه طور لازم بروز دهد ، یک نفر از فلم برداران



پند پیروان

هر ریا ضی دان که (تا اندازه ای) شاعر نباشد هرگز ریاضی دان کاملی نخواهد شد. (ویر شتراس)
 - مردان آزاده ای که بتوانند از حدود بیمه ای عوام درگذرند و خود حقیقت مکتوم را کشف کنند در همه جا بسیار کمیابند .
 (آنا تول فرانس)
 (فرستنده نریمان ، ن)

خود ناکرفته پند مده پند دیگران
 پیکان بشیر جا کند آنگاه بر نشان (؟)
 - بهترین گفتار ها آنست که بجای گفته شود .
 - داد از خویشتن بده تا داووت بکار نیایه
 - بسا شکست گزان کارها درست شود.
 کلید رزق گرا پای لنگ و دست شل است
 - کسی که هنری ندارد دشمن هم ندارد.
 (صائب)

- بشر وقتی بدرجه کمال خود نائل گشت عالیترین حیوانات است و وقتی هم که در حال تنهایی و بدون قاعده و قانون زندگی کرد بدترین آنها خواهد بود .
 (ارسطو)
 - غم فرزند و نان و جامه و قوت باز داد زسیب در ملکوت .
 (سعدی)

وکیل مدافع

اثر ایلمن پیلین
نویسنده کلاسیک بلغاریه

ترجمه: ندیا لکو ندیا لکوف
محصل صنف دوم دری

مجلس قرار گرفته بود .
همسایه اش (پتر مرینین) او را متهم به کشتن اسب خویش نموده بود .
گرما سوزان و تحمل ناپذیر و هوای اطاق خفه کننده بود . تالار تقریباً خالی بود و بجز از چند نفر دهقان ساده لوح که بطور شاهد در محکمه حضور یافته بودند دیگر کسی به نظر نرسید آنها مانند مجسمه هادر جای خود نشسته به جریان محکمه با دهان باز گوش داده بودند .
وکیل مدافع شخصی دارای قد کوتاه ، شکم گنده و کله طاس و بی مو مصروف ایراد بیانیه خویش بود . نگاه خود را به منشی مجلس دوخته و بعضی اوقات دستپایش را از جیب خود بیرون می نمود متهم را نشان میداد و از هر چه نوع مساعی در حق او دریغ نمی کرد و می خواست حاضرین را تحت تاثیر کلمات خویش قرار دهد و با فصاحت و بلاغت کلامش ، دل شان را ببرد . او فریاد میکشید و جیغ می زد نظر به طرف سقف اطاق می افکند به اشاره انگشت سبابه به اش آسمان را نشان می داد و در آخر هر جمله شکم بزرگش را با وقار پیش می آورد اما متاسفانه با داشتن آواز تند و دلخراش شنوندگان مجلس را به ستوه آورده بود در چهره اعضای محکمه یک نوع بی علاقی و خون سردی که از خاصیت عمده قضات به شمار می رود خوانده می شد سر منشی مجلس در خیالات شیرین غرق بود قاضی دیگری مشغول رسامی حیوانات بخود و قاضی سومی که هریدا بود در موسیقی دسترس دارد نوت موزیک را طرح ریزی می نمود و در اطراف آن با خط درشت چیزهایی می نوشت .
متهم دهقان کوچک اندام با موی زرد لباس زوئیده و پایی برهنه کلاه خود را در دست گرفته در گوشه ای ایستاده بود و در حالی که اصلاً از گفتار وکیل مدافع خویش هیچ چیز نمی فهمید متوجه یک انگس کلان و سیاه که در فضای اطاق پرواز می کرد شده بود مگس تلاش می ورزیده که از پنجره خارج شود ولی موفق نمیشد وکیل مدافع در حین گفتار لحظه ای مکث کرد ، دفعتاً متهم خطاب به دربان اطاق که مشغول پاک کردن ناخن های خویش بودنموده گفت :
رفیق این لعنتی را خارج کن که آوازش مرا زجر میدهد .
قضات نگاهی رفت انگیز و پسر از استیزا به سوی متهم انداختند منشی مجلس زنگ سر میزی را فشار ده گفت :
(پتر مرینین) باید بدانید که موضع شما بحيث متهم قابل حسادت نیست و آداب معاشرت اجازه این را نمیدهد که شما گپ بزنید . باید خاموشی و سکوت را اختیار کنید (پتر) بدون اینکه به سخن منشی اهمیت بسدهد

مجلس قرار گرفته بود .
همسایه اش (پتر مرینین) او را متهم به کشتن اسب خویش نموده بود .
گرما سوزان و تحمل ناپذیر و هوای اطاق خفه کننده بود . تالار تقریباً خالی بود و بجز از چند نفر دهقان ساده لوح که بطور شاهد در محکمه حضور یافته بودند دیگر کسی به نظر نرسید آنها مانند مجسمه هادر جای خود نشسته به جریان محکمه با دهان باز گوش داده بودند .
وکیل مدافع شخصی دارای قد کوتاه ، شکم گنده و کله طاس و بی مو مصروف ایراد بیانیه خویش بود . نگاه خود را به منشی مجلس دوخته و بعضی اوقات دستپایش را از جیب خود بیرون می نمود متهم را نشان میداد و از هر چه نوع مساعی در حق او دریغ نمی کرد و می خواست حاضرین را تحت تاثیر کلمات خویش قرار دهد و با فصاحت و بلاغت کلامش ، دل شان را ببرد . او فریاد میکشید و جیغ می زد نظر به طرف سقف اطاق می افکند به اشاره انگشت سبابه به اش آسمان را نشان می داد و در آخر هر جمله شکم بزرگش را با وقار پیش می آورد اما متاسفانه با داشتن آواز تند و دلخراش شنوندگان مجلس را به ستوه آورده بود در چهره اعضای محکمه یک نوع بی علاقی و خون سردی که از خاصیت عمده قضات به شمار می رود خوانده می شد سر منشی مجلس در خیالات شیرین غرق بود قاضی دیگری مشغول رسامی حیوانات بخود و قاضی سومی که هریدا بود در موسیقی دسترس دارد نوت موزیک را طرح ریزی می نمود و در اطراف آن با خط درشت چیزهایی می نوشت .
متهم دهقان کوچک اندام با موی زرد لباس زوئیده و پایی برهنه کلاه خود را در دست گرفته در گوشه ای ایستاده بود و در حالی که اصلاً از گفتار وکیل مدافع خویش هیچ چیز نمی فهمید متوجه یک انگس کلان و سیاه که در فضای اطاق پرواز می کرد شده بود مگس تلاش می ورزیده که از پنجره خارج شود ولی موفق نمیشد وکیل مدافع در حین گفتار لحظه ای مکث کرد ، دفعتاً متهم خطاب به دربان اطاق که مشغول پاک کردن ناخن های خویش بودنموده گفت :
رفیق این لعنتی را خارج کن که آوازش مرا زجر میدهد .
قضات نگاهی رفت انگیز و پسر از استیزا به سوی متهم انداختند منشی مجلس زنگ سر میزی را فشار ده گفت :
(پتر مرینین) باید بدانید که موضع شما بحيث متهم قابل حسادت نیست و آداب معاشرت اجازه این را نمیدهد که شما گپ بزنید . باید خاموشی و سکوت را اختیار کنید (پتر) بدون اینکه به سخن منشی اهمیت بسدهد

ظلمت شب همه جا را فرا گرفته بود .
و در این تاریکی شب موکل من بالای خرمن خویش به پاسیانی پرداخته است .
واز حق مقدس خود که با عرق پشانی و کار های شاقه بدست آورده و حالاً می خواهد از حاصل آن نفقه خود و فامیلش را تامین کند نگهداری میکند .
یکی از شبها فرسودگی و ماندگی روز او را بخواب عمیق می برد دفعتاً چشمان وی باز می شود و چه می بیند ؟
خدایا ! کلام انسان قادر نیست ما را راضی کند ، موکل من با مرگ یک قدم فاصله دارد سببی باچشمان سرخ خون آلود که شعله خشم و انتقام از آن می بارد متوجه موکل من است طبیعتاً هوش از سر او می برد و خود را در یک حالت خوفناک و دهشت انگیزی بیند . ناخود آگاه دست به تفنگ می برد و بسوی آن شیخ وحشتناک تیر می خالی میکند . شیخ بر زمین می غلطد . پسان بلند می شود و از روی دیوار

ظلمت شب همه جا را فرا گرفته بود .
و در این تاریکی شب موکل من بالای خرمن خویش به پاسیانی پرداخته است .
واز حق مقدس خود که با عرق پشانی و کار های شاقه بدست آورده و حالاً می خواهد از حاصل آن نفقه خود و فامیلش را تامین کند نگهداری میکند .
یکی از شبها فرسودگی و ماندگی روز او را بخواب عمیق می برد دفعتاً چشمان وی باز می شود و چه می بیند ؟
خدایا ! کلام انسان قادر نیست ما را راضی کند ، موکل من با مرگ یک قدم فاصله دارد سببی باچشمان سرخ خون آلود که شعله خشم و انتقام از آن می بارد متوجه موکل من است طبیعتاً هوش از سر او می برد و خود را در یک حالت خوفناک و دهشت انگیزی بیند . ناخود آگاه دست به تفنگ می برد و بسوی آن شیخ وحشتناک تیر می خالی میکند . پسان بلند می شود و از روی دیوار



از آثار موزه کابل مجسمه انسان که قدامت آن به دوهزار سال قبل از تاریخ برسد.

کشان تا کنار ده بردیم و آنجا در زیر
یک تو ده گناه د فن کردیمش می
خواستیم او را بت کنیم اما طوریکه
میبینید از طالع بد گیر آمدیم و ...
وکیل مدافع درحالی که به اعترافات
صادقانه موکل خود گوش داده بوداز
غضب و خشم می لرزید و با چشمان
نفرت انگیز و نابود کننده او را نگاه
میکرد .

اما «پیترو» گویا وکیل خویش را
فراموش کرده بود دید گانش رابه
منشی دوخته بود منشی از او پرسید:
- به نظر تو اسب چند می ارزید؟
- و من چه مدانم اسب خوبی بود.
وکیل مدافع کتابهایش را بایک
حرکت خشم آلود بالای چوکی انداخت
واز جایش برخاست . قضات برای
مشوره اطاق محکمه را ترک گفتند .
وکیل مدافع (پیترو) رادر دهلیز
کشانید و در حالی که صدایش از
خشم می لرزید مایوسانه بالایش
فریاد کشد :

- احمق تو که دروغ گفتن بلد نیستی
پس چرا وکیل میگیری ؟ و بعد با قدم
های تند از محکمه خارج شد .

(پایان)

- بحث اسب بودنی؟ (پیترو) صدای
خود را بلند کرده ادامه داد : او هر
شب از روی دیوار خیز می زد و در
حوالی من می آمد لعنت بر او من بسیار
به همسایه ام گفتم همسایه جان اسب
خود را نگاه کن اگر نه از زندگی اش
دست بشوی بخدا بلای زیاد بسرم
عاید میکند . باغم را کدمال کرد . هر
وقت که هواروبه تاریکی می نهاد داخل
حوالی من می شد . خدا شاهد است
زندگی مرا خراب کرده هیچ چیزی از
دست آن درامان نبود بخصوصی بغاظر
کدو بسیار جگرم خون شد اخ
شما نمیدانید چه قسم کدو بود چه قسم
کدو و این بابوی کثیف آن راز
بین برد . حوصله ام بسر آمد و به
خود گفتم که خوب درس حیات میدهمش
تفنگ خویش را بر کردم انتظار
این حیوان ملعون را کشیدم ...
منشی پرسید : خوب بعد چه شد
- نزدیک خواب رفتن بودم که
اجیل رسیده آمد ...
- خوب ... بعد ... ؟
- چه بعد ... ؟ تفنگ را بر
داشته و به زمین غلط اندممش دگه .
- بعداً ؟ ...
بعداً با خانم او را گرفته کشان -

بریده پایه صحرا میشود در زیر توده
گاه پناه می برد و آنجا از شدت درد ..
آنجا از شدت درد جان می سپرد و من
حالا می پرسم موکل من چه گناه دارد
که این شیخ بدبخت از یک اسب که
ارزش آن از ۵۰ لیره تجاوز نمیکند
نبود . بلی قضات محترم گناه او چیست
آیا از جان خود حفاظت نکرده است
آیا طبق قانون طبیعی نگاه کردن جان
فرض نیست ؟ قانون مدنی هم که عمل
انسان رابه دونوع تقسیم میکند تقبیح
آمیز و غیر تقبیح آمیز اگر مد نظر قرار گیرد
هر دو قانون موکل من را بی گناه میداند
و او را برانت میدهد .

وکیل مدافع بعد از این بیانه نظر
پرافتخار با طرف افکند و در حالی
که بسوی موکل خود تبسم میکرد به
چایش فرود آمد . قضات بایک دیگر
مدت طولانی به زمه پرداختند منشی
زنگ سر میزی رابه صدا در آورد و
گفت :

- پیترو (پیترو مرینین)
- صاحب تودر این باره چه
می توانی اظهار کنی ؟
- کی من !
- بلی باتو هستم نی
- من چه بگوئیم من هم میگویم
همینطور بوده .
- یعنی چطور ؟

انستین

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : بیقله راحله راسخ
مبتمم : علی محمد عثمان زاده .
تلیفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلیفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلیفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلیفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبور ۲۶۸۵۱
تلیفون ارتباطی معاون ۱۰
تلیفون منزل معاو ن ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراک :
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت یک شماره ۱۳ - افغانی

از آلبوم ژوندون برای شما انتخاب می شود



دولتی مطبعه



قره قل

افغانی

گل

سر سبد

آرزوی

همه

زیبارویان

جهان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**